

سرمایه‌داری سیاسی اسلامی و اقتصاد غارت

فصل هشتم از کتاب

هماهنگی ویرانگر، انفال، سرمایه‌داری سیاسی اسلامی: خوانشی جدید از ایران معاصر

مترجم بیروم خان هاپریک

مهرداد وهابی



IRAN ACADEMIA
University Press

فصل هشتم

سرمایه‌داری سیاسی اسلامی و اقتصاد غارت

از کتاب «هماهنگی ویرانگر، انفال و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی»

نویسنده: مهرداد وهابی
مترجم: پیرم خان هایریک
چاپ نخست: بهار ۱۴۰۴

نوشتار حاضر ترجمه کامل فصل هشتم کتاب مهرداد وهابی است که در سال ۲۰۲۳ به انگلیسی انتشار یافت و منبع مرجع (reference) آن به قرار زیر است:
Vahabi, Mehrdad, 2023, *Destructive Coordination, Anfal and Islamic Political Capitalism: A New Reading of Contemporary Iran*, Palgrave Macmillan.

<https://iranacademia.com/press>
© ۲۰۲۵ انتشارات علمی-پژوهشی ایران آکادمیا



IRAN ACADEMIA
University Press

فهرست

i	پیش درآمد
۱	۸-۱ مقدمه
۴	۸-۲ ارزش اقتصادی و ارزش غنیمتی دارایی
۹	۸-۳ نفت به عنوان دارایی مختلط (خالص) در بند
	۸-۴ پیوستگی متقابل بین غارت و تولید:
۱۴	سرمایه داری سیاسی شاه
۱۹	۸-۵ غارت در مقابل تولید: سرمایه داری سیاسی اسلامی
۳۱	۸-۶ فرار سرمایه و کار به عنوان قاعده رفتاری اقتصادی
۳۸	۸-۷ اقتصاد احتکار
۴۶	۸-۸ انفال و فاجعه اکولوژیک
۵۲	۸-۹ نتیجه گیری
۵۵	مآخذ و منابع

فهرست تصاویر

تصویر ۸-۱: مدار اقتصاد احتکار

فهرست جدول‌ها

جدول ۸-۱: مطالعه تطبیقی نظام کلاسیک سوسیالیستی با سرمایه‌داری
سیاسی اسلامی

جدول ۸-۲: انواع دارایی‌ها و فضای دولت

جدول ۸-۳: نرخ فصلی امنیت سرمایه‌گذاری

جدول ۸-۴: برآورد میانگین سالانه جریان قاچاق سرمایه در دوره‌ی ۱۹۸۴ تا
۱۹۹۳ (میلیارد دلار)

پیش درآمد

نوشتار حاضر ترجمه کامل فصل هشتم کتاب مهرداد وهابی است که در سال ۲۰۲۳ به انگلیسی انتشار یافت و منبع مرجع (reference) آن به قرار زیر است:

Vahabi, Mehrdad, 2023, *Destructive Coordination, Anfal and Islamic Political Capitalism: A New Reading of Contemporary Iran*, Palgrave Macmillan.

این ترجمه برگردان صفحات ۳۰۹-۳۷۴ متن انگلیسی- است. با سپاس از ایران آکادمیا که اینک این نسخه را تقدیم علاقمندان می‌کند. فصول ۱، ۲، ۴، ۵، ۶ و ۷ این کتاب پیش‌تر در فاصله‌ی ماه‌های مارس ۲۰۲۴ تا ژانویه ۲۰۲۵ توسط ایران آکادمیا منتشر- شده است.

در این فصل نشان خواهیم داد که چگونه سه نهاد اساسی سرمایه‌داری سیاسی اسلامی، شامل *ولایت فقیه*، *انفال* و *هماهنگی ویرانگر* (مبتنی بر نهادهای موازی)، دو ویژگی دیگر این نظام اقتصادی، یعنی *قاعده‌ی رفتاری اقتصادی* عاملان (فرار سرمایه و نیروی کار) و *وضعیت متداول اقتصادی* (اقتصاد احتکار) در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را تعیین می‌کنند.

برای فهم دقیق‌تر رابطه نهادهای بنیادین با نظم متداول اقتصادی، سرمایه‌داری سیاسی اسلامی با سوسیالیسم کلاسیک نوع شوروی مقایسه خواهد شد. این مطالعه تطبیقی ما را به سوی پرسشی- کلیدی رهنمون خواهد کرد: آیا ارزش یک دارایی در بازار با ارزش همان دارایی نزد دولت یگانه است؟ در پاسخ به این پرسش درمی‌یابیم که ارزش دارایی در بازار برپایه مبادله، با ارزش همان دارایی از حیث امکان تصاحب آن به‌واسطه‌ی زور یا اجبار دولتی، یکسان نیست. بدین اعتبار، وهابی برای هر دارایی دوگونه ارزش قایل می‌شود: ارزش غنیمتی یک دارایی (Booty value) یا ارزش آن دارایی از نگاه دولت و ارزش مبادله‌ای (Market value) همان دارایی از منظر بازار.

ارزش غنیمتی دارایی‌ها یکسان نیست و به‌طور کلی دارایی‌ها از نگاه دولت می‌توانند به چهار دسته تقسیم گردند: دارایی‌های دربند (Captive assets)، دارایی‌های گریزان

(Fugitive assets)، دارایی‌های مختلط دربند (Mixed captive assets) و دارایی‌های مختلط گریزان (Mixed fugitive assets). پس از تدقیق ارزش دارایی‌ها از نگاه دولت، دو نوع دولت از یکدیگر بازشناخته می‌شوند: دولتی‌هایی که اساساً بر تصاحب دارایی‌های دربند و گسترش قلمرو به واسطه‌ی قوه قهریه متکی هستند اما قادر به جلب دارایی‌های گریزان یا مختلط گریزان نیستند. این دولت‌ها عموماً خصلت انحصاری (Exclusionary predatory state) دارند چرا که ناتوان از رقابت با سایر دول به منظور جذب دارایی‌های گریزان از طریق کاهش قیمت و بهبود کیفیت خدمات مربوط به حفاظت دارایی‌ها و صاحبان دارایی هستند. بالعکس، دولت‌های فراگیر (Inclusive predatory state) نه فقط به قوه قهریه بلکه به قدرت رقابتی در ارائه خدمات عمومی با کیفیت بهتر و قیمتی نازل‌تر متکی‌اند.

کدام یک از این دو نوع دولت تأثیری فزاینده یا بازدارنده بر عملکرد اقتصادی (Economic performance) دارد؟ و رابطه‌ی غارت با تولید چیست؟ بررسی فصل هشتم چه به لحاظ نظری و چه تجربی موید آن است که غارت می‌تواند مکمل تولید باشد اگر دولت انحصاراً بر قوه قهریه اتکا نکند بلکه سیاست رقابتی برای جذب دارایی‌های گریزان را در پیش گیرد. نمونه بارز آن در ایران دولت پهلوی دوم طی سال‌های ۱۹۶۲-۱۹۷۱ بود. بالعکس، غارت می‌تواند در تعارض با تولید قرار گیرد و به عاملی بازدارنده در انباشت مبدل گردد تا بدان پایه که به جای انباشت سرمایه به عدم انباشت (Deaccumulation) بیانجامد همان‌طوری که این امر تحت سرمایه‌داری سیاسی اسلامی به‌طور کلی و در سال‌های ۱۳۹۰ تاکنون رخ داده است. این نوع اخیر "توسعه" را می‌توان "پدرسالارانه" (Patrimonial) نامید.

این فصل با تأکید بر انحصار ولی فقیه بر حاکمیت و مالکیت به واسطه‌ی *انفال*، و نهادهای موازی منبعث از آن که از مالیه‌ی عمومی آغاز شده تا اداره سیستم تأمین اجتماعی، بانک‌ها و بنگاه‌ها تسری می‌یابد، نشان می‌دهد چرا نظام متداول اقتصادی در ایران پس از انقلاب نه از نوع "اقتصاد مازاد" (Surplus economy) در سرمایه‌داری رقابتی است و نه از نوع "اقتصاد کمبود" (Shortage economy) در سوسیالیسم کلاسیک نوع شوروی. این "اقتصاد احتکار" (Hoarding economy) و مبتنی بر انباشت دارایی‌های ارزی و کالایی است. مسیر فرار سرمایه و احتکار ارز و سپس

بازگشت بخشی- از آن به کشور از طریق بازارهای ارزی در کشورهای خلیج فارس و شرکت‌های مالی وابسته به دیاسپورای ایرانی به منظور احتکار کالاهای وارداتی تصویری از مدار گردش سرمایه و انباشت احتکاری به‌دست می‌دهد.

به‌واقع آن چه در اقتصاد ایران با عبارات کلی و غیردقیق نظیر "فساد سیستماتیک" یا رژیم "مافیای و گانگستری" خوانده می‌شود چیزی جز اقتصاد احتکار ناشی از *انفال* نیست.

سرآخر، این فصل تأثیر مخرب سرمایه‌داری سیاسی اسلامی به‌عنوان یک نظام اقتصادی را بر محیط طبیعی ترسیم می‌کند، و به اختصار ساختار مالکیت و حکومتی منابع طبیعی تحت نظارت جمهوری اسلامی ایران را به عنوان دلایل زمینه‌ای بلاواسطه‌ی آسیب‌های اکولوژیکی در ایران امروز تشریح می‌کند.

مهرداد وهابی و پیرم هابریک

۲۰ مارچ ۲۰۲۵ ، برابر با اول فروردین ۱۴۰۴

۸-۱ مقدمه

سرمایه‌داری سیاسی اسلامی یک نظام اقتصادی مبتنی بر سه نهاد بنیادین **ولایت فقیه**، **انفال** و هماهنگی ویرانگر است. مطالعه‌ی ما الگوی کلی توصیف‌گرنای از هر سیستم اقتصادی را تأیید می‌کند. او سه ویژگی عمده‌ی هر نظام اقتصادی را خلاصه کرد: (۱) ساختار سیاسی و ایدئولوژی سیاسی مسلط مربوطه، (۲) روابط مالکیت، و (۳) مکانیسم‌های هماهنگی. علاوه بر این، او تصریح کرد که یک زنجیره‌ی علی سلسله‌مراتبی بین این سه مؤلفه اصلی نظام اقتصادی وجود دارد: اولی دومی را تعیین می‌کند و دومی به نوبه خود سومی را مشروط می‌کند (Konrai, 1992, pp 360-365). او دو بلوک دیگر را اضافه می‌کند: «سه بلوک اول... ویژگی‌های اساسی هر نظام را خلاصه می‌کند: آنچه قدرت سیاسی را مشخص می‌کند، توزیع حقوق مالکیت، و مجموعه‌ی مکانیسم‌های هماهنگی. هنگامی که اینها در جای خود قرار گرفتند، تا حد زیادی بلوک چهارم، نوع قاعده رفتاری بازیگران اقتصادی، و بلوک پنجم، پدیده‌های متداول اقتصادی را تعیین می‌کنند» (Konrai, 2000, p. 29).

گورنای با اعمال این طرح در سیستم کلاسیک سوسیالیستی، سه نهاد مشخصه را شناسایی کرد: (۱) قدرت انحصاری حزب مارکسیست-لنینیست، (۲) تسلط مالکیت دولتی، (۳) برتری هماهنگی بوروکراتیک (آمرانه). این نهادها تعیین‌کننده‌ی دو بلوک بعدی هستند: (۴) قاعده‌ی رفتاری بنگاه‌های سوسیالیستی، یعنی انضباط بودجه‌ای شل، و واکنش ضعیف به قیمت‌ها، در میان بسیاری رفتارهای دیگر. و (۵) اقتصاد کمبود مزمن هم‌چون وضعیت عادی نظام.

با پیروی از گورنای، بلوک چهارم و پنجم سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را خواهیم شناخت. استدلال خواهیم کرد که بلوک چهارم یا قاعده‌ی رفتاری بنگاه‌های اسلامی، فرار سرمایه و نیروی کار است و در نهایت، وضعیت عادی سیستم، احتکار نقدی و توسعه‌ی پدرسالارانه (patrimonial) می‌باشد.

جدول ۸-۱ سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را با نظام سوسیالیستی کلاسیک بر اساس پنج بلوک اصلی گورنای می‌سنجد. گاهی اوقات نظام اقتصادی ایران پس از انقلاب به اشتباه نزدیک به نظام سوسیالیستی کلاسیک توصیف می‌شود، زیرا بخش‌های دولتی و نیمه‌دولتی غالب‌اند (Mazaheri¹, 2018, Ghaninejad, 2022, Tabibian, 2022). جدول ۸-۱ تفاوت‌های معمول بین دو سیستم را نشان می‌دهد. قابل توجه است که جدول ۵-۱ (فصل ۵) بر تفاوت‌های میان سرمایه‌داری سیاسی اسلامی و اقتصاد بازار

¹ هفته‌نامه فارسی، تجارت فردا، ویژه‌نامه‌ای را به "نسخه ایرانی دفتر سیاسی" اختصاص داده است (شماره ۱۴۲، ۲۹ ژانویه ۲۰۲۲). این موضوع به سیاست اقتصادی رئیس‌جمهور ابراهیم رئیسی در خصوص بخش کشاورزی و سایر بازارها می‌پردازد. در این موضوع اقتصاددانان لیبرال ایرانی مانند غنی نژاد و طبیبیان از تحمیل برنامه‌ریزی متمرکزی در ایران با پیامدهای اقتصاد کمبود و سرکوب بازارها از جمله بازار سیاه ابراز نگرانی کرده‌اند. غنی‌نژاد اقتصاد ایران در دولت سیزدهم را با اقتصاد شوروی در دهه‌ی ۱۹۷۰ مقایسه می‌کند. رجوع کنید به <https://www.tejaratefarda.com/> برگرفته در ۱۰ فوریه ۲۰۲۲.

لیبرالی تأکید می‌کند تا تعابیر غلط از نظام اقتصادی ایران به عنوان «نئولیبرال» را برطرف سازد.

جدول ۸-۱ مطالعه تطبیقی نظام کلاسیک سوسیالیستی با سرمایه‌داری سیاسی اسلامی

بلوک‌ها	نظام سوسیالیستی کلاسیک	سرمایه‌داری سیاسی اسلامی
سیاسی/ایدئولوژیک	قدرت انحصاری حزب کمونیست	ولایت فقیه
شکل غالب مالکیت	مالکیت دولتی	انفال (مالکیت امام بر اموال بلاصاحب)
شکل غالب هماهنگی	هماهنگی دستوری (بوروکراتیک)	هماهنگی ویرانگر
قاعده‌ی رفتاری عاملان اقتصادی	انضباط بودجه‌ای شل و واکنش ضعیف به قیمت‌ها	فرار سرمایه و کار
وضعیت متداول اقتصادی	اقتصاد کمبود	اقتصاد احتکار

این فصل بلوک‌های ۴ و ۵، یعنی قاعده‌ی رفتاری عاملان و پدیده‌های اقتصادی متداول سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را بررسی می‌کند.

تحلیل نهادگرای کورنای از نظام‌های اقتصادی، خط استدلال در برداشت ماتریالیستی از تاریخ که توسط مارکس تشریح شده را معکوس می‌کند (1977/1859, p. 11).^۲ او رتبه‌ی اول به عنوان روبنا را به سیاست و نه اقتصاد می‌بخشد: «در حالی که فعل‌وانفعالات میان قدرت سیاسی، مالکیت و شیوه‌های هماهنگی در گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم یا بالعکس، اهمیت دارند، بعد سیاسی نقش اصلی را بازی می‌کند» (Kornai, 2000, p. 33 تأکید اضافه شده است).

شیوه‌های هماهنگی در پیوند با ساختار سیاسی-ایدئولوژیک و روابط مالکیت، اشکال اجتماعی ادغام و تصاحب را شکل می‌دهند. آنها سیستم (بازتوزیع را مشخص می‌کنند. قدرت مولد و قدرت ستیزه‌جو، هر دو در تعیین تصاحب منابع تأثیرگذار هستند. در صورتی که تعریف اقتصاد به فعالیت‌های تولید ثروت محدود شود، نمی‌توان تقدم سیاست بر اقتصاد را مسلم فرض کرد. هرچند، ریودن بیش از آن چه تولید می‌شود، غیرممکن است.

تأثیر نهایی هر نظام اقتصادی بر تولید، کارایی پویا یا سطح بهره‌وری آن را تعیین می‌کند. یک رژیم اقتصادی غارتگر ممکن است تولید و رشد اقتصادی را تقویت کند یا بازدارنده‌ی آن باشد. غارت مستمر بدون هیچ‌گونه تأثیر مثبت بر ظرفیت تولیدی، در نهایت منجر به فروپاشی اقتصادی خواهد شد. این زمانی اتفاق می‌افتد که با کاهش سرمایه به دلیل غارتگری، شکل‌گیری سرمایه ثابت کنار گذاشته می‌شود. در حالی که غارت، تولید را تعیین می‌کند، تولید به نوبه خود، غارت را مشروط می‌کند. این یک علیت

^۲ رجوع کنید به فصل ۲.

متقابل^۳ است. سیاست اقتصاد را مشروط می‌کند، اما اقتصاد به نوبه خود سیاست را تعیین می‌کند. ارتباط این پیوستگی متقابل، به ویژه در رابطه با سرمایه‌داری سیاسی اسلامی که در آن غارت تا حد زیادی با تولید مخالف است و منجر به شکست سیستماتیک انباشت سرمایه می‌شود، بسیار مهم است.

منظور من از "غارت" چیست؟ من در این فصل به تفصیل به این نکته نمی‌پردازم زیرا قبلاً تعریف خود را از غارت به عنوان اقدامی پیچیده و چندبُعدی در کتاب قبلی در مورد *اقتصاد سیاسی غارت* (Vahabi, 2015) و مقاله‌هایی (2020, 2016) توضیح داده‌ام. من بر اساس این آثار، سه بُعد را برای "غارت" پیشنهاد می‌کنم. اولین مورد نوعی رفتار خاص است که به ویژه تهاجمی و اغلب خشونت‌آمیز است و رابطه‌ی میان شکار و شکارچی را توصیف می‌کند. علاوه بر این، عموماً درباره‌ی "باز یافت انرژی" از شکار به شکارچی است، و می‌توان به عنوان *مکانیسم تخصیص تصاحب‌گرانه* در روابط اجتماعی بین شکار و شکارچی تعریف‌اش کرد. پارتو (Pareto, 1927/1971, p. 341) این نکته^۴ را زمانی تدوین کرد که فعالیت تولیدی را از فعالیت تصاحب‌گرانه متمایز کرد. در نهایت، غارت هم‌چنین از رابطه‌ی بین شکار-شکارچی در یک "ساخت خیالی" تصور می‌شود که مشخصه‌ی آن بی‌قانونی یا جنگل‌هابزی (Hobbesian) است که در آن، مجری و عامل سوم^۵ غایب است. اقتصاددانان این ساخت‌وساز تخیلی را در تقابل با اقتصادی بازاربنیاد با حقوق مالکیتی که به روشنی مشخص و تعریف شده، قرار داده‌اند. بخش عمده‌ای از ادبیات اقتصادی و کتاب‌های درسی اقتصادی در مورد ارزش اقتصادی، بر حسب قیمت‌های نسبی بر بستر اقتصاد بازار بیان شده است.

اما ارزش دارایی تولید شده توسط عامل A که توسط عامل B قاپیده می‌شود چقدر است؟ به عبارت دیگر، ارزش یک دارایی که هم‌چون "غنائم" بدون حقوق مالکیت در جنگل‌هابزی مشخص و تعریف شده، چقدر است؟ این موضوع اغلب در ادبیات اقتصادی نادیده گرفته می‌شود یا به صورتی جانبی با آن برخورد می‌شود. با این حال، هر زمان که تخصیص منابع از طریق ابزارهای قهری انجام شود، همین مشکل در اقتصاد بازار نیز رخ می‌دهد. برای مثال، ارزش دارایی‌ها بر بستر روابطی قهرآمیز آن طور که از

^۳ برای توضیح بیشتر درباره‌ی پیوستگی متقابل (cumulative causation) رجوع کنید به فصل ۲.

^۴ افلاطون در تحقیق از روابط نزدیک میان غارت و تصاحب قهرآمیز پیش‌تاز است. در *سفسطه‌گر*، افلاطون (Plato, 2013, p. 27) دو نوع فن یا هنرورزی را از یکدیگر متمایز کرده بود، که یکی مولد است، که مطلوب خود را خلق می‌کند، و دیگری/ستخرابی، و بر اساس تصاحب اجباری است که دیگران تولید کرده‌اند. او نوشت: «بگذارید راه‌زنی، آدم‌ربایی، استبداد، و کل هنر جنگاوری را با یک نام، یعنی شکار قهرآمیز تعریف کنیم» (Plato, 2013, p. 85). به تبعیت از افلاطون، شکار خشونت‌آمیز یا روابط شکار و شکارچی همه‌ی انواع شکار خصوصی و دولتی را دربرمی‌گیرد. بنابراین، خشونت چهره‌ی دوگانه‌ی یانوش (Janus) را دارد: محافظ و غارتگر (Tilly, 1985). اولی تولید را افزایش می‌دهد در حالی که دومی مانع تولید می‌شود اما استخراج خشونت‌آمیز را ترویج می‌کند.

^۵ "جنگل‌هابزی" به وضعیت هرج‌ومرج خیالی اشارت دارد که افراد دائماً برای قدرت، و تصاحب و تخصیص منابع با یکدیگر رقابت می‌کنند؛ وضعیتی که در آن نیروی فراگیر یا "نیروی سومی" - که تمامیتی خارج و بی‌طرف نسبت به مناقشات است-، برای میانجی‌گری و جلوگیری از اختلافات دایمی و اجرای قانون وجود ندارد. (مترجم)

سوی یک "دولت مشاهده می‌شود"^۶ چیست؟ آنها با ارزش اقتصادی دارایی‌ها در تراکنش‌های توافقی یکسان نیستند. اقتصاد غارت تنها می‌تواند بر اساس نظریه‌ی ارزش غنیمتی دارایی‌ها در تمایزی تضادمند با ارزش اقتصادی دارایی‌ها باشد.

۸-۲ ارزش اقتصادی و ارزش غنیمتی دارایی^۷

"تصاحب اجباری" در اینجا به "ستاندن زورمندانه" یا بازتوزیع غیرداوطلبانه، از جمله مصادره‌ی دولتی، سلب مالکیت، اخاذی و سرقت اشارت دارد. سایر شیوه‌های تصاحب، مانند تملک از طریق تراکنش‌های بازار، اهدا، ارث، و ارزش قرارداد دارایی‌های مالی، اشاره به تراکنش‌های داوطلبانه دارند.^۸ بر اساس رویکرد حقوق مالکیت، ارزش اقتصادی یا توافقی یک دارایی، نه توسط خواص فیزیکی آن بلکه به واسطه‌ی حقوق مجاز عمل بر دارایی تعیین می‌شود. ارزش آنچه معامله می‌شود به حقوق مجاز عمل در مورد کالای فیزیکی و به میزان اجرای این حقوق بستگی دارد» (Demertz, 1964, p. 18). دو مفهوم مهم در تعریف دمستز از ارزش اقتصادی وجود دارد که عبارتند از "حق" و "اجرا". اگر صرف داشتن یک دارایی می‌تواند مستلزم یک حق اقتصادی بر آن دارایی باشد، آنگاه تمایز بین معامله‌ی توافقی و غیرارادی کاملاً بی‌ربط خواهد بود. از این نظر، تمایز بارزل (۱۹۹۷) بین حقوق مالکیت "اقتصادی" و "قانونی" مغلوط است: «هرکس که عملاً اتومبیلی را براند که من حقوق قانونی بر آن دارم، آن کس بر خودرو من از حقوق اقتصادی برخوردار است، خواه این شخص من باشم، یا شخصی که مجاز به استفاده از آن باشد، و یا یک دزد، هرچند اگر دزد باشد، دولت به من کمک می‌کند تا آن را بازیابم» (Barzel, 2015, p. 2). تمایز مغلوط بارزل به این واقعیت مربوط است که در انطباق با شاخه‌ی حقوق مالکیت دانشگاه واشنگتن، وی فرض می‌کند که معاملات غیرارادی ممکن است هم‌چون معاملاتی داوطلبانه تلقی شوند.^۹ او این فرض را در تحلیل برده‌داری به کار می‌گیرد (Barzel, 1977). با این حال، طبق نظریه‌ی هوفلد (Hohfeld, 1913) در مورد روابط حقوقی، "حق" بر چیزی برای یک شخص دلالت بر این دارد که حداقل یک شخص دیگر باید "وظیفه‌ی" عدم دخالت در مالکیت و استفاده از آن را داشته باشد (Hodgeson, 2015). "حق" سارق نسبت به دارایی مسروقه که متضمن تعهد به دیگران است چیست؟ مطالبه‌ی حقوق مالکیت بر یک دارایی بر اساس استفاده از آن، مترادف با داشتن "حق" مالکیت نیست زیرا «ادعای مالکیت تنها زمانی به حق مالکیت تبدیل می‌شود که از نظر اجتماعی یا قانونی به این عنوان به رسمیت

^۶ عنوان کتاب جیمز اسکات (Scott, 1988)، "چون دولت نگرستن" به آن چه من در پایین بحث خواهم کرد ارتباط دارد، و این که میان ارزش غنیمتی یک دارایی (آن طور که به نظر دولت می‌آید) از ارزش اقتصادی همان دارایی در روابطی توافقی، متمایز است.

^۷ «این بخش اقتباس و بسط مقاله من است: مهرداد وهابی، ۲۰۱۶، «نظریه‌ی ایجابی دولت غارتگر»، جلد ۱۶۸، ص ۱۵۳-۱۷۵ (Vahabi, 2016, Vol. 168, pp. 153-175).

^۸ در تئوری سازمان، "تصاحب" اغلب به رفتار فرصت طلبانه پس از قرارداد در تراکنش‌های داوطلبانه اشاره دارد (Klein et. Al, 1978). این نوع فعالیت "تصاحب‌گرانه" در محدوده‌ی تراکنش‌های غیرداوطلبانه (قهرامیز) قرار نمی‌گیرد.

^۹ برای بررسی دقیق انتقادی این مکتب، رجوع کنید به وهابی (Vahabi, 2015).

شناخته شود و به معنای پذیرش و اجرای داوطلبانه‌ی وظایف متقابل عدم‌مداخله باشد» (Cole & Grossman, 2002, p. 325).^{۱۰}

دومین نکته در تعریف دمستر "اعمال قانون" (enforcement) است. در واقع، حق مالکیت، اعمال استحقاق اجتماعی قانونی برای استفاده‌ی مشخص از یک دارایی اقتصادی (کالا یا منبع) است. حق عمل بستگی به میزان اعمال قانونی حقوق دارد. برای مثال، میزان ممنوعیت سرقت خودرو، ارزش خودرو را تعیین می‌کند. اگر قانون در مورد سرقت خودرو ملایم باشد و وسایل حفاظت خصوصی مجاز نباشد (یا محدود شود)، قیمت خودرو کمتر از ارزش اجتماعی خودرو خواهد بود. منظور من از اعمال استحقاق اجتماعی قانونی الزاماً اعمال قانون دولتی نیست، زیرا همان‌طور که الیکسون (Ellikson, 1991, 1993) به وضوح نشان داده، حقوق مالکیت بر دولت مقدم بوده است. با عاریه گرفتن ارزیابی انتقادی استرینگام (Stringham, 2015) از "سانترالیسم قانونی"، دولت، تنها مجری و تعریف‌کننده‌ی حقوق نیست. در واقع، دولتی غارتگر، برعکس عمل می‌کند زیرا می‌تواند دارایی را تصاحب و هر گونه حقوق مالکیت را ناامن‌تر کند. از این نظر، هاجسون (Hodgeson, 2015, p. 6) ادعای درستی ندارد که «مالکیت به معنای واقعی آن، لازمه‌ای دیگر دارد - اقتدار سیاسی دولت». دو مشکل در تعریف هاجسون از "حقوق مالکیت" وجود دارد: اول آن که حقوق مالکیت مقدم بر دولت است؛ ثانیاً، تعریف او بر استحقاق رسمی دولت تأکیدی یک‌جانبه دارد و از این رو، نقش دولت را اسرارآمیز می‌کند و قوانین غارتگرانه و دولت‌های غارتگر را نادیده می‌گیرد.^{۱۱}

در مجموع، حقوق مالکیت اقتصادی شامل مبادلات فقط از طریق تراکنش‌های داوطلبانه (یا با ابزارهای اقتصادی) است و شامل بازتخصیص مجدد غیرارادی منابع از طریق نیروی فرااقتصادی نمی‌شود. تفاوت این دو نوع چیست؟ تصاحب اجباری مستلزم رابطه‌ای غارتگرانه است که در آن بازتخصیص مجدد دارایی‌ها از دیدگاه غارتگر به دو عامل بستگی دارد: (۱) **تصاحب‌پذیری** (appropriability) (توانایی شکارچی برای داشتن امکانات مناسب، مزایای تصاحب را تعیین می‌کند) و (۲) **مقاومت** (مقاومت شکار برای خنثی کردن تصاحب، یا گریز، هزینه‌های تصاحب را تعیین می‌کند). تفاوت میان مزایا و هزینه‌های تخصیص، **ارزش غنیمتی** دارایی را مشخص می‌کند. آن چه برای هر عاملی که به تصاحب اجباری علاقه دارد، از جمله یک دولت، اهمیت دارد، ارزش اقتصادی دارایی نیست، بلکه ارزش غنیمتی آن دارایی است. ارزش غنیمتی یک دارایی به

^{۱۰} هم‌چنین رجوع کنید به نقد قاطع هاجسون (Hodgeson, ۲۰۱۵) از تمایز مغلوپ بارزل بین حقوق اقتصادی و حقوق مالکیت.

^{۱۱} یک مثال خوب روشی است که دولت فاشیست آلمان یهودیان را غارت کرد (۱۹۳۳-۱۹۴۵) (Dean, 1998). مقامات نازی نه تنها سعی کردند تمام اموال یهودیان را تصاحب کنند، بلکه کوشیدند به این مصادره‌ها حداقل روکشی قانونی بدهند. از این رو، سرقت از یهودیان در دو مرحله انجام شد: (۱) آریایی‌سازی اقتصاد و (۲) مصادره‌ی اموال یهودیان توسط دولت. آریایی‌سازی مقدم بود و راه را برای مصادره قانونی، تبدیل اشکال مختلف ثروت یهودیان به حساب‌های بانکی یا سرمایه‌گذاری‌هایی که می‌توانست توسط وزارت مالیه آلمان به‌دقت ارزیابی شود و سپس به راحتی توسط دولت آلمان مصادره شود، هموار کرد. طبق تعریف هاجسون از حقوق مالکیت، اموال یهودیان باید به عنوان "متعلقات" آنها در نظر گرفته می‌شد، و به محض تصویب قانون مصادره‌ی یهودیان توسط دولت فاشیست، "مالکیت" غارتگران دولت. این تفسیر قانونی گمراه‌کننده است زیرا مفهوم دولت را مخدوش می‌کند.

گزینه‌ی خروج آن بستگی دارد. این گزینه توسط دو عامل تعیین می‌شود: (۱) درجه‌ی دشواری تصاحب دارایی و (۲) توانایی دارایی برای گریز از تصاحب. از منظری ضدغارتگرانه، هر چه دارایی بیشتر متحرک و نامرئی باشد (یعنی توانایی پنهان شدن داشته باشد یا به راحتی پوشیده ماند یا تغییر ظاهر دهد)، در برابر سیاست‌های مصادره‌گرانه (تصاحب‌گرانه) مقاوم‌تر است. اگرچه تحرک (mobility) و نامرئی بودن (invisibility) دو ویژگی متفاوت هستند، اما کیفیت مشترکی در بستر شکار دارند: عدم دسترسی کسانی که آن را ردیابی می‌کنند. در اینجا، اصطلاح تحرک شامل نامرئی بودن یا توانایی پنهان کردن دارایی است. دارایی‌های منقول می‌توانند سهل‌تر از دارایی‌های غیرمنقول خارج شوند و دارایی‌ها را می‌توان با توجه به ارزش غنیمی بالاتر یا پایین‌تر، به "گریزان" (fugitive) و «دریبد» (captive) طبقه‌بندی کرد.

سردرگمی دوم در ادبیات این است که "تحرک" را مترادف با "تصاحب‌ناپذیری" بدانیم. من آنها را به روش زیر متمایز کرده‌ام. تصاحب‌پذیری مربوط به توانایی دولت برای شکار است. تحرک، به توانایی شکار به گریز اشارت دارد. "تحرک" یک دارایی، چاره‌ای برای فرار فراهم می‌کند، اما لزوماً به معنای توانایی کم‌تر دولت برای تصاحب نیست.

در بحث درباره‌ی "گزینه‌ی خروج" باید به‌وضوح دو معیار متمایز را از هم تفکیک کنیم: (۱) **تصاحب‌پذیری** (شکاری) و (۲) **تحرک** (شکار). **تصاحب‌پذیری، مزایای غارت را تعیین می‌کند و تحرک، هزینه‌های غارت را.**

۱. **تصاحب‌پذیری: دارایی‌های خاص** (مانند سرمایه انسانی یا سرمایه گذاری در سرمایه فیزیکی) به سختی تصاحب‌شدنی‌اند در حالی که **دارایی‌های عمومی** (مثلاً دارایی زمین) به راحتی تصاحب‌شدنی‌اند. دارایی‌های **متمرکز** راحت‌تر از دارایی‌های **پراکنده** تصاحب‌شدنی‌اند.

۲. **تحرک:** برخی از دارایی‌ها قابل جابجایی‌اند (برای مثال، می‌توانند از یک فضای دولتی معین بگریزند)، زیرا به راحتی می‌توانند پنهان شوند (مانند سیب‌زمینی) یا از نظر جغرافیایی جابجا شوند (نسبت بالای ارزش به وزن، مثل الماس‌های آبرفتی). متحرک بودن هم‌چنین به امکان **تغییر وفاداری سیاسی** (اقتدار) بدون هیچ‌گونه جابجایی فیزیکی (جغرافیایی) اشاره دارد، مثل شورش رعایا علیه شاهزادگان در آلمان در قرون وسطای متأخر.

موقعیت جغرافیایی و ویژگی‌های فیزیکی دارایی‌ها و هم‌چنین عوامل نهادی، به تصاحب‌پذیری و تحرک مرتبط‌اند. برای مثال، تصاحب‌پذیری نه تنها به ویژگی دارایی، تمرکز، یا پراکندگی دارایی‌ها، بلکه به دسترسی دولت به دارایی‌ها و قابلیت اندازه‌گیری دارایی نیز بستگی دارد. در همین راستا، تحرک نه تنها به جابجایی جغرافیایی و نامرئی بودن بستگی دارد، بلکه به مرزهای متخلخل ملی، ساختار عشایری یا نامتحرک جمعیت و توانایی تغییر وفاداری سیاسی وابسته است (Vahabi, 2015, 2016, 2018).

با در نظر گرفتن این دو معیار، تصاحب‌پذیری و تحرک، همه‌ی دارایی‌ها را می‌توان با توجه به ارزش غنیمی خود به چهار دسته اصلی دسته‌بندی کرد: (۱) **دارایی‌های دریبد خالص** که هم قابل تصاحب و هم غیرمنقول هستند (مانند املاک زمین)؛ (۲)

دارایی‌های دربند مختلط که معیار تحرک را برآورده نمی‌کنند، اما صرفاً با استفاده از روش‌های اجباری غیرقابل تصاحب‌اند (مانند سرمایه‌گذاری در سرمایه فیزیکی، شاخه‌ای از صنعت خودرو، یا الماس کیمبرلایت که نیاز به استخراج صنعتی دارد)؛ (۳) **دارایی‌های گریزان مختلط** که معیار تحرک را برآورده می‌کنند اما تصاحب‌شدنی‌اند (مانند نسخه‌های خطی گران‌بها)؛ و (۴) **دارایی‌های گریزان خالص**^{۱۲} که هم معیارهای تحرک و هم معیارهای تصاحب‌ناپذیری را برآورده می‌کنند (به عنوان مثال، سرمایه انسانی یا الماس آبرفتی که می‌تواند به راحتی با نیروی کار غیرماهر استخراج شود). جدول ۸-۲ انواع مختلف دارایی‌ها را که بر اساس ارزش غنیمتی‌شان در ارتباط با فضای دولت متمایز شده‌اند، به اختصار می‌آورد.

در واقع، فضای دولت را کالاها و خدمات عمومی غیرقابل حذف و بی‌رقیب تعیین نمی‌کنند، بلکه بیشتر توسط **دارایی‌های دربند خالص** تعیین می‌شود. در حالی که دارایی‌های گریزان خالص (بلوک ۴) خارج از فضای دولتی هستند، و دارایی‌های گریزان (بلوک ۱) به فضای دولتی تعلق دارند، "دارایی‌های دربند مختلط" و همچنین "دارایی‌های گریزان مختلط" (بلوک ۲ و ۳) **دارایی‌های واسطه‌ای** هستند و نسبت به فضای دولتی موضعی دوسویه دارند؛ می‌توانند بخشی از فضای دولتی شوند، یا خروج سیاسی کنند. همه چیز به نتایج چانه‌زنی بین دولت و صاحبان این دارایی‌ها بستگی دارد.

جدول ۸-۲ انواع دارایی‌ها و فضای دولت

نوع دارایی‌ها	تحرک (شامل توانایی پنهان شدن)	تصاحب‌پذیری	فضای دولتی یا غیردولتی	نمونه‌ها
۱ دارایی‌های دربند خالص	خیر	آری	فضای دولتی	مالکیت زمین، الوار، استخراج غیرصنعتی نفت
۲ دارایی‌های دربند مختلط	خیر	خیر	دوجانبه	سرمایه‌گذاری سرمایه‌ی فیزیکی (شاخه‌ای از صنعت خودرو)، استخراج صنعتی نفت

^{۱۲} "دارایی‌های گریزان" را نباید با "اموال گریزان" اشتباه گرفت، اصطلاحی که محققان حقوقی برای تعریف منابعی به کار می‌برند که مرز مشخصی ندارند و به راحتی قابل شناسایی نیستند. نمونه‌هایی از اموال گریزان عبارتند از آب، گاز طبیعی، ذخایر زیرزمینی نفت خام و حیوانات وحشی. این دارایی‌ها باید پیش از ادعای مالکیت، تحت "محدودیت" قرار گیرند. در نتیجه، تعیین این که چه کسی بر آنها حقوق مالکیت دارد دشوار است. نظام حقوقی با مسائل مربوط به محاسبه‌ی هزینه‌های اداره‌ی این حقوق مالکیت در مقابل مزایای تعیین و تعریف واضح این حقوق مالکیت مواجه است. (Cooter & Ulen, 2012, Chap. 6, pp. 119-126; 128-138).
 می‌گیرد. به عنوان مثال، نفت و سایر مواد معدنی به عنوان دارایی‌های دربند و نه گریزان تلقی می‌شوند. کار بست (Best, 2004) به معنای واقعی کلمه یک ارزیابی انتقادی از فرمالیسم قانونی در مورد اختلافات بر سر تحویل بردگان فراری ارائه می‌دهد و بر نقش شخص (personhood) به مالکیت تأکید دارد.

۳ دارایی‌های گریزان مختلط	آری	آری	دوجانبه	الماس کیمبرلایت، کالاهای، مال‌التجاره،
۴ دارایی‌های گریزان خالص	آری	خیر		الماس‌های آبرفتی، دارایی‌های خاص انسانی، کالاهای «قحطی» (مثال: سیب‌زمینی)

منبع: این جدول نسخه‌ی ویرایش شده‌ی این منبع است: (Vahabi, 2015, p. 244,) (2016, p. 161)

در این جدول می‌توان به این نکته اشاره کرد که "دارایی‌های گریزان خالص" تنها متعلق به متخصصان یا گروه‌های ممتاز جامعه نیستند. افراد فقیر ممکن است دارای نوعی از این دارایی باشند. یک قلم نمادین، "کالاهای قحطی" است. آنها شامل جو، ارزن‌های سریع‌الرشد و گندم سیاه‌اند که نسبت به خاک‌های ضعیف، ارتفاعات بالا و فصل‌های کوتاه رشد کشاورزی، مقاوم هستند. اینها هم **متحرک** (پنهان) هستند و هم غیرقابل تصاحب، و معمولاً متعلق به افراد فقیر و بی‌دولتی مانند فراریان و پناهندگان زومیا (Zomia) در منطقه‌ی کوهستانی وسیع سرزمین اصلی جنوب شرقی آسیا هستند (Scott, 2009). فزون بر این، برخی از ثروتمندان مانند بازرگانان، بانکداران و صنعتگران اغلب دارای "کالاهای گریزان مختلط" هستند که **قابل جابجایی اما تصاحب‌شدنی‌اند**. آنها می‌توانند از قدرت خروج خود برای گرفتن امتیاز از دولت استفاده کنند. به این معنا، آنها "خارج" از فضای دولت نبودند، اما می‌توانستند تهدید کنند که "در" فضای دولت نباشند.

سه استراتژی عمده برای گسترش فضای دولت وجود دارد: (۱) **رقابت غارتگرانه** یا بنا بر وزن ارتش، استفاده از نیروی قهری دولت؛ (۲) **رقابت قیمتی** یا استفاده از نیروی حفاظتی دولتی، با ارائه‌ی حمایت با کیفیت بهتر یا یکسان، برای اخذ مالیات کم‌تر؛^{۱۳} (۳) **رقابت مختلط** یا استفاده از هر دو نیروی قهری و حفاظتی دولت برای محافظت **تبعیض‌آمیز** از دارایی‌های خاص. رقابت نوع اول به ویژه در مورد دارایی‌های دربند کارآمد است، در حالی که نوع دوم به ویژه با دارایی‌های گریزان خالص سازگاری دارد. رقابت مختلط برای دربرگرفتن دارایی‌های مختلط (خالص یا گریزان) تضمین می‌شود.

بر اساس استراتژی‌های فوق‌الذکر، دو نوع دولت غارتگر را می‌توان از هم متمایز کرد.

۱. **دولت غارتگر فراگیر**: دولتی که نه تنها از نیروی قهری دولت برای گنجاندن دارایی‌های دربند خالص استفاده می‌کند، بلکه استراتژی فراگیری در مورد دارایی‌های مختلط و گریزان خالص نیز به کار می‌بندد. به‌عنوان نمونه می‌توان به جمهوری آمریکای جوان طی سال‌های ۱۹۰۰-۱۸۵۰ (Vahabi, 2016)، شیلی پس از کودتا علیه آینده در زمان حکومت ژنرال پینوشه، و ایران در جریان اصلاحات ارضی شاه (۱۹۷۱-)

^{۱۳} در اقتصاد عمومی (public)، این نوع دوم رقابت به عنوان رقابت تی‌بو (Tiebout, 1956) شناخته می‌شود که به کاهش مالیات به عنوان رقابتی میان قلمرو قدرت قضایی (interjurisdictional) دولت‌های محلی اشاره می‌کند.

(۱۹۶۲) اشاره کرد. در این نوع دولت غارتگر، تصاحب قهری توسعه‌ی اقتصادی را افزایش می‌دهد.

۲. **دولت غارتگر انحصاری:** دولتی که عمدتاً از نیروی تهاجمی خود استفاده می‌کند تا نه تنها دارایی‌های دربند خالص، بلکه انواع دیگر دارایی‌ها را نیز فراگیرد. از آنجایی که زور وحشیانه برای به زنجیر کشیدن دارایی‌های گریزان و مختلط بسیار پرهزینه است، یک دولت غارتگر انحصاری ممکن است به عنوان نوعی از دولت تعریف شود که یک استراتژی انحصاری در مورد دارایی‌های مختلط و خالص گریزان اتخاذ می‌کند. یک نمونه‌ی گویای اخیر، اسلام سیاسی است. نه تنها داعش که شکل جنینی از دولت است، بلکه **ولایت فقیه** پیشرفته‌تر و بغرنج‌تر در جمهوری اسلامی ایران نیز نمونه‌های خوبی هستند. در این نوع دولت، غارتگری اغلب مانع توسعه اقتصادی می‌شود.

با توجه به اهمیت درآمدهای نفتی به عنوان منبع غارت دولتی، چه در رژیم شاه و چه در جمهوری اسلامی ایران، به ارزش غنیمی آن به شکل گسترده‌تری خواهیم پرداخت.

۸-۳ نفت به عنوان دارایی مختلط (خالص) دربند

در چارچوب نظری من، نفت به عنوان **دارایی دربند مختلط** در نظر گرفته می‌شود. از آنجایی که یک منبع معدنی غیرمنقول است، دربند است، اما به **سختی تصاحب‌پذیر** است، زیرا بهره‌برداری از آن در مقیاس بزرگ به استخراج صنعتی بستگی دارد که نیازمند سرمایه‌گذاری خاص در دانش فنی، ماشین آلات و تجهیزات است. پالایش پیشه‌ورانه (artisanal) یا تقطیر مداوم نفت خام در محدوده‌ی خاصی از نقاط جوش نیز برای استفاده‌ی محلی امکان‌پذیر است. این نوع استخراج ممکن است بر اساس مهارت‌های دانش سنتی با اتکای محدودی به فناوری پیشرفته در مقیاس کوچک سازماندهی شود. از این نظر، نفت یک **دارایی دربند خالص** است. با این حال، استفاده از پالایش پیشه‌ورانه برای سرقت نفت با هدف انباشت سرمایه بسیار پرهزینه است زیرا در اغلب موارد موجب آلودگی سترگ آب، زمین و هوا می‌شود. در سال‌های اخیر، با افزایش سرقت نفت، پالایش پیشه‌ورانه در جنوب نیجریه گسترش یافته است. این روش با آلودگی شدید زیست‌محیطی و اثرات نامطلوب بهداشتی جدی برای کارگران همراه است، چنانچه در تجربه‌ی داعش در عراق، سوریه و لیبی نیز به وضوح منعکس شده است. (Iraq Nineveh Governorate, December 2, 2016; Zwijnenburg, 2017)

تسلط شرکت‌های نفتی چندملیتی از زمان جنگ جهانی اول و "هفت خواهران"^{۱۴} بر بازار انحصاری چندجانبه‌ی نفت از اواسط دهه ۱۹۴۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ تا حدی

^{۱۴} "هفت خواهران" گروهی از شرکت‌های نفتی بود که از دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ بر صنعت نفت جهانی تسلط داشت. این هفت شرکت و تاریخ موجز تحول‌شان عبارت‌اند از:

به نقش‌شان در تأمین سرمایه‌گذاری‌های خاص در صنعت نفت ارتباط دارد. دولت‌های خاورمیانه تا کنون به سختی توانسته‌اند نفت را بدون کسب مهارت، دانش فنی، ماشین‌آلات، تجهیزات و دسترسی به بازار جهانی مورد نیاز خود، تصاحب کنند. با این حال، آنها می‌توانند هم‌چون شرکای شرکت‌های نفتی چندملیتی بزرگ-در مقایسه با سایر بخش‌های اقتصاد- ذی‌نفعان اصلی پترو-رانت باشند. دولت رانتي متكي به درآمد نفتي برای توسعه‌ی دستگاه نظامی و/یا اداره‌ی بوروکراتیک خود، به مالیات بخش خصوصی وابسته نیست. هیرشمن یکی از اولین اقتصاددانانی بود که به موضوع ویژگی "جزیره‌ای" اقتصاد وابسته به درآمد نفت اشاره کرد. "جزیره‌ی" هیرشمن (Hirschman, 1977) به معنای یک ماده‌ی عمده مانند نفت و سایر فعالیت‌های معدنی مشابه است که مابقی اقتصاد را درگیر نمی‌کند و هیچ‌گونه پیوند تولیدی‌ای با تقاضای روبه عقب، روبه جلو یا نهایی ندارد.^{۱۰} در یک اقتصاد جزیره‌ای، پیوندهای مالی به‌ویژه تعیین‌کننده می‌شوند.

دقیقاً به دلیل عدم وجود ارتباطات است که این جزیره به هدف آشکار و نسبتاً آسان مقامات مالی تبدیل می‌شود. «از آنجا که این جزیره نظیر یک جسم خارجی غالباً به خارجیان تعلق دارد تا آن را غارت کنند، هنگامی که دولت اقتدار و اراده‌ی لازم برای اکتساب بخشی از درآمد حاصله را می‌یابد، با مقاومت اندکی از جانب مدافعان محدود منافع این بخش روبرو می‌شود (Hirschman, 1977, p. 74). از این نظر، پیوند مالی قوی در یک اقتصاد جزیره‌ای با سایر اشکال پیوندها در تضاد است. در واقع، اگر یک فعالیت تولیدی، با پیوندهای مستقیم عدیده‌ای با دیگر بخش‌های اقتصاد مرتبط می‌بود، برای نمونه اگر پیوندهای قوی روبه عقب و روبه جلو وجود می‌داشت و یا حتی ساده‌تر اگر فعالیت تولیدی در منطقه مرکزی یک کشور انجام می‌شد که توسط تولیدکنندگان با شبکه‌ی متمرکزی از تاجران و مردم شهری مرتبط می‌بود، در آن صورت برقراری پیوند مالی دشوار می‌بود. «واضح است که با وجود دوستان متعدد در مراجع بالایی، این فعالیت احتمالاً مشمول مالیات ویژه نمی‌شد. وضعیتی که در اینجا به ذهن متبادر می‌شود، وضعیت کشورهایی است که در آنها کشت قهوه انجام می‌شود مانند برزیل و کلمبیا» (Hirschman, 1977, p. 75).

جالب توجه است که مشابه هیرشمن، میچل (Mitchell, 2011) زغال‌سنگ را از منظر فرآیند تولید با خواص نفرین‌گونه‌ی^{۱۱} نفت، یکسان نمی‌داند. او برای قدرت

Anglo-Iranian Oil Company: A predecessor of BP; Gulf Oil: A predecessor of Chevron; Royal Dutch Shell: An Anglo-Dutch oil company; Standard Oil Company of California: Chevron; Standard Oil Company of New Jersey: Exxon; Standard Oil Company of New York: Mobil, later merged with Exxon; Texaco: A predecessor of Chevron.

^{۱۰} من پیوندهای رو به عقب، رو به جلو و نهایی را بدین نحو تعریف کرده‌ام: «پیوندهای رو به عقب منجر به سرمایه‌گذاری‌های جدید در تسهیلات جهت تأمین نهاده‌ها می‌شود و بر الگوی فعالیت‌های سرمایه‌گذاری، به ویژه حمل و نقل برای جمع‌آوری کالای صادراتی تأثیر می‌گذارد. پیوندهای رو به جلو عاملی‌ست برای ایجاد انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری در صنایع، با استفاده از ستانده‌ی صنعت صادرات به‌عنوان نهاده. آنها اغلب محرک صنایع فرآوری و خدماتی‌اند. این روابط همراه با پیوند تقاضای نهایی، که تقاضای منبث از تولید کالای صادراتی (staple) برای عموم کالاهای مصرفی را می‌سجد، قدرت تأثیرات انبساطی ناشی از کالای صادراتی به کل اقتصاد را تعیین می‌کند» (Vahabi, 2018, p. 399).

^{۱۱} اینجا مولف اشاره به "نفرین منابع طبیعی" دارد. برای بررسی و نقد نظریه‌های مرتبط، رجوع کنید به فصل ۴، بخش ۹: "تنوع سرمایه‌داری سیاسی: نفرین منابع طبیعی". (مترجم)

کارگران معدن زغال سنگ جهت اعتصاب به‌عنوان مبنایی برای کسب حق رأی، سازماندهی و ایجاد احزاب سیاسی برای دموکراتیزه کردن کشورهای اروپایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، مقام والایی قابل است. اثر پیوندها (روبه‌عقب، روبه‌جلو و نهایی) در صنعت زغال سنگ در جنبش اعتصابی‌ای که به مجموعه‌ای از صنایع مرتبط به معادن زغال سنگ، راه‌آهن، بندرگاه‌ها و بخش‌های کشتیرانی گسترش یافت، بررسی می‌شود. در همین راستا، میچل خاطرنشان می‌کند که معادن نفت در اوایل قرن بیستم اثرات مشابهی داشتند. به عنوان مثال، صنعت نفت در باکو (که اکنون آذربایجان نامیده می‌شود) اعتراضاتی به راه انداخت که در نهایت منجر به انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شد. تأثیر موج‌گونه در صنعت نفت در باکو به این دلیل بود که «نزدیکی چاه‌ها، کارگاه‌ها، پمپ‌ها، منابع برق و پالایشگاه‌ها، نیروی کار متمرکزی را با توانایی مختل کردن عرضه‌ی انرژی در سراسر منطقه ایجاد کرد» (Mitchell, 2011, p. 34).

به نقل از میچل، شرکت‌های نفتی بین‌المللی و دولت‌ها از این جنبش‌های اولیه درس گرفتند. آنها مدیریت استخراج نفت را بازسازی کردند تا از فشارهای کارگران اجتناب کنند. برای مثال، با توجه به فاصله‌ی معادن نفت با مراکز صنعتی، آنها از تقسیمات قومی یا کارگران مهاجر برای عایق‌کاری صنعت نفت در بسیاری از کشورها سوءاستفاده کردند. علاوه بر این، انواع مختلف حمل و نقل (دریایی، خط لوله و غیره) برای محافظت از تحویل نفت در صورت اعتصاب کارگران توسعه یافت. اگرچه برخی از مورخان اجتماعی همیشه با تشخیص میچل از جنبش کارگری در صنعت نفت موافق نیستند (برای مثال، رجوع کنید به Atabaki et. al, 2018). اما سهم او افزوده‌ای است به نظریه‌ی محصول صادراتی^{۱۷} (Staple theory)^{۱۸}، که با شناسایی یک عامل موثر نو در متن پیوستگی، یعنی **مخاصمات صنعتی**، صورت می‌گیرد.

با غلبه بر اقتصاد نفتی "جزیره‌ای"، باید پیوستگی روبه‌عقب و روبه‌جلو میان بخش نفتی و سایر بخش‌های اقتصاد ملی ایجاد شود. این فرآیند تنوع‌ساز، بخش خصوصی، و بنیان یک دولت مالی را تقویت می‌کند. انتخاب بین دولت **رانگی** و **مالی** انتخابی سیاسی است. در ایران این انتخاب سیاسی پس از جنگ جهانی دوم به‌ویژه در اوایل دهه ۱۹۵۰

^{۱۷} برای بررسی دقیق و انتقادی نظریه اصلی (staple theory) و رابطه آن با نظرین منابع طبیعی، رجوع کنید به (Vahabi, 2018).

^{۱۸} «اصطلاح "اصلی" (staple) به کالای اصلی تولید شده توسط یک منطقه اشاره دارد. معمولاً به عنوان توصیف محصولات کاشتی (plantation) و غیرکاشتی، ماهی‌گیری و محصولات صنعت استخراج تلقی می‌شود. برخی از مولفان این اصطلاح را مترادف "کالاها و خدمات صادراتی" به کار می‌برند (North, 1955, pp. 247-8). به گفته واتکینز (Watkins, 1963, p. 144)، مفهوم اصلی یک نظریه اصلی «تأثیر گسترش دهنده صادرات، یعنی تأثیر فعالیت صادرات بر اقتصاد داخلی و جامعه است». برای ساختن یک تئوری اصلی، لازم است از روابط ورودی-خروجی نوع لئونتیف (Leontief) پیروی و این تأثیرات گسترش‌دهنده را طبقه بندی و عوامل تعیین‌کننده آنها را نشان داد. به تعبیر هیرشمن (Hirschman, 1958, Ch. 6)، انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری داخلی ناشی از افزایش فعالیت بخش صادرات را می‌توان به سه اثر پیوندی تقسیم کرد: پیوندهای تقاضای روبه‌عقب، روبه‌جلو و نهایی. سپس نظریه اصلی را می‌توان به عنوان نظریه فرماسیون سرمایه فرموله کرد». (مترجم)

منبع:

Mehrdad Vahabi. The resource curse literature as seen through the appropriability lens: a critical survey. Public Choice, 2018, 175 (3-4), pp. 393-428.

در دستور کار حاکمان قرار گرفت. دولت ملی دکتر محمد مصدق، نخست وزیر ایران، ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۱ را برای ایجاد یک دولت *مالی* (fiscal state) و پایان دادن به اقتصاد "جزیره‌ای" برگزید و پیوندهایی میان بخش نفتی و سایر بخش‌ها برقرار کرد. اولین گام در کنترل یک مستبد متکی به درآمد نفت، گره زدن صنعت نفت به سایر بخش‌ها بود تا گروه‌های ذی‌نفع جدید در سایر بخش‌های اقتصادی انگیزه‌ی حمایت از سلطنت *مشروطه* و اجتناب از سلطنت *مطلقه* را داشته باشند. با انجام این کار، دولت تنها نمی‌تواند روی نیروی قهری خود حساب کند، بلکه باید به عنوان یک دولت "صنعتی و بازرگان" رفتار کند، یعنی دولتی که بر استخراج صنعتی نظارت می‌کند، کارکنان ملی تکنوکرات و مهندسی را آموزش می‌دهد تا مهارت و دانش را به دست آورند و ظرفیت شبکه‌ای برای تجارت نفت در بازار جهانی را فراهم کنند.

انتخاب پادشاه یک دولت *رأئی* بود زیرا می‌توانست با تکیه بر مشارکت شرکت‌های نفتی چندملیتی، استقلال خود را از تمام طبقات اجتماعی میسر سازد. پروژه‌ی مصدق به دلیل تحریم اقتصادی و کودتای آمریکایی-انگلیسی، که به طور پنهانی توسط دربار، بوروکراسی و برخی از رهبران مذهبی شیعه در سال ۱۹۵۳ حمایت شد، شکست خورد. تحریم اقتصادی نفت ایران نشان داد که تصاحب یک دارایی مختلط در بند صرفاً بر اساس حقوق حاکمیتی، بسیار پرهزینه است.

به طور کلی، زور پی‌رحمانه برای تصاحب دارایی‌های خاص که نیاز به سرمایه‌گذاری مشخص در شبکه‌های تولید، اکتشاف، توسعه، توزیع و بازاریابی دارد، کافی نیست (Vahabi, 2011, 2015, 2016). تحریم اقتصادی موجب به‌تعویق افتادن پرداخت حقوق کارمندان دولت شد و واکنش‌های متناقضی را برانگیخت. در حالی که برخی از حامیان مصدق به طور انبوه اوراق قرضه دولت را برای تأمین مالی خزانه‌ی تحلیل‌رفته خریداری کردند، لایه‌هایی از کارمندان دولتی از دولت ناراضی شدند. تحریم، راه را برای کودتایی هموار کرد که منجر به شکست هدف مصدق برای ایجاد "دولت مالی" به عنوان اساس سلطنت مشروطه شد. البته، او هرگز از اصطلاح "دولت مالی" استفاده نکرد، اما ایده‌ی او از "اقتصاد بدون نفت" توصیف اقتصادی بود که در آن دولت به جای رانت نفت، بر کسب مالیات متکی است. اولی می‌تواند دولت را به طبقات اجتماعی از جمله بورژوازی ملی نوپا مرتبط کند، در حالی که دومی استقلال دولت را از طبقات اجتماعی تقویت کرده و حکومت شخصی شاه را تحکیم می‌کند.

یک سال پس از سرنگونی دولت مصدق، رژیم شاه با کنسرسیوم جدیدی از شرکت‌های نفتی بین‌المللی به نام **شرکای نفت ایران** (Iranian Oil Participants LTD, IOP) قراردادی منعقد کرد که بر اساس آن در حالی که **شرکت ملی نفت و گاز ایران** مالکیت رسمی بر منابع طبیعی ایران را حفظ می‌کرد، کنترل مؤثر بر منابع را باید به این کنسرسیوم جدید واگذار می‌کرد. به بیان دیگر، **شرکت ملی نفت** حقوق حاکمیت قانونی را حفظ کرد در حالی که **شرکت مشارکان نفت** (IOP) از حقوق مالکیت حق استفاده و انتفاع (ususfructus) از جمله تولید، اکتشاف و توسعه میادین نفتی استفاده می‌کرد. این کنسرسیوم به انحصار انگلیس بر نفت ایران پایان داد، زیرا شرکت سابق **شرکت نفت انگلیس و ایران** (AIOC) که به تازگی به عنوان سهم بریتیش پترولیوم

(BP) تعمیم یافته بود به ۴۰ درصد کاهش یافت. پنج شرکت آمریکایی^{۱۹} که هر کدام ۸ درصد داشتند، ۴۰ درصد از کل سهم را به دست آوردند. **رویال داچ شل** (Royal Dutch Shell) ۱۴ درصد و شرکت‌های نفتی فرانسوی (که بعدها **توتال** نامیده شد) نیز ۶ درصد کسب کردند. و فقط در سال ۱۹۷۳ بود که شرکت ملی نفت ایران به عنوان متصدی، هم از نظر حکومت و هم قابلیت‌ها، خود را تثبیت کرد.

طی تمام دوره‌ی ۱۹۷۳-۱۹۵۴ موقعیت مستحکم‌تری در مالکیت تاسیسات، بهره‌برداری و مدیریت فروش، به شرکت ملی نفت ایران اعطا شد و به تدریج این شرکت به دانش، مهارت و قابلیت‌های لازم برای مدیریت کل صنعت دست یافت. راه‌حل کنسرسیوم در راستای جاه طلبی سیاسی شاه برای ایجاد سلطنت مطلقه‌ای مستقل از فشار نیروهای داخلی بود. با این حال، در حالی که کودتا ستون فقرات تشکیلاتی حزب توده‌ی طرفدار شوروی را در هم کوبید و بورژوازی ملی ایران را از قدرت سیاسی محروم کرد، وضعیت پس از کودتا هنوز از قدرت نامحدود مستبد فاصله داشت. افسران عالی‌رتبه‌ی نظامی در ارتش، رده‌های بالای روحانیت شیعه و زمین‌داران بزرگ، پیش و بلافاصله پس از کودتا قدرت سیاسی خودمختاری به دست آوردند. به عنوان مثال، دو نفر از نظامیان برتر اطلاعاتی (تیمور بختیار و محمد ولی قرنی) به توطئه علیه شاه متهم شده‌اند. شکست توطئه کودتای قرنی در سال ۱۹۵۹ نقطه عطفی در تسلط شاه بر ارتش و فشار وی بر ایالات متحده برای اجتناب از هرگونه تماس با مخالفان یا نیروهای اپوزیسیون در ایران بود.^{۲۰} شاه شخصاً بر همه‌ی گزینش‌ها، جابجایی‌ها، اخراج و ارتقای افسران عالی ارتش کنترل داشت و تمام اقدامات احتیاطی لازم را برای جلوگیری از هرگونه نفوذ سیاسی فرماندهان عالی ارتش انجام می‌داد.

شاه پس از تثبیت کنترل خود بر ارتش و تأمین وفاداری نیروهای امنیتی به وسیله‌ی ساواک،^{۲۱} توانست به اقتدار زمین‌داران در مناطق روستایی که به دلیل سال‌ها تمرکزگرایی

^{۱۹} این شرکت‌ها شامل گلف اویل (Gulf Oil) و چهار شریک آرامکو (Aramco)، یعنی استاندارد اویل (Standard Oil) کالیفرنیا، که بعداً شوران (Chevron) نامیده شد، بودند. استاندارد اویل نیوجرسی که بعداً به نام اکسان Exxon- Mobil و سپس اکسان-موبیل Exxo- Mobil نام‌گذاری شد. شرکت استاندارد اویل نیویورک که بعداً موبیل و سپس اکسون موبیل نامیده شد. تکساکو (Texaco) که بعدها شورون نامیده شد.

^{۲۰} رابطه آمریکا با این توطئه هنوز نامشخص است. به عنوان مثال، یادداشت کامل دیدار سه نفر از اعضای سفارت آمریکا در تهران (فریزر ویلکینز، مشاور وزیر سفارت، کلنل باسکا، و کلنل دوم براون) با ژنرال قرنی در ۲۲ ژانویه ۱۹۵۸، در خانه اسفندیار بزرگمهر هم‌چنان به عنوان "حساس" طبقه بندی می‌شود، و برای کشورهای خارجی غیرقابل انتشار است (Milani, 2011, pp. 209-210). «در ۲۷ فوریه، دولت ایران در بیانیه‌ای خشم‌گینانه اعلام کرد که ۳۹ ایرانی، از جمله ژنرال قرنی، به دلیل تلاش برای سرنگونی دولت دستگیر شده‌اند، و این که "قدرت خارجی ناشناس درگیر بود". به گفته‌ی سفارت انگلیس در تهران، اشاره به قدرت "خارجی" "در نظر داشت در آمریکایی‌ها هراسی ایجاد کند". در نسخه‌های بعدی ابلاغیه، اشاره به قدرت‌های خارجی حذف شد» (Milani, ibid, p. 210). در پی این رویداد، شاه بر آمریکایی‌ها فشار آورد تا از تماس با اپوزیسیون سیاسی ایران و مخالفان داخل ایران خودداری کنند. ایالات متحده در آن زمان به شدت این ایده را رد کرد، اما بعداً آن را پذیرفت، تا جایی که در آستانه انقلاب ایران، ایالات متحده کانال‌های مستقلی برای اطلاع از احزاب اپوزیسیون ایران و فعالیت‌های مخالفان در ایران نداشت.

^{۲۱} ساواک یا سازمان اطلاعات و امنیت کشور، پلیس مخفی، امنیت داخلی و سرویس اطلاعاتی بود که در سال ۱۹۵۶ ایجاد شد. سپهبد تیمور بختیار اولین رئیس این سازمان از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۱ بود. در سال ۱۹۶۱ برکنار شد و حسن پاکروان (۱۹۶۵-۱۹۶۱) به عنوان رئیس جدید معرفی شد. در سال ۱۹۶۵

ضعیف، قدرت محلی خود را گسترش داده بودند، حمله کند: «در نواحی روستایی کنترل دولت در دهه ۱۹۵۰ بسیار ضعیف بود. در اکثر موارد، قدرت در روستاها در انحصار مالکان بزرگ غایب بود، به ویژه کسانی که در شهرهای بزرگ استانی زندگی می‌کردند» (Hooglund, 1982, p. 46). این امر در مورد خوانین یا رؤسای طوایف عشایری مانند قشقایی‌ها و بختیاری‌ها نیز صادق بود. پایگاه قدرت روستایی زمین‌داران منبع جریان‌های سیاسی مرکزگرنیز در شهرهای عمده‌ی استانی بود که زمین‌داران در آن ساکن بودند. علاوه بر زمین‌داران بزرگ و رؤسای قبایل، روحانیت عالی شیعه در مرکز شهر قم، که تلویحاً از شاه در کودتای ضد‌مصدق حمایت کرده بودند، مرکز خودمختار جدید قدرت بودند. آنها مخالف جریان غرب‌گرا بودند که فرهنگ مذهبی و سنتی آنها را تهدید می‌کرد. علاوه بر این، منافع استراتژیک روحانیت بر خلاف پادشاهی مطلقه‌ی قدرتمندی بود که می‌توانست خودمختاری آنها را از دولت، به عنوان یک کاست مذهبی به خطر بیندازد. در حالی که زمین‌داران بزرگ و برخی روحانیون بانفوذ شیعه از کودتا حمایت می‌کردند، جامعه مدنی شهری به ویژه دانشجویان، کارگران و برخی اقشار از طبقات متوسط علیه کودتا بودند و برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی تلاش می‌کردند.

با توجه به این مراکز مستقل قدرت، اصلاحات ارضی چه نقشی در استراتژی شاه برای تحکیم سلطنت مطلقه داشت؟ این اصلاحات تا چه حد می‌تواند به عنوان استراتژی یک دولت غارتگر فراگیر تلقی شود؟ این پرسش، ما را به مطالعه‌ی رابطه‌ی میان غارتگری و تولید می‌کشاند.

۸-۴ پیوستگی متقابل بین غارت و تولید: سرمایه‌داری

سیاسی شاه

غارت لزوماً مانعی برای تولید نیست؛ می‌تواند مکمل آن باشد. یک دولت غارتگر فراگیر استراتژی‌هایی را برمی‌گزیند که می‌تواند تولید را افزایش دهد. یک مثال نمادین رژیم شاه است که هم مستبد و هم رانتی بود. با این حال، دولت مستبد رانتی شاه یک رژیم غارتگر فراگیر بود که به توسعه‌ی شیوه تولید سرمایه‌داری کمک کرد. اصلاحات ارضی او در دهه ۱۹۶۰ که به زمین‌داری (landlordism) در ایران پایان داد، قدرت شخصی او را در روستاها گسترش داد و بر تسلط سرمایه‌داری بر اساس درآمد نفت شتاب بخشید. سرمایه‌داری سیاسی یا کسب سود از راه‌های غیربازاری که از آغاز سلطنت پهلوی توسط بنیانگذار آن رضاخان در ۱۵ دسامبر ۱۹۲۵ راه اندازی شده بود، به ویژه در دوران سلطنت پسرش، محمدرضا شاه فقید، برجسته شد. رانت نفت شرایط مادی را برای سرمایه‌داری سیاسی فراهم کرد. از این نظر، هیچ گسستی بین رژیم شاه و جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد. سرمایه‌داری سیاسی و اتکا به درآمد نفتی ویژگی‌های مشترک

نعمت‌الله نصیری تا آستانه انقلاب (۱۹۶۵-۱۹۷۸) جایگزین پاکروان شد. سرانجام، ناصر مقدم، سازمان را در سال انقلابی ۱۹۷۸-۱۹۷۹ هدایت کرد (نگاه کنید به Keddie & Gasiorowski, 1990, pp. 148-151, 154-155).

آنهاست. با این حال، سرمایه‌داری سیاسی اسلامی نمونه‌ای از یک رژیم غارتگر انحصاری است که موانع بسیاری را بر سر راه تولید و انباشت سرمایه ایجاد می‌کند. در این بخش، من بر رژیم غارتگر فراگیر شاه تمرکز خواهم کرد و تفاوت‌های اصلی آن را با جمهوری اسلامی ایران نشان خواهم داد.

ترکیب اصلاحات ارضی و صنعتی شدن از راه درآمدهای نفتی منجر به استبداد بلامنازع شاه شد که می‌توان آن را به عنوان یک دولت غارتگر فراگیر توصیف کرد.

دلیل اصلی انگیزه‌ی شاه برای اصلاحات ارضی ظاهراً هم گسترش قدرت انحصاری او بر مناطق روستایی و هم خلع ید از دشمنان سیاسی‌اش به ویژه پیشرو و چپ، از یکی از پلاتفرم‌های اصلی اصلاحات بود. در واقع، پس از کناره‌گیری اجباری رضاشاه توسط حمله انگلیس و شوروی به ایران در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱، و خلاء قدرت متعاقب آن، مالکان بزرگ غایب بر مناطق روستایی، هر جا که حزب توده یا حزب دمکرات آذربایجان طرفدار شوروی در میان دهقانان تأثیرگذار نبودند، تسلط یافتند. پس از برچیده شدن این دو حزب، انحصار قدرت زمین‌داران در روستاها بلامنازع شد. برکناری مالکان با توزیع مجدد زمین می‌توانست به قدرت سیاسی آنها پایان دهد و قدرت شاه را در روستاها گسترش دهد. اما شکست سیاسی مالکان تنها یک روی سکه بود. طرف دیگر این بود که شاه با در دست گرفتن ابتکار اصلاحات ارضی می‌توانست اپوزیسیون پیشرو و چپ خود را خنثی کند. در گذشته، شاه مدعی شده بود که پروژه‌ی توزیع زمین او مورد موافقت مصدق قرار نگرفته و او را متهم به خطر انداختن آن کرده بود (Pahlavi, 1974/1961, p. 85).

اصلاحات ارضی هم‌چنین برگ برنده‌ی شاه در برابر جبهه ملی در اوایل دهه‌ی ۶۰ بود. دومی برنامه اصلاحی نداشت و شعار اصلی آن "انتخابات آزاد" بود. آنها حتی نمی‌توانستند به برنامه‌ی توزیع زمین امینی-ارسنجانی اعتقاد داشته باشند. هنگامی که اصلاحات در ژانویه ۱۹۶۲ تصویب شد و در تابستان همان سال اجرا شد، رهبران جبهه ملی به طور کامل خلع سلاح شدند و همان‌طور که یکی از رهبران‌شان، الله‌یار صالح، بعداً گفت، آنها سیاست "صبر و انتظار" را در پیش گرفتند. به جز روحانیت شیعه که در دفاع از منافع سنتی و واپسگرایانه‌شان با اصلاحات شاه مخالفت کردند، سایر احزاب سیاسی در مواجهه با اصلاحات ارضی سردرگم و فلج شده بودند. دانشجویانی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ به طور گسترده ظاهر شدند، به طور غریزی به اصلاحات شاه واکنش نشان دادند: "آری به اصلاحات، نه به دیکتاتوری!".

سه دلیل دیگر پشت انگیزه‌ی شاه برای پی‌گیری اصلاحات ارضی وجود داشت.

اولاً، توزیع زمین بخش اصلی ادعای شاه برای "انقلاب از بالا" (انقلاب سفید^{۲۲}) در مقابل "انقلاب از پایین" (انقلاب سرخ) بود. ما تا پایان دهه ۱۹۷۰ می‌دانستیم که در

^{۲۲} هویت مبتکر اصطلاح "انقلاب سفید" در تاریخ نگاری مدرن ایران بحث‌برانگیز است. امینی، نخست وزیر، چند ماه پس از انتصاب خود، در پاسخ به پرسش خبرنگاری از آن استفاده کرد. هم‌چنین ادعا شده که این اصطلاح توسط چستر بولز (Chester Bowles)، مقام آمریکایی فرستاده‌ی کندی به تهران در سال ۱۹۶۲ ابداع شده است. اما به نقل از گزارش سفارت بریتانیا در تهران در سال ۱۹۵۸، میلانی (Milani, 2011, p. 290) این عبارت را به غلم نسبت می‌دهد: «غلم به سفارت رفت و "برنامه اصلاحاتی" را ارائه

ایران در دهه ۱۹۵۰ یا ۱۹۶۰ هیچ تهدیدی برای انقلاب دهقانی یا حتی شورش دهقانان وجود ندارد، برخلاف بسیاری از کشورهای دیگر مانند الجزایر، آنگولا، چین، کوبا، یونان، اندونزی، فیلیپین و ویتنام. همان‌طور که کاظمی و آبراهامیان (1978, p. 260) به درستی اشاره کردند: «با این حال، دانشمندان علوم اجتماعی که ایران را مطالعه می‌کنند، نه از اهمیت، بلکه از غیبت آشکار شورش‌های دهقانی در مقیاس بزرگ در دوران مدرن شگفت زده شده است». در حالی که در ایران، جنبش‌های شهری منشأ "انقلاب از پایین" بودند، جنبش‌های دهقانی در سال‌های ۱۳۵۳-۱۹۴۹ در مناطق خاصی حضور داشتند. مهم‌تر از آن، تصور آمریکایی‌ها در آن زمان این بود که چنین جنبش‌هایی می‌توانند ثبات سیاسی رژیم را به خطر بیندازد. با گذشته‌نگری، می‌توان گفت که در اوایل دهه ۱۹۶۰، جنبش‌های هم‌زمان شامل تظاهرات شدید دانشجویان بود و با اعتصاب گسترده‌ی معلمان به اوج خود رسید. کارگران به ویژه کارگران آجرپزی، چاپ‌خانه‌ها و رانندگان تاکسی در تهران نیز دست به اعتصاب زدند، اما وضعیت انقلابی در روستا وجود نداشت.

دوم، اصلاحات ارضی می‌تواند یک پایگاه اجتماعی-سیاسی در میان دهقانان حامی شاه ایجاد کند. در واقع، اصلاحات ارضی که از بالا توسط دولت مرکزی در کشورهای دیگر مانند پروس آغاز شد، چنین مبنای اجتماعی را برای رهبران کاریزماتیک ایجاد کرده است.

سرآخر، بازتوزیع زمین می‌توانست حمایت آمریکایی‌ها را بر خلاف دولت بریتانیا که هنوز از مالکان به عنوان پایگاه اجتماعی خود در ایران حمایت می‌کرد، به دست آورد. در واقع، پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه از زمان دولت کندی، ایالات متحده اصلاحات ارضی را به عنوان نوش‌دارویی برای مشکلات توسعه در آسیا و آمریکا در نظر گرفت. اصلاحات ارضی به دلایل انگیزشی به ویژه برای اجتناب از شورش دهقانان یا وقوع انقلاب توصیه شد.

کندی فعالانه برای اصلاحات اداری مهم، منطقی‌سازی هزینه‌های نظامی و بهبود روابط بین شاه و طبقات متوسط روبه‌رشد شهری فشار آورد. این نکات در مصاحبه‌ی شاه در ۶ مارس ۱۹۶۱ (US News & World report, pp. 64-65) به وضوح تصدیق شده است: وی افزود: «رژیم من همیشه در مطبوعات غربی "فاسد" خوانده می‌شود، به‌رغم این واقعیت که فساد در همه کشورها وجود دارد. ما در ۱۸ ماه گذشته بیش از ۴۰۰۰ مقام دولتی و افسر ارتش را به دلیل اعمال فساد اخراج کرده‌ایم، با این حال غربی‌ها هم‌چنان تصور می‌کنند در اینجا هیچ کاری در مورد "فساد" انجام نشده است» (به نقل از Amini, 2009, p. 222).

از سال ۱۹۵۶، شاه به جای "سلطنت"، "حکومت" می‌کرد. آمریکایی‌ها آرزو می‌کردند که نخست‌وزیر قدرتمندی مانند قوام، رزم آرا یا حتی زاهدی مسئولیت کامل دولت او را بر عهده بگیرد و اصرار داشتند که شاه از چنین مسئولیتی فاصله بگیرد. این تفکیک برای پادشاه ایران قانع‌کننده‌تر بود، زیرا نیروهای نظامی تحت فرمان او بودند،

کرد که گفت از شاه می‌خواهد آن را اتخاذ کند. او از عبارت معروف "انقلاب سفید" استفاده کرد. ممکن است در بیان این دیدگاه‌ها آقای علم برخی از ایده‌های شخص شاه را "متعکس" می‌کرد.

نه رئیس غیرنظامی دولت. تضاد آمریکایی‌ها در این بود که در حالی که آنها به دلیل منافع اقتصادی خود در نفت ایران فعالانه در سرنگونی مصدق مشارکت داشتند، می‌خواستند شاه را کنترل کنند تا حکومت او بیش از حد شخصی و خودسرانه نباشد. آمریکایی‌ها در نهایت استراتژی خود را اصلاح کردند: آنها قدرت شخصی شاه را پذیرفتند اما سعی کردند تکنوکراسی ایران را آموزش دهند و کنترل کنند. تعلیم و تربیت تکنوکرات‌های بسیار ماهر به آمریکایی‌ها و سازمان برنامه و بودجه داده شد که توسط تکنوکرات‌های تحصیل‌کرده‌ی هاروارد اداره می‌شد.

پیامدهای اصلی اصلاحات ارضی چه بود؟ اولاً، در حالی که اصلاحات ارضی، قدرت دولت مرکزی را جایگزین قدرت مالک کرد، اما باعث تقویت مالکان دهقان کوچک مستقل نشد. مرحله‌ی اول اصلاحات ارضی^{۲۳} به سرعت تحت نظارت ارسنجانی انجام شد که هدف آن جایگزینی کشاورزی معیشتی با کشاورزی سودمحور بود. مالکیت زمین به یک شش دانگ^{۲۴} روستایی محدود بود؛ تمام اموال بیش از این مقدار باید به دولت فروخته می‌شد. قیمت زمین بر اساس ارزش مندرج در سند مالیاتی تعیین شد. پس از آن زمین باید به هر دهقان *نسق‌داری*^{۲۵} بازفروش می‌شد که به‌تازگی صاحب زمین شده بود. نتایج حاصل از توزیع زمین در طول ۱۸ ماه اول برنامه هرگز در سه مرحله‌ی باقی‌مانده مشاهده نشد: «تا سپتامبر ۱۹۶۳، در مجموع حدود ۸۰۴۲ روستای کامل و یا بخشی از آنها توسط دولت خریداری و به ۲۶۱۰۲۶ دهقان منتقل شد. در آن زمان تخمین زده می‌شود که حداقل نیمی از روستاهای مشمول قانون تحت تاثیر قرار گرفته اند» (Hooglund, 1982, p. 60).

توزیع سریع زمین شور و شوق و پویایی شدیدی را میان دهقانان برانگیخت که می‌توانست انقلابی از پایین ایجاد کند. شاه "خطر" دهقانان خرده‌مالک *مستقل* را حس کرد که به موازات برکناری زمین‌داران بزرگ در روستاها قدرت را به‌دست می‌گیرند. نه تنها حسن ارسنجانی از سمت وزیر کشاورزی برکنار شد، بلکه افسری نظامی به نام سپهبد اسماعیل ریاحی جانشین وی شد. روال بازتوزیع متوقف شد تا ابتکارات مستقل دهقانان کاملاً از حرکت بازماند و دولت بتواند اقتدار خود را در مناطق روستایی تحکیم بخشد. همان‌طور که لمبتون (Lambton, 1969, p. 215) به‌درستی خاطرنشان کرد: «از آنجایی که تلاش‌های کسانی که هدف‌شان ایجاد دهقانان مستقل و متکی به خود بودند، با میزان فزاینده‌ای از موفقیت همراه بود، کسانی که افسار قدرت را در دست داشتند متوجه شدند که ظهور دهقانان مستقل ممکن است عامل جدیدی در وضعیت سیاسی باشد و قدرت خودشان را تهدید کند». مرحله‌ی دوم اصلاحات که بیش از دو سوم روستاها را تحت تأثیر قرار می‌دهد آغاز شد: عمدتاً به سمت اصلاحات اجاره‌نشینی هدایت می‌شد. این مرحله را باید به عنوان «تلاشی برای جلوگیری از اشغال پایگاه قدرت

^{۲۳} برای تحلیل دقیق‌تر از اصلاحات ارضی، رجوع کنید به (Vahabi, 2018).

^{۲۴} اساس واحد اصلاحات ارضی «روستا» بود و نه مترمربع، زیرا فعالیت‌های کشاورزی در میان روستاهایی با فاصله زیاد از هم‌دیگر پراکنده بودند. "دانگ" سهمی از دارایی روستا بود. هر روستا دارای شش دانگ است. کل ملک یک دهکده به معنای داشتن هر شش "دانگ" است. محدودیتی بر مالکیت مالک اعمال شد که بیش از یک دهکده یا شش دانگ نمی‌توانست داشته باشد. با این حال، صاحبان زمین به قصد جلوگیری از محدودیت شش دانگ با واگذاری عنوان مالکیت به بستگان خود، قانون را دور زدند.

^{۲۵} آنها دهقانانی بودند که "حق" کشت زمین داشتند.

زمینداران توسط دهقانان مستقل قوی در نظر گرفت، در حالی که خود مالکان به اندازه کافی ضعیف شده بودند» (Katouzian, 1974, p. 228).

دوم، شاه برای تأمین مالی برنامه صنعتی‌سازی خود به بازرگانان و بانکداران نیازی نداشت. درآمدهای نفتی می‌توانست تأمین مالی مورد نیاز را تأمین کند. در این زمینه، بازرگانان، بانکداران و صنعتگران نمی‌توانستند از گزینه خروج خود به عنوان وسیله‌ای برای چانه‌زنی با مستبد استفاده کنند. برعکس، مستبد می‌توانست با تهرئه مالی این گروه‌های اجتماعی که به دارایی‌های «گریزان» و مختلط دسترسی دارند، موافقت کند. فقدان جنگاوری بورژوازی صنعتی نوپای ایران را باید ناشی از **نداشتن گزینه خروج** دانست. به طور کلی، در یک کشور متکی به نفت، جابه‌جایی دارایی‌ها در دوره‌های "عادی" یا "رونق" درآمدهای نفتی اثر بازدارنده کم‌تری بر استبداد دارد. با این حال، این یک اثر سیاسی مستقیم هنگام "رکود" یا شوک‌های منفی نفتی است. کاهش قابل توجه درآمد نفتی باعث کاهش بودجه و هزینه‌های دولت می‌شود و در نتیجه آن دسته از گروه‌های اجتماعی که به دارایی‌های گریزان و مختلط دسترسی دارند، قدرت چانه‌زنی قابل توجهی در رابطه‌ی خود با حاکم به دست خواهند آورد. در چنین شرایطی، آنها ممکن است فشار شدیدی برای گرفتن امتیازات سیاسی بر مستبد وارد کنند. پیامدهای **سیاسی** چرخه‌های نفتی با افزایش تنوع اقتصادی کاهش خواهد یافت. این باعث می‌شود که یک فرض اساسی را فرموله کنم: یک ظالم با ثبات سیاسی متکی به درآمدهای نفتی، اقتصاد را تا حدی متنوع می‌کند تا کاهش درآمدهای نفتی در طول "رکود" از نظر سیاسی خنثی بماند. من این را تمایل به تنوع‌سازی محدود در جهت ثبات سیاسی می‌نامم.

منظور من از پایداری سیاسی، سطحی از فرار سرمایه است که می‌تواند انحصار قدرت مستبد را تضعیف کند. یک مثال می‌تواند این روند را روشن کند. پس از ایجاد کنسرسیوم و فعال شدن مجدد صنعت نفت در اواخر سال ۵۴، اقتصاد ایران جهش بزرگی را به جلو تجربه کرد. نرخ سالانه‌ی سرمایه‌گذاری حداقل ۲۰ درصد و نرخ رشد اقتصادی حدود ۵ تا ۶ درصد بود. افزایش حق امتیاز نفت، برداشت‌های پیاپی مثبت، وام‌ها و کمک‌های مالی قابل توجه آمریکایی باعث این رشد سریع شد. در دوره‌ی ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۲، وام‌های ایالات متحده بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار بود، در حالی که کمک‌های اقتصادی و نظامی به ۸۵۰ میلیون دلار رسید. طی سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۶، «یک سوم سرمایه‌گذاری‌های جدید از منابع خصوصی بود؛ گسترش در زمینه‌های صنعت، ساخت‌وساز، کشاورزی، و تجارت و بانکداری با همین درصد بود. برای اولین بار سرمایه‌گذاری صنعتی، که به‌طور سنتی حوزه‌ی اصلی سرمایه‌ی خصوصی بود، از ساخت‌وساز (construction) فراتر رفت» (Young, 1962, p. 280). رونق اقتصادی مربوط به یک "کشور کشاورزی صادرکننده‌ی نفت" بود که در آن لایه‌های مختلف سرمایه‌داری، یعنی بازرگانی، مالی و همچنین صنعتی در حال رشد بودند. در حالی که صادرات نفت به منبع اصلی درآمد تبدیل می‌شد، وام‌ها و کمک‌هزینه‌های بلاعوض هم‌چنان نقش قابل توجهی ایفا می‌کردند.

سیاست درهای باز همراه با اعتبار آسان و کنترل نشده، شرایط را برای مبالغه‌هنگفت مخارجی برای کالاهای لوکس وارداتی که منحصراً در دسترس طبقه‌ی متوسط ثروتمند و لایه‌های فوقانی طبقه‌ی متوسط مدرن بود و هم‌چنین رشد اقتصادی مبتنی بر سرمایه‌ی

ناچیز، فراهم کرد. به محض کاهش قیمت بشکه نفت از ۸۴ به ۸۰ سنت در سال ۱۹۶۰ و کاهش نرخ ریال در برابر دلار آمریکا، رکود اقتصادی رخ داد. رکود در طول دوره‌ی ۱۹۵۸-۱۹۶۱ ادامه یافت و این اولین چرخه‌ی درآمد نفت بود. رکود اقتصادی منشأ اقتصادی و پولی قوی داشت. از منظر پولی یا کوتاه مدت، این یک بحران عدم نقدینگی (illiquidity) یا تورم اعتباری (credit inflation) بود که با کاهش ذخایر ارزی مشخص شد. از نظرگاه بلندمدت اقتصادی، رکود مربوط به اندازه‌ی محدود بازار بود که به کالاهای لوکس و یک بخش کوچک صنعتی محدود می‌شد. سرمایه‌ی تجاری و بانکی هنوز اشکال اصلی انباشت سرمایه بود، اما سرمایه‌داری با تأمین مالی نفت در ایران، مستقل از سایر بخش‌ها در حال رشد بود. روابط زمین‌داری مانع گسترش بازارهای این سرمایه‌داری رو به رشد بود. اصلاحات ارضی در پیوند با سرمایه‌داری در حال توسعه متکی به درآمدهای نفتی می‌توانست رشد خدمات و صنعت را افزایش دهد، اگرچه برای بخش کشاورزی شکوفایی که قادر به صادرات باشد، مضر بود.

در پاییز ۱۹۶۰، دولت تحت فشار صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مجبور به اتخاذ یک برنامه‌ی ثبات‌سازی (stabilization) شد؛ آنها در غیر این صورت از اعطای وام‌های بیشتر خودداری می‌کردند. برای صرفه جویی در ارز، دولت مبادله‌ی حدود ۲۰۰ کالای وارداتی فوق لوکس را ممنوع کرد و برای بسیاری از اقلام دیگر عوارض گمرکی چهار برابری وضع کرد، و اکیداً تمام سفرهای خارج از کشور را به جز در موارد اجباری لغو کرد. مهم‌تر از آن پیامد سیاسی این رکود اقتصادی بود، زیرا دولت کندی موافقت با هرگونه وام یا کمک‌های نظامی به شاه را مشروط به پذیرش نخست‌وزیر مورد علاقه‌اش، امینی کرد.

آسیب‌پذیری رشد اقتصادی وابسته به درآمد نفتی، با پیامدهای سیاسی آن در فاز انقباض اقتصادی مرتبط بود. برای جلوگیری از چنین پیامدهایی، یک رژیم باثبات سیاسی باید با گسترش بخش‌های صنعتی و خدماتی در دوره‌ی رونق نفتی، اقتصاد را متنوع می‌کرد. رژیم شاه به دارایی‌های دربند محدود نمی‌شد، بلکه شامل دارایی‌های مختلط و گریزان بود که با توسعه‌ی صنعت نفت، صنعت غیرنفتی، خدمات و سرمایه‌گذاری هنگفت برای تربیت تکنسین‌های بسیار ماهر و کادرفنی مدیریتی مستعد به‌دست آمد. دولت غارتگر فراگیر او مبتنی بر ترکیبی از اصلاحات ارضی و سرمایه‌داری متکی به درآمدهای نفتی بود.

۸-۵ غارت در مقابل تولید: سرمایه‌داری سیاسی اسلامی

رابطه‌ی هم‌زیستی بین غارت و تولید در رژیم شاه در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، با رابطه‌ی متناقضی در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی جایگزین شده است. چند شاخص مهم این تفاوت را برجسته می‌کند. دو شاخص اول میانگین نرخ رشد اقتصادی سالانه و نرخ سرانه‌ی درآمد ملی است. یک پایه‌ی محکم برای مقایسه‌ی ما سال ۱۹۷۷ (سال ۱۳۵۵ ایرانی)، یک سال عادی درست قبل از وقوع انقلاب ۱۹۷۹، و سال ۲۰۲۰ (سال ۱۳۹۹

ایرانی) است. بر اساس شاخص قیمت مصرف‌کننده (Index Consumer Price)^{۲۶} آمار بانک مرکزی، ۲۷۵۲ واحد ارز سال ۲۰۲۰ قدرت خرید یک واحد ارز سال ۱۹۷۷ را دارد و بنابراین سرانه تولید ناخالص داخلی ۳۷۷۷۰۰۰ تومان در سال ۲۰۲۰ برابر با ۱۳۸۰۸ تومان در سال ۱۹۷۷ است. با توجه به تولید ناخالص داخلی سرانه ۱۷۸۱۸ تومان در سال ۱۹۷۷، قدرت خرید ایرانیان در طول سال‌های ۱۹۷۷ تا ۲۰۲۰، یک سوم کاهش یافته است.^{۲۷} همچنین میانگین نرخ رشد سالانه طی سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۷ بین ۱۰-۱۱ درصد بوده است. در حالی که رشد اقتصادی در دهه‌ی گذشته برای سال‌های ۲۰۱۲، ۲۰۱۳، ۲۰۱۵، ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹، نرخ منفی داشته است.^{۲۸}

سومین شاخص عمده، نسبت تشکیل سرمایه ثابت به تولید ناخالص داخلی است. این نسبت باید حدود ۳۰ درصد باشد تا جایگزینی استهلاک فیزیکی و فنی سرمایه و گسترش پایه‌ی بازتولید تضمین شود. در حالی که این نسبت طی سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۷۷ به طور متوسط ۲۵-۳۰ درصد بوده است، متوسط نرخ برای دوره ی ۲۰۱۰-۲۰۲۰ (محاسبه بر اساس قیمت‌های ثابت سال‌های ۱۳۹۰/۲۰۱۱) حدود ۱۶ درصد، با حداکثر ۲۰ درصد در سال ۲۰۱۱، و حداقل ۱۱ درصد در سال ۲۰۱۹ بوده است. متوسط نرخ رشد سالانه‌ی فرماسیون سرمایه‌ی ثابت ناخالص (Gross Fixed Capital Formation) منهای ۳/۶ بوده است.^{۲۹}

این شاخص‌ها^{۳۰}، به ترتیب رابطه‌ی متضاد (و مکمل) غارت و تولید در جمهوری اسلامی ایران و رژیم شاه را به روشنی تایید می‌کند.

سه دلیل عمده پیش‌زمینه‌ی این رابطه‌ی متناقض را رقم می‌زند که در زیر بررسی خواهد شد: (الف) تصرف درآمد نفت توسط الیگارش، (ب) رژیم مصادره‌گر، و (ج) توسعه‌ی پدرسالارانه.

(الف) در بند کشیدن درآمد نفتی توسط الیگارش

یکی از اصول اساسی جمهوری اسلامی ایران، ایجاد اقتصادی غیرمتکی به درآمدهای نفتی بود. این هرگز اتفاق نیفتاد. این اتکا نه تنها در دوره پس از انقلاب ادامه داشت، بلکه حتی به دلیل تصرف درآمد نفت توسط الیگارش، بر آن تأکید شد.

^{۲۶} شاخص قیمت مصرف‌کننده (CPI) معیاری پرکاربرد برای سنجش تورم است که تغییرات قیمت را طی زمان برای سبده‌ی از کالاها و خدمات مصرفی دنبال می‌کند. به‌عنوان میانگین وزنی تغییرات قیمت برای مجموعه‌ای از محصولات، با وزن‌هایی که اهمیت آنها را در هزینه‌های خانوار منعکس می‌کند، محاسبه می‌شود (<https://www.bls.gov/cpi/>). (مترجم)
^{۲۷} رجوع کنید به: (<https://www.independentpersian.com/node/107166>) برگرفته در ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۲.

^{۲۸} رجوع کنید به: <https://www.macrotrends.net/countries/IRN/iran/gdp-growth-rate> برگرفته در ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۲.

^{۲۹} رجوع کنید به: Mansoor, February 13, 2021, independent Persian, <https://www.independentpersian.com/node/122631> برگرفته در ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۲.

^{۳۰} علاوه بر شاخص‌های فوق، چهارمین شاخص مهم، نسبت فرار سرمایه به میانگین تشکیل سرمایه ثابت (GFCF) است که در بخش ۸-۶ بررسی خواهد شد.

در رژیم شاه، درآمد نفت ایران توسط خود شاه مدیریت می‌شد (رجوع کنید به فصل ۴). اگرچه دربار، ارتش و صنعتگران و سرمایه داران بزرگ از این درآمد منتفع می‌شدند، اما این درآمد در دستان مقتدرانه‌ی شخص شاه متمرکز بود. درآمد نفتی مخارج جاری دولت را تأمین مالی می‌کرد و همچنین برای سرمایه‌گذاری در تشکیل سرمایه ثابت در بخش نفت و همچنین در تنوع‌سازی جزئی در اقتصاد استفاده می‌شد. ثبات سیاسی رژیم شاه این سرمایه‌گذاری و تنوع‌سازی را ضروری می‌کرد. سهم عظیم شاه از درآمد نفت لزوماً با افزایش سرمایه‌گذاری و تولید ناسازگاری نداشت. این ساختار متمرکز با تصرف الیگارشیک درآمدهای نفتی در حکومت جمهوری اسلامی ایران جایگزین شد.

در واقع، صنعت نفت در ایران اکنون فقط به شکلی **صوری** ملی شده است، اما در واقع، توسط کنسرسیوم جدیدی کنترل می‌شود که حداقل شش بازیگر اصلی آن، یعنی بنیاد مستضعفان، ستاد اجرایی فرمان امام، قرارگاه خاتم الانبیاء، بنیاد تعاون بسیج، آستان قدس رضوی و دولت رسمی ایران، هر کدام سهم خود را دارند. این غول‌های اقتصادی توسط یک الیگارشی قوی مرتبط با **انفال**، سپاه و بسیج اداره می‌شوند. نبلی و همکاران (2015, p. 545, 548, 555) ظهور الیگارشی بخش‌های نیمه‌دولتی و غیردولتی را پس از فرمان خصوصی‌سازی در ژوئیه ۲۰۰۶، گزارش می‌کنند. آنها نقش فزاینده‌ی این الیگارشی را به دو عامل مرتبط می‌دانند: (۱) شکست دولت در کنترل بخش عمومی غیردولتی و (۲) تحریم‌های اقتصادی آمریکا که نفوذ الیگارشی را گسترش داد.

رحمان‌زاده هروی (2018) به اظهارات اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس‌جمهور روحانی در همایشی با عنوان "صنعت نفت دانش بنیان" در ۱۷ آوریل ۲۰۱۶ اشاره کرده که در آن به واگذاری حق فروش نفت به برخی نهادهای انقلابی اسلامی در دوران تحریم اقتصادی آمریکا اشاره کرد. وی گفت: «هیچ یک از نهادهایی که نفت از وزارت نفت گرفته اند تا بفروشند، حتی یک دلار هم به دولت برنگردانده‌اند... فروش نفت فقط باید توسط وزارت نفت انجام شود» (Jahangiri, 2016/2021). به گفته‌ی وی، برخی سازمان‌های امنیتی و نظامی در سال ۲۰۱۲ از وزارت نفت، ۱۷۰ میلیون دلار نفت برای فروش دریافت کرده بودند، اما هرگز این پول را به دولت پرداخت نکردند (Rahman Zadeh Heravi, 2018, p. 342). مالونی نیز بر رقابت بین نهادهای مختلف برای شکار درآمدهای نفتی از طریق به دست آوردن حق فروش آن تأکید کرد: «به جای برخورد با شکل بنیادی اقتصاد و حوزه مدیریت اقتصادی دولتی، برجسته‌ترین شکاف امروز در ایران مربوط به تقسیم غنایم بادآورده‌ی نفت است» (Maloney, 2015, p. 501).

در حالی که رهبر اسماً دارای قدرت نهایی است، هیچ فردی در ایران قدرت بلامنازع یا کامل ندارد. ولی فقیه با احترام به سهم آنها در فعالیت‌های اقتصادی و استقلال نسبی در خرج کردن درآمدهای‌شان، غول‌های (magnates) نهادهای مختلف را هماهنگ می‌کند. رقابت الیگارشی توزیع غنایم بادآورده‌ی نفت را تعیین می‌کند. مدیریت فروش نفت نمونه‌ی برجسته‌ای از مخازن مشترک یا "تراژدی عمومی" (tragedy of commons)^{۳۱} است.

^{۳۱} "تراژدی عمومی" (tragedy of commons) یک نظریه‌ی اقتصادی و زیست محیطی است که توصیف می‌کند چگونه افرادی که در جهت نفع شخصی عمل می‌کنند، می‌توانند یک منبع مشترک را از بین ببرند. این نظریه تمایل افراد به تصمیم‌گیری بر اساس نیازهای شخصی خود را بدون توجه به تأثیر منفی که ممکن

commons) را ارائه می‌دهد (Hardin, 1968). شش ذی‌نفع اصلی از درآمدهای نفتی برای بازتولید منابع اقتدار و تقویت موقعیت سیاسی خود استفاده می‌کنند. درآمدهای نفتی یا صرف هزینه‌های جاری نهادهای اسلامی موازی می‌شود یا به خارج از کشور (قرار سرمایه)، به عنوان بخشی از ثروت شخصی و احتکار وجه نقد رهبران مذهبی و نظامی و اعضای خانواده‌هایشان، ارسال می‌شود. این در ادبیات اقتصادی به عنوان "اثر ولع" (voracity effect)^{۳۲} شناخته می‌شود که در بخش بعدی به آن باز خواهیم گشت. هیچ یک از این شش ذی‌نفعان اصلی علاقه‌ی واقعی به استفاده از درآمد نفت برای سرمایه‌گذاری در نوسازی ماشین‌آلات، تجهیزات، مهندسی یا سایر مهارت‌های صنعت نفت از خود نشان نداده‌اند. همه‌شان به عنوان الیگارشی‌های رقیب دولتی رانته، در چارچوب بی‌ثباتی سیاسی رفتار کرده‌اند، زیرا جمهوری اسلامی ایران به جای ثبات سیاسی مانند رژیم شاه، از بی‌ثباتی سیاسی تغذیه می‌کند. این رقابت الیگارشی توضیح می‌دهد که چرا غارت، بازدارنده‌ی تولید در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی می‌شود.

ب) رژیم مصادره‌گر

غالباً فرض بر این است که فقه شیعه با حرمت مالکیت خصوصی سازگار است. مالونی (Maloney, 2015, p. 501) این ایده را که به طوری گسترده میان اقتصاددانان، دانشمندان سیاسی و حقوق‌دانان مشترک است، تکرار می‌کند: آیت‌الله خمینی مدافع سرسخت حقوق مالکیت و نقش بخش خصوصی، مطابق با فقه سنتی شیعه بود که عموماً حرمت مالکیت خصوصی را مصون از تعرض می‌داند. همان‌طور که قبلاً بحث شد، این فرض در پرتو *انفال* اشتباه است. قداست مالکیت خصوصی مستلزم جدایی بین حاکمیت و مالکیت است. رژیم مصادره‌گر جمهوری اسلامی ایران با چنین قداستی در تضاد است.

اضافه می‌کنم که حتی شاه فقید با توجه به ادغام حاکمیت و مالکیت تحت حکومت استبدادی خود، مدافع بی‌قید و شرط مالکیت خصوصی نبود. قدرت اختیاری شاه بر درآمد نفت و سیاست‌های دولت‌گرایانه‌اش توسط بسیاری از نویسندگان تأکید شده است. برای مثال، ابوالحسن ابتهاج^{۳۳}، رئیس بانک خصوصی ایرانیان، یکی از اولین کسانی

است بر دیگران داشته باشد، توضیح می‌دهد. در برخی موارد، اعتقاد یک فرد به این که دیگران به نفع گروه عمل نمی‌کنند، می‌تواند آنها را به توجیه رفتار خودخواهانه سوق دهد. استفاده‌ی بالقوه‌ی بیش از حد از یک منبع مشترک - ترکیبی بین یک کالای عمومی و خصوصی - همچنین می‌تواند افراد را تحت تأثیر قرار دهد تا با در نظر گرفتن منافع کوتاه‌مدت خود عمل کنند، و حاصل این رفتار استفاده از یک محصول ناپایدار و نادیده گرفتن آسیب‌هایی می‌شود که می‌تواند به محیط زیست یا عموم مردم وارد کند. منبع:

<https://www.investopedia.com/terms/t/tragedy-of-the-commons.asp> (مترجم)

^{۳۲} "اثر ولع" (voracity effect) پدیده‌ای اقتصادی است که می‌تواند زمانی رخ دهد که یک شوک مثبت، مانند شرایط سود بادآورده‌ی تجاری، باعث افزایش نامتناسب در بازتوزیع مالی شود. این افزایش بازتوزیع می‌تواند منجر به کاهش رشد اقتصادی شود. این پدیده می‌تواند زمانی رخ دهد که نهادهای قانونی قدرتمند غایب باشند و گروه‌های قدرتمند متعدد در یک اقتصاد وجود داشته باشند. منبع: (Tornell, Aaron, and Philip R. Lane. 1999. "The Voracity Effect." *American Economic Review*, 89 (1): 42-46.) (مترجم)

^{۳۳} بانکدار برجسته، برنامه‌ریز اقتصادی و یکی از مهم‌ترین و قدرتمندترین شخصیت‌های تاریخ اقتصادی ایران در دهه‌های میانی قرن بیستم (متولد رشت، ۲۹ نوامبر ۱۸۹۹، درگذشته در لندن، ۲۵ فوریه ۱۹۹۹).

بود که اصلاحات ارضی شاه را به دلیل "مصادره اموال" و دیدگاهی دولت‌گرا از اقتصاد، جایی که دولت می‌توانست و باید به لویاتان (Leviathan) تبدیل شود، مورد انتقاد قرار داد. به گفته میلانی (2011, p. 263)، ابتهاج، اندکی پس از اصلاحات ارضی به درستی پیش بینی کرده بود: «شاه نشان داد که مایل است تنها شبکه تلویزیونی خصوصی کشور، اولین دانشگاه خصوصی و ثروتمندترین معدن خصوصی کشور را به زور مصادره کند».

همین‌طور عالیخانی (2001, pp. 61-62)، اولین وزیر اقتصاد ایران (۱۹۶۹-۱۹۶۳) در مصاحبه شفاهی خود^{۳۴} گفت که شاه به ویژه از تجربه‌ی کلخوز^{۳۵} (Kolkhoz) در شوروی در راه‌اندازی **شرکت سهامی کشاورزی** در جریان اصلاحات ارضی خود در دهه ۱۹۶۰ الهام گرفته بود. وی هم‌چنین به اولویت دولتی در تمامی بخش‌های بزرگ صنعتی از جمله متالورژی، پتروشیمی، ساخت پی وی سی (PVC)^{۳۶} و غیره اعتقاد داشت. با مرور بر برنامه‌های برنامه‌ریزی سوم (۱۹۶۷-۱۹۶۲)، چهارم (۱۹۷۲-۱۹۶۸) و پنجم (۱۹۷۳-۱۹۷۸) در اقتصاد ایران، لیلانز (2013, p. 69) نیز بر دولت‌گرایی شاه در کنترل صنایعی مانند چای، تنباکو، ماهی‌گیری، پتروشیمی، کود و کارخانه فولاد تاکید کرد.

بنابراین، هم جمهوری اسلامی ایران و هم رژیم شاه بر اساس تلفیق حاکمیت و مالکیت بنا شده بودند. قداست مالکیت خصوصی یا برتری مالکیت بر حاکمیت نه با **انفال** و نه با اختیارات استبدادی شاه بر اقتصاد هم‌خوانی داشت. با این حال، پادشاه مستبد نسبت به ولایت فقیه، از مالکیت خصوصی و سرمایه‌گذاری خصوصی بیشتر محافظت می‌کرد. تفاوت اساسی بین این دو نظام سیاسی در این بود که رژیم شاه با آمریکا رابطه نزدیک داشت و سیاست درهای باز را برای استقبال از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی عظیم (FDI) دنبال می‌کرد. ثبات سیاسی شرط لازم برای حفظ جریان سرمایه بود. این توضیح می‌دهد که چرا سلطنت به‌عنوان یک دولت غارتگر فراگیر به دنبال یک سیاست حمایتی سختگیرانه در قبال حقوق مالکیتی عمل می‌کرد، در حالی که جمهوری اسلامی ایران ویژگی‌های رژیم‌های مصادره‌گرا را با یک سیاست ضدآمریکایی که از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اجتناب می‌کرد، ترکیب کرد. تصویب اصل هشتم و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بازتاب این ساختار بود و شکست تلاش‌ها برای تسهیل این ماده در دوران ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی و خاتمی^{۳۷}، بسته شدن اقتصاد داخلی را تقویت کرد.

او تأثیر زیادی در توسعه نظام بانکی ایران داشت و پیشگام برنامه‌ریزی اقتصادی در کشور شد و به دلیل چشم‌انداز و شایستگی اداری خود، شهرت بین‌المللی به دست آورد. ابتهاج به‌عنوان منتقد سرسخت فساد و بعدها در دوران حرفه‌ای خود، آنچه را که به‌عنوان هزینه‌های نظامی بیش از حد دولت شاه می‌دانست، مورد توجه قرار گرفت.

برگرفته در ۱۱ فوریه ۲۰۲۲ <https://iranicaonline.org/articles/ebtehaj-abolhassan>
^{۳۴} علی‌نقی علیخانی (۱۹۲۹-۲۰۱۹) از طرف بنیاد مطالعات ایران در آذر ماه ۱۹۹۹ با غلامرضا افخمی مصاحبه‌ای داشت که در سال ۲۰۰۱ منتشر شد.

^{۳۵} کلخوز اشاره به مزارع کشاورزی اشتراکی دارد که از سال ۱۹۲۹ در شوروی اعمال شد.

^{۳۶} "پلی وینیل کلراید" (PVC) یک فرآورده‌ی پتروشیمی است. یکی از مواد اولیه‌ی آن اتیلن (ethylene) است، که از پتروشیمی مشتق شده از نفت و گاز، تولید می‌شود. (مترجم)

^{۳۷} در خصوص اصل ۸۱ و تلاش برای تسهیل این ماده در دوران ریاست‌جمهوری رفسنجانی و خاتمی رجوع کنید به فصل ۵.

تفاوت عمده‌ی دیگری بین *انفال* و اختیارات شاه وجود دارد. *انفال* نیز مانند *ولایت فقیه*، ناقض حاکمیت مردم است، زیرا تمام اموال عمومی بلاصاحب (*res nullius*) به عنوان اموال انحصاری امام فرض می‌شود نه مردم. در مقابل، امتیازات استبدادی شاه به نام حاکمیت شاه بر مردم توجیه نمی‌شد. در قانون اساسی برخاسته از انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۵) که توسط آیت الله شیخ فضل الله نوری^{۳۸} بنیان‌گذار اسلام سیاسی در ایران به چالش کشیده شد، حاکمیت مردم به صراحت تصریح شده است و قرار بود قدرت سلطنتی شاه نماینده‌ی "حاکمیت مردم" باشد. استبداد شاه بیشتر یک نقض واقعی و نه *قانونی* حاکمیت مردم بود.

بعد دیگری از رژیم مصادره‌گر وجود دارد که نباید نادیده گرفته شود. این حمله شامل یورش به شرکت‌ها (*corporate raiding*)، به‌ویژه حمله‌ی مرکز به شرکت‌هاست که در دوران جمهوری اسلامی ایران توسعه یافت، در حالی که این در رژیم شاه امری حاشیه‌ای بود. موضوع یورش به شرکت‌ها و انواع مختلف آن به‌طور سیستماتیک در مورد گذار پساسوسیالیستی در روسیه و مجارستان توسط مدلوویکس و ماگیار (Madlovics & Magyar, 2021) مورد بررسی قرار گرفت. نویسندگان یورش به شرکت‌ها یا "ری‌دست‌وا" (*reiderstvo*)^{۳۹} را به‌عنوان اشکال برجسته‌ی غارتگری پساکمونیستی مدل‌سازی کردند. آنها مدل غارتگری وهابی را برای یورش مرکز به شرکت‌ها به کار بردند:

در واقع، تحرک و تصاحب‌پذیری جنبه‌هایی مفیداند که می‌توانند برای بسط دادن به مدلی از یورش شرکتی به رهبری مرکز استفاده شوند. بنا بر نظر وهابی، تحرک یعنی توانایی مالکان برای گریز از شکار شدن با خارج کردن اموال خود از دسترس دولت غارتگر. گریز ممکن است با (الف) مخفی کردن دارایی‌ها، به عنوان مثال با تکنیک‌های مختلف حسابداری مضاعف و نقشه‌های مالی صورت می‌گیرد که توسط شرکت‌های کوچک و متوسط روسیه برای فرار از شکار استفاده می‌شود. (Ledeneva, 2006, 142-163)، یا (ب) حرکت شرکت از نظر جغرافیایی (Soos, 2017; Markus, 2017). با این حال، تصاحب‌پذیری با ویژگی دارایی نیز تعیین می‌شود، که در مورد یک شرکت به این معنی است که «ادامه سرمایه‌گذاری‌های خاص مستلزم قابلیت‌های کارآفرینی خاصی از جمله

^{۳۸} وی از متکلمان برجسته شیعه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم (۱۹۰۹-۱۸۴۳) و بنیانگذار اسلام سیاسی در ایران بود. اگرچه او در آغاز به دلیل به چالش کشیدن استبداد، مدت کوتاهی با انقلاب مشروطه ایران هم‌دل بود، اما از آنجایی که فکر می‌کرد انقلاب مشروطه به جای حکومتی با قوانین اسلامی، یک حکومت دموکراتیک و سکولار به سبک غربی را هدف قرار داده، به مخالفت با آن پرداخت. مشروطه‌خواهان او را به دلیل خیانت به انقلاب اعدام کردند (رجوع کنید به Kasravi, 2006).

^{۳۹} "*Reiderstvo*" یا یورش به شرکت‌ها، در روسیه عملی فراگیر است که شامل کسب غیرقانونی شرکت‌ها از طریق ابزارهای فاسد و خشونت‌آمیز است. این عمل پیامدهای قابل توجهی برای اقتصاد، فضای تجاری و روابط بین‌المللی روسیه دارد. *Reiderstvo* با تکیه بر تاکتیک‌های غیرقانونی مانند رشوه، جعل، فساد، ارباب و خشونت، خود را از یورش به شرکت‌ها در غرب متمایز می‌کند. این به یک فرآیند سیستماتیک تبدیل شده است که بر ضعف‌های نهادهای روسی، فساد مزمن و سوء استفاده از مکانیسم‌های قانونی تکیه می‌کند» (مترجم)

توانایی‌های بازاریابی، تأمین مالی، نظارت، هماهنگی و شبکه‌سازی است»، که ممکن است شکارچی فاقد آن باشد.

(Vahabi, 2016, PP. 157-160) (Madlovics & Magyar, 2021, p. 256).

نویسندگان سه نوع ظرفیت برای شرکت‌ها شناسایی می‌کنند که به طور بالقوه اهداف خوبی برای مداخله‌ی اختیاری دولت می‌توانند باشند. اینها عبارتند از: (۱) پتانسیل بازار، (۲) پتانسیل رانت‌جویی، و (۳) پتانسیل دزدسالارانه (Kleptocratic). اولین مورد شامل یک انتقال منفرد یا تغییر نظارتی است که می‌تواند ارزش شرکت را افزایش دهد. دومی مربوط به تنظیم بازاری است که شرکت در آن فعالیت می‌کند تا بتواند رانت‌های بیشتری تصرف کند. سومین مورد مربوط به شرکت‌هایی است که برای رانت‌جویی غیرقانونی، به مانند پول‌شویی یا تصرف قراردادهای خرید عمومی با قیمت‌های مطلوب، مناسب‌اند (Madlovics & Magyar, 2021, p. 258). یورش مرکز به شرکت‌ها فرآیندی است که به شکارچی اجازه می‌دهد تا با "سرپناه‌سازی" به محافظ شرکت‌های طعمه تبدیل شود (Vahabi, 2015, pp. 69-76).

همان‌طور که در فصل‌های ۶ و ۷ مطرح شد، مصوبه‌ی خصوصی‌سازی در سال ۲۰۰۶، سیاست بلعیدن بنگاه‌های دولتی توسط *انفال*، سپاه و بسیج بود. به این معنا، یورش بردن به شرکت‌ها به طور متمرکز تحت عنوان "خصوصی‌سازی" در جمهوری اسلامی ایران سازماندهی شد. علاوه بر این، در این فصول، چندین روش برای یورش مرکزی به شرکت‌های تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران ذکر کردیم. سه توجیه عمده مطرح شد: اولویت ملاحظات "اسلامی"، "انقلابی" و "امنیتی". یورش غارتگرانه منجر به تبدیل بسیاری از بخش‌ها و شعبه‌ها مانند بانکداری خصوصی، انرژی، مخابرات و خودروهای لوکس به زنجیره‌ی غذایی فعالیت‌های غارتگرانه نهاد‌های موازی اسلامی شد. در واقع، مساله اصلی فعالیت هر شرکت خصوصی بالقوه "موفق" در ایران این نیست که آیا می‌تواند در بازارهای رقابتی باقی بماند، بلکه این است که آیا می‌تواند بخشی از این زنجیره‌ی غذایی غارتگرانه شود یا خیر. اختیارات گسترده‌ی این نهادها و خودسری‌شان، امنیت حقوق مالکیت و سرمایه‌گذاری خصوصی تحت جمهوری اسلامی ایران را به شدت تضعیف کرده است. به گفته‌ی نیلی (2004, p. 113)، "سرمایه‌گذاری در کشور ما با آن چه برای ایجاد اشتغال و درآمد لازم است بسیار فاصله دارد. سرمایه‌گذاری خارجی تقریباً وجود ندارد و بخش دولتی در توسعه سرمایه‌گذاری با مشکلات مالی جدی مواجه است. همه چیز بستگی به سرمایه‌گذاری بخش خصوصی دارد. با این حال، معمولاً اعتقاد بر این است که بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری به *امنیت سرمایه‌گذاری* نیاز دارد".

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در گزارش‌های فصلی خود به صراحت به ریسک امنیتی بالای سرمایه‌گذاری خصوصی در ایران اذعان کرده است. این مرکز تحقیقاتی، در پاییز ۲۰۱۱ تحقیقات خود را در مورد "محیط کسب و کار" و "جو سرمایه‌گذاری" در ایران آغاز کرد.^{۴۰}

۴۰. من عمداً از داده‌های رسمی ایران استفاده کردم تا از هرگونه ارزیابی بیش از حد در ریسک سرمایه‌گذاری اجتناب کنم. رتبه‌بندی‌های بین‌المللی در مورد «رده‌بندی جو کسب و کار» و «رده‌بندی ریسک کشور» در

به گفته‌ی سیاح (Sayyah, 2016, p. 26-27)، بر اساس گزارش‌های مربوط به دوره‌ی پاییز ۲۰۱۰ تا تابستان ۲۰۱۵، موانع اصلی فضای کسب‌وکار در ایران کمبود زیرساخت‌ها مانند جاده، بنادر یا برق نبوده است، بلکه بی ثباتی شاخص‌های کلان اقتصادی، عدم شفافیت، غیرقابل پیش‌بینی بودن اقتصادی، فساد و عدم امنیت حقوق مالکیتی بوده است.

بازهی زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰ نیز زیر نظر مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی بوده است. نتایج ۱۳ گزارش فصلی در جدول ۸-۳ گردآوری شده است. رتبه‌ی سه ماهه‌ی امنیت سرمایه‌گذاری بر اساس ادراک فعالان اقتصادی از ۲۱ شاخص نظرسنجی، و نیز داده‌های سخت محاسبه می‌شود. بالاترین رقم معرف ناامنی کامل، عدد ۱۰، و کم‌ترین خطر یا امنیت کامل، ۱ است.

همان‌طور که جدول ۸-۳ نشان می‌دهد، رتبه‌بندی همیشه نزدیک یا بیش از ۶ بوده که مشکل مزمن امنیت سرمایه‌گذاری را تایید می‌کند. سه تا از بدترین شاخص‌ها در مورد نبود امنیت در تمام این مدت به این قرار است: (۱) سرپیچی مقامات ملی از تعهدات خود بوده است. (۲) مقامات استانی و محلی از تعهدات خود سرپیچی می‌کنند و (۳) روابط مشتری‌مدارانه (clientelist) که بی‌طرفی تصمیمات رسمی را نقض می‌کند. رتبه‌بندی برای هر سه شاخص به طور سیستماتیک بالاتر از ۸ بوده است.

رژیم مصادره‌گر و فقدان امنیت سرمایه‌گذاری عوامل دیگری هستند که نشان می‌دهند چرا غارتگری مانع تولید در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی می‌شود.

جدول ۸-۳ نرخ فصلی امنیت سرمایه‌گذاری

سال	زمستان	بهار	تابستان	پاییز
۲۰۱۷	۵/۹۸	م ن	م ن	م ن
۲۰۱۸	۶/۱۸	۶/۱۵	۶/۳۲	۶/۴۳
۲۰۱۹	۵/۸۴	۶/۰۷	۶/۰۷	۶/۱۲
۲۰۲۰	م ن	۶/۱۶	۶/۴۶	۶/۳۷

منبع: مولف. بر اساس ۱۲ گزارش فصلی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

یادداشت ۱: این شاخص به طور متوسط برای کل کشور محاسبه می‌شود، اما برای هر استان و هر بخش اقتصادی شاخص‌های جداگانه‌ای در دسترس است.

یادداشت ۲: م. ن.: موجود نیست.

ایران را ذکر نکردم، زیرا همگی نشان‌دهنده‌ی وضعیت بسیار بحرانی برای امنیت سرمایه‌گذاری هستند. به عنوان مثال، بر اساس شاخص‌های کوفیس (Coface) رتبه‌ی ریسک کشور E و نرخ جو کسب‌وکار برای ایران D است. رجوع کنید به:

<https://globaleedge.msu.edu/countries/iran/risk/> برگرفته در ۱۱ فوریه ۲۰۲۲.

ج) توسعه پدرسالارانه

توسعه‌ی پدرسالارانه منطق رشد را در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی توصیف می‌کند. از نقطه نظر اقتصادی، رابطه‌ی متناقض بین غارت و تولید با این الگوی رشد توسعه قابل توضیح است که ذاتاً به جای تولید، به تصاحب مرتبط است. منظور من از "توسعه پدرسالارانه" چیست؟^{۴۱}

اصطلاح "پدرسالارانه" به اموال یا دارایی‌های موروثی (که ممکن است از نظر قانونی "رها" یا "مصادره" شده‌اند)، به جای ارزش افزوده یا درآمد جدید، اشارت دارد. منابع طبیعی نیز بخشی از دارایی‌های پدرسالارانه‌اند. این نوعی انباشت است که در آن افزایش سرمایه بر اساس ارزیابی مجدد ارزش بازار دارایی‌های موجود شرکت‌هاست تا ارزش افزوده‌ی جدید. به‌طور مشابه، رشد تولید ناخالص داخلی با عملکرد بهتر اقتصادی، بهره‌وری بالاتر، یا کارایی سرمایه‌گذاری‌های جدید ایجاد نمی‌شود. علاوه بر این، رشد توسط به اصطلاح "مصرف انبوه" (mass consumption) کینزی (Keynesian) هدایت نمی‌شود، زیرا اثربخشی ثروت در توضیح رفتار مصرف‌کنندگان مهم‌تر از اثربخشی درآمد است. به بیان دیگر، مصرف انبوه مزد/حقوق‌بگیران نیست که بازارها و رشد اقتصادی را افزایش می‌دهد. مصرف‌نخبگان، سایر صاحبان دارایی به‌طور کلی، و محصولات و خدمات یارانه‌ای نقشی کلیدی در گسترش بازارها دارند.^{۴۲} انباشت پدرسالارانه با به حداکثر رساندن ارزش مالی دارایی‌ها بدون توجه به سطح سودآوری یا ایجاد ارزش افزوده جدید توسط شرکت‌ها هدایت می‌شود. در مجموع، انباشت پدرسالارانه به جای سودآوری، رانت‌جویی را به حداکثر می‌رساند.

بسیاری از گزارش‌ها در مورد ترانزنامه‌ی شرکت‌ها این نکته را برجسته کرده‌اند: «ما می‌دانیم که سهم بزرگی، احتمالاً ۸۰ درصد از افزایش سرمایه در ترانزنامه‌های شرکت‌ها از ارزیابی مجدد دارایی‌های ثابت‌شان ناشی می‌شود و نه از سرمایه‌گذاری جدید نقدی. با توجه به سطح بهره‌وری و کارایی می‌توان گفت که نه تنها تولید ناخالص داخلی به دلیل بهبود عملکرد اقتصادی افزایش نیافته است، بلکه کارکنان مجرب صنایع نیز انگیزه‌ی

^{۴۱} تا آنجا که من مطلع هستم، اقتصاددان فرانسوی، میشل آگلیتا (Aglietta, 1998)، اولین کسی بود که از عبارت "رژیم انباشت پدرسالارانه" ('régime d'accumulation patrimonial') برای توصیف رژیم انباشت مبتنی بر امور مالی استفاده کرد که از اواخر دهه ۱۹۷۰ جایگزین فوردیسم (Fordism) شد (۱۹۴۵-۱۹۷۹). بنا بر نظریه، در حالی که فوردیسم مبتنی بر روابط دستمزد/حقوق بود، رژیم جدید به روابط پولی و مالی وابسته بود. الیور شلمبرگر (۲۰۰۸) یک عبارت نزدیک به "سرمایه داری پدرسالار" مربوط به اصلاحات اقتصادی ساختاری، در طیفی از کشورهای غیرعضو «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» (OECD) را ابداع کرد که به اقتصادهای سرمایه‌داری و در عین حال غیربازاری منجر شده که از نظر کیفی با سیستم‌های بازار مبتنی بر رقابت متفاوت است. با کمال تعجب، نویسنده هرگز به "سرمایه داری سیاسی" ماکس وبر اشاره نکرد، در حالی که تحلیل او از «سرمایه داری پدرسالار» در محدوده‌ی "سرمایه داری سیاسی" قرار می‌گیرد. استفاده‌ی من از "توسعه پدرسالار" مرتبط است اما با هر دو نویسنده تفاوت دارد.

^{۴۲} بسیاری از بازارهای داخلی از جمله بازار کالاها و خدمات ضروری مانند نان، به یارانه متکی هستند. در این زمینه، قطع یارانه‌ها لزوماً به کارایی بازارها نمی‌افزاید، بلکه می‌تواند به بازارهای "وابسته" ختم گردد.

خود را برای مشارکت در چنین بهبودی از دست داده‌اند. رفتار رانت‌جویانه همه جا گسترش یافته است». (Rahman Zadeh Heravi, 2018, p. 64).

مالجو (Maljoo, 2017, p. 154) در مقایسه‌ی فعالیت‌های سوداگرانه‌ی مالی با فعالیت‌های تولیدی خاطرنشان می‌کند: «در حالی که سهم واسطه‌گری مالی در تولید ناخالص داخلی (یعنی فعالیت‌های اقتصادی سوداگرانه) از ۱/۰۲ درصد در سال ۱۹۹۶ به ۲/۷۸ درصد در سال ۲۰۱۱ افزایش یافت. سهم تشکیل سرمایه در بخش خصوصی در تولید ناخالص داخلی (یعنی فعالیت‌های اقتصادی مولد) در مدت مشابه از ۴/۳۹ درصد به ۳/۹۸ درصد کاهش یافته است. به همین ترتیب، «توزیع اعضای شاغل خانوارها در صنایع و معادن از ۲۳/۷ درصد در سال ۱۹۹۲ به ۱۷/۴ درصد در سال ۲۰۱۴ کاهش یافته است، در حالی که درصد شاغلان در بخش خدمات مالی، بیمه، مالکیت، قضایی و تجاری از ۲/۶ درصد به ۸ درصد افزایش یافته است» (Maljoo, 2017, p. 155).

نیلی و همکاران (Nili & Associates, 2015) دریافتند که رشد اقتصادی محصول جانبی افزایش درآمد نفت بوده است. این امر نرخ رشد بالاتر در دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد را با رونق فوق‌العاده‌ی دریافتی نفت توضیح می‌دهد. اما چنین رشدی اشتغال جدیدی ایجاد نمی‌کند. بنابراین «از سال ۲۰۰۶ اقتصاد ایران رشد بدون ایجاد اشتغال و همراه با تورم را تجربه کرده است» (2015, p. 117). افزایش هم‌زمان بیکاری و تورم همیشه مربوط به رکود تورمی^{۴۳} (stagflation) نیست، بلکه با رشد ناشی از نفت مرتبط است.

نیلی و همکاران (Ibid, p. 117) بر «نقش حاشیه‌ای بخش خصوصی در تولید و اقتصاد» تأکید می‌کنند. ویژه‌نامه‌ی هفته‌نامه‌ی اقتصادی تجارت فردا (May 2021) در مورد میزان سرمایه‌گذاری و رشد در ایران شامل مقالات متعددی است که سطح پایین سرمایه‌گذاری را مستند می‌کند. کاویانی (Kaviani, 2021) روند سرمایه‌گذاری در ایران را در دوره‌ی اخیر خلاصه می‌کند: «تقریباً از سال ۲۰۱۳، موجودی سرمایه ماشین‌آلات به طور مداوم کاهش یافته است و سطح افزایش کمی مثبت و نازل سرمایه‌ی کل، فقط به دلیل ساخت‌وساز در املاک و مستغلات ایجاد شده است. مورد دوم عمدتاً به دلیل افزایش قیمت املاک و مستغلات برای ذخیره‌ی ارزش دارایی‌ها بوده است». او هم‌چنین خاطرنشان کرد که نه تنها سرمایه‌گذاری خصوصی، بلکه سرمایه‌گذاری دولتی نیز در مدت مشابه کاهش چشم‌گیری داشته است.

در واقع، دولت حتی قادر به تأمین هزینه‌های جاری خود نیز نبود. «دولت در سال ۲۰۲۰ اوراق قرضه به ارزش ۱۲۵ هزار میلیارد ریال فروخت که بیشتر این مبلغ صرف پرداخت حقوق کارکنان دولت شد» (Kaviani, 2021). در ادبیات اقتصادی، انتشار

^{۴۳} چندین دوره از رکود تورمی با نرخ بالای بیکاری و تورم را می‌توان در طول دهه ۲۰۱۱-۲۰۲۱ شناسایی کرد. به عنوان مثال، نرخ رشد در سال ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ به ترتیب منهای ۴/۹ و منهای ۷ درصد (Abdollahi, May, 2021) و نرخ تورم به ترتیب ۳۴/۶ و ۳۴/۵ درصد برای همان سال‌ها بود (Atlantic Counsel, July 8, 2021).

اوراق قرضه توسط دولت به عنوان "اثر ازدحام"^{۴۴} بر پس‌انداز خصوصی شناخته شده است، زیرا سرمایه‌گذاری خصوصی با بدهی‌های دولتی جایگزین می‌شود. در این مورد، از آنجایی که دولت پس‌اندازهای خصوصی را نه برای سرمایه‌گذاری، بلکه برای پوشش هزینه‌های جاری خود بسیج می‌کند، با "اثر ازدحام" به بدترین معنای آن مواجه هستیم: نکته قابل توجه در حال حاضر این است که موضوع سرمایه‌گذاری بخش دولتی نیست، بلکه صرفاً تأمین هزینه‌های جاری آن برای پرداخت حقوق کارکنان دولت از طریق فروش اوراق قرضه است... کاهش سرمایه‌گذاری‌های دولتی و خصوصی به نوبه‌ی خود باعث خواهد شد که سطح سرمایه‌گذاری در کشور و ظرفیت رشد اقتصادی بیشتر کاهش یابد» (Kaviani, ibid.).

علائم این کمبود سرمایه‌گذاری فراوان است: قطع سیستماتیک برق در تابستان ۲۰۲۱،^{۴۵} مشکل سیستماتیک در استخراج نفت، یا عدم تجدید تجهیزات و ماشین‌آلات در تقریباً تمام بنگاه‌های دولتی. بعد دیگر مشکل، ناکارآمدی سرمایه‌گذاری است. بیورواتن و سلویک (Bjorvatn & Selvik, 2007, p. 3) بازده پایین سرمایه‌گذاری در ایران را به "تحریفات در تخصیص سرمایه که ناشی از رانت‌جویی است" نسبت دادند. این نویسندگان هم‌چنین به عدم حمایت از حقوق مالکیت اشاره کردند که در سطحی عمومی، منجر به کاهش سرمایه‌گذاری خصوصی می‌شود. رانت‌های نظارتی (regulatory) از طریق پروژه‌های عمرانی و وام‌های بارانه‌ای به عنوان منابع ناکارآمدی سرمایه‌گذاری دولت شناسایی می‌شوند (Ibid., p. 14).

یکی از ابعاد مهم توسعه‌ی پدرسالارانه، رانت‌جویی در فعالیت‌های تجاری بر روی چند نرخ ارز است که نمونه‌ای از انباشت سرمایه بدون تولید یا ارزش افزوده‌ی جدید است.

انبوهی از نرخ‌های مبادله برای ارز خارجی به ویژه دلار آمریکا و کانادا، یورو و غیره در ایران وجود دارد. شکاف بین نرخ رسمی ترجیحی و نرخ بازار از اولین روزهای جمهوری اسلامی که تجارت خارجی ملی شد تا کنون، منبع اصلی رانت‌خواری بوده است.^{۴۶} یکی از نمونه‌های بسیار اخیر این شکاف، پیشنهاد دولت روحانی در مورد دلار آمریکا با نرخ رسمی ۱ دلار = ۴۲۰۰ تومان برای کالاهای به اصطلاح ضروری است. این ارز، با کنایه به معاون اول رئیس‌جمهور روحانی، آقای اسحاق جهانگیری، به "ارز جهانگیری" معروف

^{۴۴} "اثر ازدحام" نظریه‌ای اقتصادی مبتنی بر داده‌های تجربی است که استدلال می‌کند افزایش مخارج بخش دولتی باعث کاهش یا حتی حذف مخارج (spending) بخش خصوصی می‌شود. برای خرج کردن بیشتر، دولت به درآمد اضافه نیاز دارد. آن را از طریق افزایش مالیات یا با استقراض از طریق فروش اوراق بهادار خزانه داری به دست می‌آورد. مالیات‌های بالاتر می‌تواند به معنای کاهش درآمد و خرج افراد و مشاغل باشد. فروش خزانه می‌تواند نرخ بهره و هزینه‌های استقراض را افزایش دهد. که می‌تواند تقاضا و مصرف وام را کاهش دهد. (مترجم)

<https://budgetmodel.wharton.upenn.edu/issues/2021/6/28/explainer-capital-crowd-out-effects-of-government-debt>

^{۴۵} برای دیگر علل قطع برق رجوع کنید به بخش ۸-۸.

^{۴۶} در مورد «بازار وابسته به دولت» و بازیان ممتاز ایران در دهه ۱۹۸۰ رجوع کنید به فصل ۶.

شد.^{۴۷} تصمیم در مورد "ارز جهانگیری" در جلسه‌ای با حضور رؤسای هر سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه در ۴ اوت ۲۰۱۸ گرفته شد و میزان اختصاص این "کالاهای ضروری" سالانه ۱۵ میلیارد دلار بود (Jahangiri, 2016/2021).^{۴۸} به گفته عبدالناصر همتی، رئیس کل سابق بانک مرکزی، اگرچه این میزان از آن زمان تاکنون چندین بار تغییر کرده است، اما در دوره زمانی ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲ به طور متوسط سالانه ۱۲ میلیارد دلار بوده است (Khabar Online, January 18, 2022).

یک محاسبه‌ی ساده‌ی پیشنهادی توسط اکبر ترکان^{۴۹} (Turkan, 2020) حجم عظیم رانت‌خواری و فساد سیستمی را نشان می‌دهد. وی فرض کرد که درآمد نفتی به طور متوسط سالانه ۶۰ میلیارد دلار است. اگر علاوه بر این، مابه‌التفاوت نرخ ترجیحی و بازاری ارز را ۸۰۰۰ تومان فرض کنیم، مجموع اختلاف ۴۸۰ هزار میلیارد تومان می‌شود که دو برابر بودجه‌ی سالانه کشور است. ترکان اولویت منافع مرکنتیلیستی بر منافع صنعتی در ایران را نتیجه گرفت. بدون نام بردن از ترکان، محاسبات وی مورد اعتراض همتی قرار گرفت زیرا قیمت کالاهای ضروری با نرخی برابر با مابه‌التفاوت نرخ‌های بازار و ترجیحی افزایش نیافته است. اما استدلال مخالفت‌آمیز همتی به دلایل زیادی، معتبر نیست.

اولاً، نرخ ترجیحی نمی‌تواند قیمت‌های "کالاهای ضروری" را تثبیت کند، مهم‌تر این که ارز ترجیحی فقط برای تهیه کالاهای هدفمند اعطا نشد، بلکه به خودروهای لوکس، تلفن‌های همراه یا محصولات "شبح" تعمیم داده شد، یعنی اقلامی که هرگز وارد نشده‌اند، اما به عنوان کالاهای تخیلی برای حساب‌سازی استفاده می‌شوند. در واقع دولت روحانی رسماً اعتراف کرد که ۵ میلیارد دلار "گم" شده است، به این معنا که تخصیص آن مشخص نیست. هم‌چنین قابل ذکر است که مهدی جهانگیری، برادر اسحاق جهانگیری، در دادگاهی به اتهام قاچاق ارز در تاریخ ۱ ژانویه ۲۰۲۱ محکوم شد.^{۵۰}

موضوع رسوایی "ارز جهانگیری" به شکلی گسترده توسط ابراهیم رئیسی برای بدنام کردن دولت روحانی به عنوان نماد فساد استفاده شد. لغو ارز ۴۲۰۰ تومانی به پیراهن عثمان دولت سیزدهم و مجلس محافظه کار جدید در برابر دولت قبلی روحانی تبدیل شد. لغو آن به موضوع بحث‌برانگیز بودجه دولتی در سال ۲۰۲۲ تبدیل شده است.

^{۴۷} اسحاق جهانگیری از سال ۲۰۱۳ تا سال ۲۰۲۱ به عنوان ششمین معاون اول رئیس‌جمهور در دولت حسن روحانی فعالیت می‌کرد. جهانگیری از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵ در دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی وزیر صنایع و معادن بود. وی پیش از آن استاندار اصفهان و دو دوره نیز نماینده مجلس بود.

^{۴۸} همه دولت‌ها نرخ ارز ترجیحی را اتخاذ کرده‌اند. در زمان میرحسین موسوی (۱۹۸۹-۱۹۸۱) ۷ تومان بوده است. در دو دوره ریاست جمهوری رفسنجانی (۱۹۹۷-۱۹۸۹) این نرخ سالانه متغیر بود و ابتدا به ۱۷۵ تومان، سپس به ۳۰۰ تومان و در نهایت به ۸۰۰ تومان رسید. در دو دوره ریاست جمهوری خاتمی (۲۰۰۵-۱۹۹۷) از ۱۷۵ تومان تا ۸۰۰ تومان متغیر بود. در دو دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، این نرخ از ۸۰۰ تومان شروع شد، به ۱۲۰۰ تومان و سپس به ۲۴۰۰ تومان و در نهایت به ۳۰۰۰ تومان رسید (رجوع کنید به Jahangiri, 2005/2021).

^{۴۹} اکبر ترکان از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۸ مشاور ارشد حسن روحانی رئیس‌جمهور بود و همچنین وزیر دفاع و وزیر راه و ترابری در دولت اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور بود.

^{۵۰} رجوع کنید به <https://www.dw.com/fa-ir>، برگرفته در ۱۳ فوریه ۲۰۲۲.

در مجموع، در حالی که ساختار الیگارشیکی، تصرف درآمد نفت و رژیم مصادره‌گر، جنبه‌های **نهادی** رابطه‌ی متناقض بین غارت و تولید را توصیف می‌کنند، توسعه‌ی پدرسالارانه، منطق **اقتصادی** چنین رابطه‌ای را در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی روشنی می‌بخشد.

۸-۶ فرار سرمایه و کار به عنوان قاعده رفتاری اقتصادی

در ادبیات اقتصادی، اقتصاد فرار به طرق مختلفی تعریف شده است (Cuddington, 1986). بانک جهانی (۱۹۸۵) فرار سرمایه را به عنوان تغییر در دارایی‌های خارجی یک کشور تعریف می‌کند. از یک سو تفاوت بین حساب جاری (Current Account) و ذخایر رسمی (Foreign Reserves)، و از سوی دیگر افزایش بدهی خارجی (Foreign Debt) ناخالص ثبت شده و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی خالص (Foreign Direct Investment) را نشان می‌دهد. به طور کلی، این شاخص تفاوت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران و سرمایه‌گذاری ایرانیان خارج از کشور را اندازه‌گیری می‌کند. بر این اساس، فرار سرمایه (Capital Flight) را می‌توان با معادله‌ی زیر تعریف کرد:

(بدهی خارجی) + (ذخایر خارجی) + (سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی) + (تراز حساب جاری) = فرار سرمایه

$$CF = CA + DFI + FR + FDI$$

با توجه به کمبود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جمهوری اسلامی ایران، اصطلاح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را می‌توان حذف کرد. بدهی خارجی اصطلاحی است که معرف منابع خارجی برای تأمین مالی است. با اعمال این معادله می‌توان ادعا کرد که فرار سرمایه از سال ۱۹۸۴ آغاز شده است. در واقع فرار سرمایه در دوره شاه وجود نداشت. بر اساس مطالعه‌ی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (ماه مه ۲۰۰۰)، در دوره‌ی ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۷، ۹۵ میلیارد دلار مازاد (محاسبه بر اساس مقادیر ثابت سال ۱۹۹۵) وجود داشته است. این مازاد طی سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۳ به شدت کاهش یافت و به ۲۴ میلیارد دلار رسید و در نهایت برای دوره ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۳ منفی شد. در دومین دوره، کسری ۴۶ میلیارد دلاری تجربه شد. فرار سرمایه سالانه به طور متوسط ۴/۶ میلیارد دلار بود. بر اساس همین تحقیق، میزان فرار سرمایه طی سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۳ معادل مجموع درآمدهای صادراتی نفت و گاز ایران در سال‌های ۹۱، ۹۲ و ۱۹۹۳ بوده است (ibid., p. 13).

با استفاده از تعریف بانک جهانی، زیری و همکاران (Zobeiri et. al, 2017) در مورد فرار سرمایه در ایران طی سال‌های ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۲، دریافتند که فرار سرمایه در طول کل این دوره، روند رو به رشدی داشته، اما «از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ این افزایش قابل توجه بوده است. پس از آن در سال ۲۰۰۸ شروع به کاهش کرد و سپس به طور قابل توجهی افزایش یافت و در سال ۲۰۱۱ به اوج خود رسید (۳۸۰۹۵/۹۴ میلیون دلار)» (ibid., 2017, p. 418). به بیانی دیگر، فرار سرمایه ویژگی خاص اقتصاد سیاسی

جمهوری اسلامی ایران است که در دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی نژاد و پس از خروج ترامپ از برنامه جامع راهبردی اقدام مشترک (برجام) به‌وضوح برجسته شد.

گزارش‌های ملی و بین‌المللی متفاوتی در مورد میانگین سالانه‌ی فرار سرمایه از ایران در طول تقریباً ۴۰ سال گذشته‌ی جمهوری اسلامی ایران منتشر شده است. من به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنم. همه‌ی آنها به رقم ۲۰ میلیارد دلار در سال تقارب دارند. فرهاد احتشام زاده (۲۰۰۸)، رئیس هیئت رئیسه فدراسیون واردات ایران، در ۱۸ آوریل ۲۰۱۸ اعلام کرد که «فرار سرمایه در ۴۰ سال گذشته جمهوری اسلامی ایران بالغ بر ۸۰۰ میلیارد دلار بوده است» (Iranjib, 18 April, 2018).^{۵۱}

محمدرضا پورابراهیمی، رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی، آماری از فرار سرمایه در ۱۷ ژوئن ۲۰۱۸ منتشر کرد که بر اساس آن تا پایان سال ۲۰۱۷، ۳۰ میلیارد دلار از ایران فرار کرده است. گزارش صندوق جهانی پول (IMF) درباره وضعیت فرار سرمایه نیز سال ۲۰۱۷ را با ۲۷ میلیارد دلار، رکورددار دانست. با توجه به داده‌های بانک مرکزی ایران طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۷، برآورد شده است که ۱۸۰ میلیارد دلار از کشور فرار کرده است (Tejarate Farda, June 17, 2018).^{۵۲} مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۲۰۱۸) نیز اعلام کرد که طی دو سال ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷، ۵۹ میلیارد دلار از کشور فرار کرده است. بر اساس این گزارش، ۳۹ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۱۷ از ایران فرار کرده است که ۸۳ درصد صادرات غیرنفتی ایران را تشکیل می‌دهد. همین مرکز تحقیقات میزان فرار سرمایه در سال ۲۰۱۶ را ۲۰ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار برآورد کرده است.

همه گزارش‌ها حاکی از آن است که فرار سرمایه با مهاجرت صاحبان دارایی و خرید مسکن یا سرمایه‌گذاری در بانک‌ها و بورس به خارج از کشور همراه بوده است. مقاصد مختلف متعددی مانند ترکیه، کانادا، انگلستان، گرجستان، آذربایجان و امارات متحده عربی وجود دارد. مهاجران هر جا که امکان داشته باشد برای شهروندی در خارج از کشور درخواست می‌کنند. از این نظر، فرار سرمایه شامل فرار نیروی کار می‌شود و نه تنها افراد ثروتمند یا مرفه، بلکه سایر لایه‌های غیرمتمول جمعیت را نیز دربرمی‌گیرد (Radiofarda, 28 May, 2018).^{۵۷}

ارقام فرار سرمایه در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ حاکی از این است که در این سال‌ها به طور مداوم افزایش یافته است. مسعود خوانساری، رئیس اتاق بازرگانی تهران، در ۲۱ فوریه ۲۰۲۱ اعلام کرد که طی دو سال ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹، ۱۰۰ میلیارد دلار از کشور فرار کرده است. با افزودن ۵۹ میلیارد دلار برای سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷، مجموع فرار سرمایه طی ۴ سال به ۱۶۰ میلیارد دلار رسید. این بدان معناست که به طور متوسط هر سال ۴۰ میلیارد دلار فرار سرمایه داشته‌ایم که دو برابر میانگین فرار سرمایه سالانه

۵۱ <https://www.iranjib.ir/shownews/48180/> برگرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲.

۲۲. <https://www.tejaratefarda.com> برگرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲. بخش فارسی دویچه وله نیز این خبر را منعکس کرد. رجوع کنید به: <https://www.dw.com/fa-ir> برگرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲.

https://www.radiofarda.com/a/f4_iran_parliament_organization_exit_capital_59_0r.html, billion dollar/2925543

برگرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲.

در ۴۰ سال گذشته است. به بیان دیگر، تحریم‌های اقتصادی ترامپ فرار سرمایه را که قبلاً عظیم بود، دو برابر کرد. خوانساری هم‌چنین تأکید کرد: بخشی از این سرمایه صرف خرید مسکن در کشورهای همسایه به ویژه ترکیه شده است. داده‌های منتشر شده در ۱۵ ژانویه ۲۰۲۱ نشان می‌دهد که در سال ۲۰۲۰، ۷۲۰۰ خانه در ترکیه توسط ایرانی‌ها خریداری شده است، ده برابر بیشتر از سال ۲۰۱۷، دو برابر بیشتر از سال ۲۰۱۸ و نسبت به تعداد خانه‌های خریداری شده در سال ۲۰۱۹ یک سوم افزایش داشته است (Azadi Faryade, 21 February, 2021).^{۵۴}

در میان ایرانیان مهاجر، فرزندان رهبران (معروف به آقا‌زاده‌ها)^{۵۵} مرتبط با جناح‌های سیاسی اصولگرا و به اصطلاح اصلاح طلب از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی، آنها عمدتاً به آمریکای شمالی (ایالات متحده آمریکا و کانادا) و کشورهای اروپایی (انگلیس، آلمان، اتریش و سوئیس) مهاجرت کردند. بیشتر آنها به "تجارت" مشغول‌اند؛ آنها خانه‌های بسیار گران قیمتی خریده‌اند و مقدار زیادی پول در بانک‌های مختلف آمریکای شمالی و اروپا نگهداری می‌کنند. در سال‌های اخیر مهاجرت به ایالات متحده آمریکا برای آنها دشوارتر شده است و اغلب در کانادا ساکن شده‌اند (Radio Zamaneh, 7 September, 2018).^{۵۶}

سعید لیلاز، اقتصاددان (Fararu, 4 September, 2019)^{۵۷} بدون ارائه‌ی هیچ داده و استدلالی، فرار سرمایه را به دوره‌های دیگر تاریخ ایران از زمان سلسله صفویه در قرن شانزدهم انتقال می‌دهد.^{۵۸} او هم‌چنین فرار سرمایه‌ی سالانه ۱۰ تا ۲۰ میلیارد دلار طی ۵۰ سال گذشته را از سال ۱۹۷۳-۱۹۷۲ در زمان سلطنت پهلوی تخمین می‌زند. داده‌های ارائه شده در گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۲۰۰۰)، اظهارات وی را تأیید نمی‌کند. اما ادعای او با داده‌های مربوط به دوران پس از انقلاب در ایران مطابقت دارد. لیلاز هم‌چنین وانمود می‌کند که میزان فرار سرمایه همواره از سرمایه‌گذاری در ایران فراتر رفته است. این امر در مورد اقتصاد ایران از زمان صفویه و حتی برای خاندان پهلوی در دهه ۱۹۶۰ و نیمه اول دهه ۱۹۷۰ صدق نمی‌کند، اما قطعاً برای جمهوری اسلامی ایران صادق است. با توجه به پایگاه داده‌های جهانی (CEIS data) میزان متوسط از "تشکیل سرمایه ثابت" طی ژوئن ۱۹۸۸ تا ژوئن ۲۰۱۸، ۱۸/۵ میلیارد دلار بوده است، در حالی که میانگین فرار سرمایه ۲۰ میلیارد دلار بوده است. از آنجا که گرایش انباشت سرمایه در داخل همیشه کم‌تر از فرار سرمایه بوده است، باید نتیجه گرفت که سرمایه‌گذاری‌زدایی (de-investment) به جای بازسرمایه‌گذاری (reinvestment) سرمایه، واقعیت اقتصادی اقتصاد ایران تحت سرمایه‌داری سیاسی اسلامی بوده است. احتکار و به طور خاص احتکار وجه نقد، واقعیت متداول

^{۵۴} رجوع کنید به:

^{۵۵} معنای این واژه "زاده‌ی اربابان"، یا فرزندان اربابان.
^{۵۶} رجوع کنید به: <https://www.radiozamaneh.com/411043/> برگرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲.

^{۵۷} رجوع کنید به: <https://fararu.com/fa/news/410767/> گرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲.
^{۵۸} هم‌چنین مشخص نیست که او چگونه می‌توانست فرار سرمایه را در دوره صفویه محاسبه کند.

اقتصادی اقتصاد ایران است. در بخش بعدی به این نکته باز خواهیم گشت، اما در اینجا باید توجه داشت که این پدیده ارتباط تنگاتنگی با فرار سرمایه و نیروی کار دارد.

این برآورد کلان-اقتصادی از فرار سرمایه، ماهیتی کاملاً **حساب‌دارانه** (accounting) دارد و از دو نقص عمده رنج می‌برد. اولاً، فرار سرمایه را به عنوان **یک قاعده رفتاری اقتصادی** بازیگران (اعم از شکار و شکارچی) در یک اقتصاد غارتگرانه مورد بررسی قرار نمی‌دهد. دوم، خروج سرمایه‌ی **غیرقانونی** را دربر نمی‌گیرد.

فرار سرمایه صرفاً یک **معادله حسابداری** نیست. این **قاعده‌ای رفتاری** است که ادراک و انتظارات عاملان را در یک رابطه‌ی شکار-شکارچی توصیف می‌کند. این به تمام هزینه‌های مرتبط با فرصت‌های از دست رفته و به فقدان امنیت در سرمایه‌گذاری و حقوق مالکیت مربوط می‌شود. همان‌طور که قبلاً در جدول ۸-۱ نشان داده شد، یکی از ویژگی‌های متمایز سرمایه‌داری سیاسی اسلامی در مقایسه با نظام شوروی، فرار سرمایه و نیروی کار است. در حالی که این یک رفتار اقتصادی معمول بازیگران تحت سرمایه‌گذاری سیاسی اسلامی است، نظام شوروی ممکن است با رفتار نظام اقتصادی "بدون خروج" مشخص گردد. علاوه بر این، فرار سرمایه در سرمایه‌داری لیبرال بازار وجود دارد، اما لزوماً مخالف سرمایه‌گذاری داخلی نیست، در حالی که در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی، فرار سرمایه جایگزین بازسرمایه‌گذاری شده و منجر به سرمایه‌گذاری‌زدایی می‌شود.

چند بُعد فرار سرمایه به عنوان یک قاعده‌ی رفتاری اقتصادی به شرح زیر است:

۱. **فرار مغزها و مهاجرت**: همان‌طور که در چارچوب نظری ما بحث شد (بخش ۸-۲)، دارایی‌های خاص انسانی دارایی‌های گریزپذیری‌اند که در دست کارشناسان و کارگران ماهراند. آنها در دوران پس از انقلاب به طور گسترده از ایران مهاجرت کردند. فرار مغزها گرایش مزمنی بوده که تا به امروز ادامه دارد. (Research Centre of Islamic Legislative Assembly, 1996, 2000; Torbat, 2002; Chaichian, 2012). بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۹، ایران با مهاجرت ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار فرد تحصیل کرده و ماهر، بالاترین میزان فرار مغزها را در بین ۹۱ کشور در حال توسعه و توسعه‌یافته داشته است که معادل ۵۰ میلیارد دلار ارزش برای دولت هزینه داشته است. علاوه بر این، گزارش صندوق بین‌المللی پول هم‌چنین تأکید می‌کند که بیش از ۴۲۰ هزار ایرانی دارای مدرک تحصیلات عالی در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کنند که از این تعداد ۲۵۰ هزار نفر پزشک و مهندس بودند (Chaichian, 2012, p. 19). تحقیقات اخیر در مورد مهاجرت و فرار مغزها از ایران نشان می‌دهد که تعداد کل مهاجران متولد ایران از حدود نیم میلیون نفر قبل از انقلاب ۱۹۷۹ به ۳/۱ میلیون نفر در سال ۲۰۱۹ افزایش یافته است که معادل ۱/۳ درصد و ۳/۸ درصد از جمعیت کشور است. به طور کلی، کشورهای مقصد برتر برای مهاجران ایرانی شامل ایالات متحده، کانادا، آلمان و بریتانیا هستند (Azadi et. al, 2020, pp. 3, 8). تمایل دانشجویان به بازگشت به ایران از ۹۰ درصد در سال ۱۹۷۸ به کم‌تر از ۱۰ درصد در سال ۲۰۲۰ کاهش یافته است. به عنوان نماینده‌ای

برای معضل فرار مغزها به طور کلی، تعداد کل دانشمندان فعال در میان ایرانیان خارج از کشور از سال ۲۰۰۰ تاکنون ده برابر افزایش یافته است (Azadi et. al, pp. 3, 9-11).

۲. **تبدیل دارایی‌های خاص به دارایی‌های عام (generic):** بسیاری از صنعتگران شرکت‌های خود را برچیده و زمین، ماشین‌آلات و تجهیزات را جداگانه فروختند، زیرا سرمایه‌گذاری‌های خاص به یک دوره‌ی بارداری طولانی نیاز دارد. این به معنای ترجیح دارایی‌های عمومی به جای دارایی‌های خاص است. **تصرف تصاحب‌گرانه در اقتصاد، بر دارایی‌های عمومی به جای دارایی‌های خاص، چیرگی دارد.** تفاوت این دو نوع اقتصاد، یعنی تولیدی و بازتوزیعی، در برجستگی سیاست‌های مصادره‌گرانه در اقتصادهای بازتوزیعی است. یک رژیم مصادره‌گر (غارتگر) منجر به گسلیدن دارایی‌های خاص و تبدیل آنها به دارایی‌های عام، نقدشدنی‌تر و گریزان می‌شود. سپس نیروهای بازار از سرمایه‌گذاری‌های خاص عقب‌نشینی می‌کنند و آن را به بخش‌های اقتصادی‌ای می‌سپارند که مستقیماً توسط نیروهای قهری محافظت می‌شوند. دارایی‌های خاص نیازمند روابط و سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت، خطوط اعتباری مطمئن، حقوق مالکیت مشخص و استفاده‌ی گسترده از نیروی کار ماهر است. در حالی که بخش خصوصی ایران هیچ علاقه‌ای به روابط قراردادی شامل دارایی‌های خاص نداشت، نهادهای اقتصادی اسلامی موازی، تصاحب درآمد نفت و واردات محصولات آماده را به سرمایه‌گذاری در دارایی‌های خاص برای تولید چنین کالاهایی ترجیح می‌دهند. به طور کلی، بخش‌های ارزش افزوده، به دلیل فقدان روابط قراردادی ناظر بر دارایی‌های خاص، توسعه نمی‌یابند. هزینه‌های بالای حفاظتی و تراکشی، علت نهایی کمبود دارایی‌های خاص در سرمایه‌ی فیزیکی و نرخ بالای فرار مغزها است.

۳. **احتکار پول نقد به عنوان بخشی از فرار سرمایه:** در سیستم شامل چند شکارچی، هر شکارچی باید غنایم خود را از سایر شکارچیان "پنهان" کند. از این رو، نه تنها طعمه‌ها، بلکه شکارچیان نیز به طور گسترده درگیر فرار سرمایه هستند. این را می‌توان پارادوکس شکارچیان نامید: آنها باید غنایم خود را در جایی امن نگه دارند. "دزدان اشرافی" باید به "آقایان محترم جدید" تبدیل شوند. نخبگان حاکم و فرزندان‌شان بخش کوچکی از دارایی خود را صرف خانه‌ها و خودروهای لوکس در داخل ایران می‌کنند و بخش عمده‌ی ثروت شخصی آنها به خارج از کشور ارسال می‌شود. این چندین مزیت دارد. اولاً، با توجه به فقدان امنیت داخلی برای سرمایه‌گذاری و حقوق مالکیت و از دست دادن مداوم ارزش پول ملی، احتکار وجوه نقد (ارز) می‌تواند ارزش دارایی‌ها را بهتر ذخیره کند. بهتر است بدهکار ریالی و طلبکار دلاری باشید. نخبگان ایرانی سرمایه‌ی پولی خود را در خارج از کشور احتکار می‌کنند و کالاهای با اعتبارات آسان بانکی وارد می‌کنند. میزان اعتبارات اعطایی اغلب بیشتر از درآمدهای نفتی بوده است (Al Yassen, 2014, pp. 198). دوم، زمانی که کمبود ارز و کاهش شدید ارزش واحد پولی وجود دارد، نخبگان حاکم ارز خود را از طریق صرافی‌های ایرانی در خارج از کشور به بالاترین قیمت می‌فروشند. تصادفی

نیست که آنها روابط بسیار نزدیکی با صرافی‌های ایرانی در کانادا و دبی دارند و بر ورود و خروج ارز از ایران و به ایران تسلط دارند. سوم، آنها اغلب در املاک و مستغلات سرمایه‌گذاری می‌کنند یا پول خود را در بانک‌های خارجی نگه می‌دارند، دارایی‌ها را در بورس می‌خرند و چندین شرکت را در خارج از کشور برای فعالیت‌های تجاری متنوع از جمله پولشویی و تسهیل گردش پول نقد بین ایران و خارج از کشور ایجاد می‌کنند. در نهایت، اندازه‌ی فرار سرمایه با حضور الیگارش‌ی، افزایش می‌یابد. این اثر را "اثر ولع" (voracity effect) می‌نامند.

۴. **اثر ولع در حضور رقابت الیگارش‌یک:** همان‌طور که پیش از این تاکید شد، در مقایسه با رژیم شاه، جمهوری اسلامی ایران با رقابت گروه‌های الیگارش‌یک قدرتمند مشخص می‌شود. لین و تورنل (Lane & Tornell, 1996, 1999) "اثر ولع" را مدل‌سازی می‌کنند، و میزان رانت‌جویی یا فعالیت تصاحب‌گرانه‌ی گروه‌های قدرتمند سازمان‌یافته را پس از افزایش نرخ بازگشت منابع رایج مانند نفت، اندازه‌گیری می‌کنند. آنها نشان می‌دهند که هرگونه افزایش در درآمد نفت در کشورهایی مانند ونزوئلا، نیجریه، ترینی‌دادو و توباگو که چنین گروه‌های قدرتمندی در آنها مسلط هستند، باعث ایجاد اثر ولع می‌شود: مصرف خصوصی این گروه‌ها از میزان افزایش (درآمدهای نفتی) پیشی می‌گیرد. فعالیت تصاحب‌گرانه‌ی گروه‌های قدرتمند به دلیل اثر ولع، سرعت رشد را کاهش می‌دهد. مدل لین و تورنل نتیجه‌ی اولسون (Olson, 1982, 1993) را تأیید می‌کند که اگر فقط یک گروه قدرتمند با عمر طولانی وجود داشته باشد، به عنوان مثال، یک خودکامه‌ی مقتدر یا چند گروه قدرتمند که می‌توانند هماهنگی و همکاری داشته باشند، "اثر ولع" از بین خواهد رفت. شکل اصلی رقابت گروه‌های مقتدر در "مصرف خصوصی"، فرار سرمایه است. گروه‌های تأثیرگذار، ثروت خود را با صادرات به خارج از کشور تضمین می‌کنند. اطلاع از میزان فرار سرمایه مربوط به "اثر ولع" غیرممکن است به‌ویژه زمانی که یک کشور توسط جامعه بین‌المللی تحریم شده است. می‌توان مصادره ۱۸/۵ میلیارد دلار شمش طلا و دلار آمریکایی توسط مقامات ترکیه در ۷ اکتبر ۲۰۰۸ را مثال زد. آیا این راهی برای فرار سرمایه‌های مربوط به *نفال* و سایر نهادهای اسلامی موازی بود؟ یا راهی برای دور زدن تحریم‌های بین‌المللی؟ یا سایر انواع تأمین مالی غیرقانونی توسط جمهوری اسلامی ایران؟ یا ترکیبی از همه‌ی این عناصر؟

۵. **ترجیح به نقدینگی:** اگرچه بیشترین سهم فرار سرمایه در قالب احتکار نقدی متعلق به نخبگان است، اما هر صاحب دارایی ایرانی در غیاب گزینه‌های بهتر برای سرمایه‌گذاری مجدد در داخل، منفعت‌اش در این است که پس‌انداز خود را در خارج از کشور نگهداری کند. حتی اگر به طور تصادفی، سرمایه‌گذاری سرمایه‌ی فردی سودآور باشد، انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری مجدد سود به جای احتکار، به دلیل ریسک بالای سرمایه‌گذاری، ضعیف خواهد بود. هر چه سرمایه‌ی بزرگ‌تر باشد، احتمال یورش توسط نهادهای موازی اسلامی بیشتر است.

فزون بر این، در غیاب انگیزه‌های قوی برای مشارکت در سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت، هر تاجری می‌کوشد سود خود را در پروژه‌های کوتاه مدت به حداکثر برساند و بخش مناسبی از سود نهایی را به صورت نقدی احتکار کند. دارایی‌های نقدی مانند ارزهای خارجی، دارایی‌هایی با نسبت بالای ارزش به وزن (آثار باستانی، سنگ‌های قیمتی، نسخه‌های خطی قدیمی گران‌بها، کتاب‌ها و نقاشی‌ها و غیره) به راحتی گریزپذیرترند. بازیگران اقتصادی احتکار این نوع دارایی‌ها را، که به آسانی قابل مصادره‌اند، نسبت به دارایی‌های دربند ترجیح می‌دهند. این تمایل باعث تقویت فعالیت اقتصادی مهاجران ایرانی به عنوان متحدان فرار سرمایه می‌شود. مهاجران ایرانی در آمریکای شمالی و کشورهای حاشیه خلیج فارس نقش تعیین‌کننده‌ای در فرار سرمایه دارند. اما مرزهای بین جریان‌های قانونی و غیرقانونی سرمایه با وجود فرار عظیم سرمایه از بین می‌رود.

۶. **جریان غیرقانونی سرمایه:** فرار سرمایه به عنوان جریان غیرقانونی سرمایه نیز تعریف می‌شود (Cuddington, 1986). این تعریف شامل فرار مغزها نمی‌شود، اما شامل گردش غیرقانونی ارزها و کالاهای خارجی می‌شود. به عنوان مثال، بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (May, 2006, p. 18)، دو سوم صادرات فرش و نیز صادرات پسته، ۹۰ درصد صادرات زیره سبز و ۸۰ درصد صادرات کالاهای سنتی و کشاورزی (مانند خاویار و خشکبار) غیرقانونی است. جدول ۸-۴ تخمینی از جریان غیرقانونی سرمایه ارائه می‌دهد. این جدول میزان جریان غیرقانونی سرمایه را بدون قاچاق آثار باستانی، نقاشی‌های گران‌بها، کتاب‌ها و نیز فرار مغزها نشان می‌دهد. اگر در نظر بگیریم که بیش از ۶۰ گیت فرودگاه و اسکله‌های دریایی غیررسمی متعلق به سپاه در صادرات و واردات ثبت نشده‌ی انواع کالاها دخیل بوده اند، این برآورد با میزان جریان غیرقانونی سرمایه فاصله‌ی بسیار زیادی دارد (Coville, 2017, p. 92).

جدول ۸-۴ برآورد میانگین سالانه جریان قاچاق سرمایه در دوره‌ی ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۳ (میلیارد دلار)

منابع خروج	قیمت‌های جاری	قیمت‌ها بر مبنای قیمت‌های ثابت ۱۹۹۵
کسری تجارت خارجی	-۴	-۴/۶
ارزهای خارجی	-۱/۳	-۱/۴
کالاهای سنتی و کشاورزی	-۲/۳	-۲/۷
مجموع	-۷/۶	-۸/۷
دیگر کالاها	؟	؟
فرار مغزها	؟	؟

منبع: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ماه مه ۲۰۰۰، س ۲۲.

۷-۸ اقتصاد احتکار

در جریان اصلی اقتصاد، حالت (state) عادی یا معمولی هر اقتصاد بر حسب تعادل (equilibrium) آن توصیف می‌شود. موقعیت متعادل، به جای وضعیت پوزیتیو (positive) اقتصاد، وضعیت نورماتیو (normative) را به دست می‌دهد.^{۵۹} در واقع، وضعیت عادی هر اقتصاد اغلب با فاصله‌اش از حالت تعادل، یا عدم تعادل مزمن خاص آن، مشخص می‌شود. برای مثال، یک اقتصاد بازار رقابتی را می‌توان هم چون "اقتصاد مازاد" توصیف کرد، در حالی که اقتصاد کلاسیک سوسیالیستی ممکن است به عنوان "اقتصاد کمبود" توصیف شود (Konrai, 1980, 2013).

وضعیت متداول اقتصاد در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی چگونه است؟ می‌توان آن را به عنوان اقتصاد احتکار تعریف کرد. از لحاظ نظری، مکتب نئوکلاسیک می‌انگارند که رابطه‌ای این-همانی (identity) بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری وجود دارد چرا که هر دو تابعی از نرخ بهره پنداشته می‌شوند: $S(r)=I(r)$. این برابری این-همانی، دوگانگی کلاسیک^{۶۱} یا بی‌طرفی پول را فرض می‌کند. به عبارت دیگر، آنچه مصرف و پس‌انداز نمی‌شود به طور خودکار بازسرمایه‌گذاری می‌شود و اگرایی مزمن بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری کنار گذاشته می‌شود. در مقابل، اقتصاد احتکار مبتنی بر عدم تعادل مزمن بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری است. پیشینه‌ی اقتصاد احتکار و جایگاه آن در ادبیات اقتصادی چیست؟

از نظر تاریخی، مفهوم احتکار به عنوان انباشت در دوران باستان از منظر مسیحیت باری منفی داشت (Merianos & Gotsis, 2017). در اسلام، اصطلاحی که ۹ بار در قرآن برای احتکار به کار رفته، *الکنز* است. سوره ۹ در آیه ۳۴ در مورد "توبه، رستگاری" صریحاً از *کنز* به عنوان "طلا و نقره اندوزی" یاد می‌کند که "در راه خدا هزینه نمی‌شود"، و خاطی به "عذابی الیم" محکوم می‌شود. در مورد *کنز* در اسلام شیعی و سنی تفاسیر زیادی وجود دارد (رجوع کنید به سایت آیت‌الله مکارم شیرازی،^{۶۲} و Dar-Alsalam, 2010). دو قرائت اجمالی وجود دارد: یکی اصرار بر انباشت مال بدون پرداخت *زکات*، و دیگری بر انباشت مال فراتر از نیازهای شخصی حتی پس از پرداخت وجوه شرعی از جمله *زکات*. مورد دوم نیز مبهم است زیرا شامل دو چیز متفاوت است: (۱) هر نوع

^{۵۹} در مکتب کلاسیک جدید، حالت تعادل، نورماتیو در نظر گرفته نمی‌شود. هر حالی هم چون حالتی متعادل فهمیده می‌شود.

^{۶۰} در فلسفه اقتصاد، اقتصاد از منظر معینی به اقتصاد پوزیتیو (یا توصیفی) و نورماتیو (یا تجویزی) تقسیم می‌شود. اقتصاد پوزیتیو بر توصیف، کمیت‌سازی و توضیح پدیده‌های اقتصادی تمرکز دارد، در حالی که اقتصاد نورماتیو، مواردی را مورد بحث قرار می‌دهد که افراد یا جوامع چه اقداماتی را باید انجام دهند یا نباید انجام دهند. (مترجم)

(منبع: Paul A. Samuelson and William D. Nordhaus (2004). *Economics*, 18th ed., pp. 5-6 & [end] Glossary of Terms, "Normative vs. positive economics."

^{۶۱} دوگانگی کلاسیک مستلزم تقسیم اقتصاد به دو بخش است: واقعی و پولی، دومی دقیقاً اولی را منعکس می‌کند. فرض بر این است که پول به عنوان وسیله‌ی مبادله، خنثی است.

^{۶۲} <https://old.makarem.ir/main.aspx?reader=18&cid=08&mid=101032&pid=253965>
برگرفته در ۲۸ مارس ۲۰۲۲.

انباشت یا (۲) قرار دادن ثروت خارج از مدار اقتصادی. دومی به آنچه در ادبیات اقتصادی به معنای احتکار است، نزدیک‌تر است.

احتکار سوداگرانه‌ی غلات در دورانی آشفته در قرون وسطی و اوایل دوران مدرن، نخبگان محلی را متمول کرد. با این حال، احتکار محدود به نخبگان نبود. همه‌ی اقشار اجتماعی درگیر آن بودند. اقشار فقیرتر مردم به احتکار هم‌چون وسیله‌ای برای تأمین مالی متوسل شدند. از این رو، احتکار به مفهوم عمومی نبود، بلکه مقدار ثروت احتکار شده و انگیزه‌های خاص پشت انباشت آن بود که آن را از نظر اقتصادی یا اخلاقی به فعالیتی نفرت‌انگیز تبدیل کرد. فراتر از احتکار کالاها، احتکار پول و مخارج تجملی، دو پاسخ جایگزین برای افزایش ناگهانی دارایی‌ها بودند که بر جریان دَورانی ثروت در اروپای اواسط قرن چهاردهم تأثیر گذاشت.

مفهوم احتکار به‌ویژه از زمان مرکانتیلیسم (Mercantilism) در ادبیات اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته است. مرکانتلیست‌ها از دیدگاه تئوری سرمایه، تحلیلی از احتکار ارائه کردند. به عنوان مثال، دیوید هیوم (1752/1985) با بانک‌ها مخالف و طرفدار احتکار بود. او احتکار طلا و نقره توسط یک بانک ذخیره‌ی صد در صد عمومی را توصیه کرد تا منجر به "از بین رفتن اعتبار کاغذی" شود و رشد اقتصادی را با اجتناب از تورم که می‌تواند مانع صادرات شود، تقویت کند (Paganelli, 2014).

از زمان منظره معروف کینز (Keynes) و هایک (Hayek) در دهه ۱۹۳۰، موضوع احتکار جایگاه اصلی را به خود اختصاص داد. بحث بر روی رابطه‌ی میان احتکار و انباشت سرمایه متمرکز بود. به طور خلاصه، در سال ۱۹۳۲، کینز، پیژو (Pigou) و چهار اقتصاددان دیگر نامه‌ای با توشیح در روزنامه تایمز نوشتند که در آن افزایش تقاضای موثر را به جای پس‌انداز از طریق افزایش مخارج عمومی برای جبران کسری بخش خصوصی "بی‌انگیزه" توصیه کردند. این نامه بعدها به عنوان "پارادوکس صرفه‌جویی" شناخته شد (Hayek, 1931/2008, pp. 139-131).

در پاسخ به این نامه، هایک، رابینز (Robbins) و دو اقتصاددان مکتب اقتصادی لندن (London School of Economics) روز بعد در همان روزنامه نوشتند که اگرچه اثرات زیان‌بار احتکار از زمان کلاسیک برای اقتصاددانان شناخته شده بوده، اما برای اقتصاد فاجعه‌بار خواهد بود که به جای پس‌انداز از طریق سپرده‌گذاری در بانک‌ها یا اوراق بهادار، مصرف تشویق شود. تحلیل مدرن مسأله‌ی احتکار از دریچه‌ی تئوری سرمایه در این بحث شکل گرفت.^{۱۳} اگرچه من به‌طور خلاصه دیدگاه‌های کینزی و هایکی را مرور خواهم کرد، اما مسیر تحقیق من در این بخش این نیست که بررسی کنم چه کسی درست یا نادرست بوده است. تمرکز من بر این است که (۱) منظور از احتکار در این ادبیات غنی چیست و (۲) اصالت موضوع احتکار بر زمینه‌ی اقتصاد فرار چیست؟

^{۱۳} مسیر متفاوتی از پژوهش، رابطه‌ی بین مصرف بهینه و نگهداری پول واقعی طی دوره‌ای از زمان را با معرفی یک "عملکرد احتکار" بررسی کرده است، که برخی را که خانوار پس‌انداز می‌کند تا شکاف میان نگهداری عملی پول واقعی و نگهداری پول مطلوب در درازمدت را کاهش دهد، تعیین می‌کند (Dornbusch & Mussa, 1975). بسیاری از مدل‌های پساکینزی "عملکرد احتکار" را مد نظر قرار دادند، اما این فرض توسط طرفداران رویکرد مداری (Circuit approach) مورد تردید قرار گرفته است (Anderson, 2006).

در پاسخ به پرسش اول، باید تاکید کنم که هر دو طرف اصطلاحات مشابهی را که کینز پیشنهاد کرده بود، اتخاذ کردند. هایک صریحاً پذیرفت: «روشن است که صاحبان درآمد، باید گزینه‌ای را انتخاب کنند: ممکن است برای کالاهای مصرفی هزینه کنند، یا ممکن است از انجام این کار خودداری کنند. در اصطلاح آقای کینز، عمل اخیر، پس‌انداز کردن است. تا آنجایی که از این منظر پس‌انداز می‌کنند، آنها انتخاب دیگری دارند بین آنچه که معمولاً احتکار و سرمایه‌گذاری می‌نامند، یا آن طور که آقای کینز برمی‌گزیند (چون او از این اصطلاحات آشناتر برای مفاهیم دیگر استفاده کرده است)، میان دو گزینه‌ی "سپرده‌های بانکی" و "اوراق بهادار"، انتخاب می‌کنند» (Hayek, 1931/2008, pp. 442-443).

طبق نظر کینز کل درآمد از دو بخش مصرفی و غیرمصرفی، یا پس‌انداز تشکیل شده است: $Y = C + S$ (درآمد = مصرف + پس‌انداز). پس‌انداز بخشی از درآمد است؛ مردم ترجیح می‌دهند مصرف فعلی خود را فدای چشم‌انداز افزایش مصرف در آینده کنند. این بستگی به ترجیح زمانی افراد دارد. پس‌انداز می‌تواند به دو شکل اصلی باشد: سرمایه‌گذاری یا احتکار. احتکار به فرآیند خروج پول از گردش فعال از طریق انباشت آن یا نگهداری آن به صورت خصوصی در "وضعیت بطلان" مربوط می‌شود. احتکار بخشی از پس‌انداز است که نه مصرف می‌شود و نه سرمایه‌گذاری.

احتکار حجم کل دارایی‌های نقدی را افزایش نمی‌دهد زیرا کل پول نقد همیشه در اختیار شخص است. احتکار، کاهش سرعت پول است.^{۶۴} در واقع، اکثر پدیده‌هایی که معمولاً از احتکار نشأت می‌گیرند را می‌توان با کاهش سرعت پول توضیح داد. با این حال، سرعت پول کاندیدای مناسبی برای روشن کردن موضوع احتکار نیست، زیرا اقتصاددانان به‌طور کلی بر این باورند که "سرعت یک ضریب پس‌اوقعه‌ای (ex-poste) بی‌معنی است" (Emmer, 1959, p. 162). این مشاهدات ایمر را برانگیخت تا تعریف جدیدی از احتکار ارائه دهد: «عدم توفیق داوطلبانه‌ی هر بخش اقتصادی در جریان گردش درآمد در انتقال پول به بخشی دیگر، به اندازه‌ای که از آن دریافت می‌کند. عدم احتکار، پدیده‌ی معکوس است» (ibid, p. 162). ایمر سه بخش را شناسایی کرد: بخش مصرف‌کننده، بخش تجاری و بخش دولتی. هر بخش از سایر بخش‌ها از طریق (۱) فروش خدمات دارایی‌ها، (۲) فروش دارایی‌های واقعی یا مالی و (۳) استقراض یا دریافت بازپرداخت وام‌های قبلی، درآمدزایی به مفهوم کلی می‌کنند. در این زمینه، «پرداخت‌های مالیاتی باید به‌عنوان پرداختی برای خدمات دولت (به‌عنوان یک دارایی) در نظر گرفته شود و پرداخت‌های انتقالی^{۶۵} (transfer payments) توسط دولت به عنوان پرداختی برای خدمات در گذشته ارائه شده، به معنای عام در نظر گرفته شود» (Emmer, 1959).

^{۶۴} سرعت پول، محاسبه‌ی نرخ مبادله‌ی پول در یک اقتصاد است. تعداد دفعاتی است که پول از یک عامل اقتصادی به عامل اقتصادی دیگر منتقل می‌شود. همچنین به میزان استفاده از واحد پول در یک دوره‌ی زمانی معین اشاره دارد. به عبارت دیگر، نرخ است که مصرف‌کنندگان و کسب‌وکارها در یک اقتصاد به‌طور جمعی پول خرج می‌کنند. در سطح کلی، سرعت پول معمولاً به عنوان نسبت تولید ناخالص داخلی (GDP) به عرضه پول یک کشور که بر حسب M1 یا M2 تعریف شده، محاسبه می‌شود.

^{۶۵} عموماً از عبارت "پرداخت انتقالی" برای توصیف پرداخت‌های دولت به افراد از طریق برنامه‌های اجتماعی مانند رفاه، کمک هزینه‌های دانشجویی و حتی تأمین اجتماعی استفاده می‌شود. (مترجم)
منبع: <https://www.investopedia.com/terms/t/transferpayment.asp>

163, p. 1959). در کشوری که دولت برای بیش از ۵۰ درصد بودجه خود به درآمد نفت متکی است، مانند ایران، تعریف بخش‌ها نیاز به بازنگری دارد. این امر مستلزم جدایی بین بخش‌های نفتی و غیرنفتی (شامل شرکت‌های صادرکننده محصولات غیرنفتی یا واردات محصولات) است. اولی بخش دولتی را تشکیل می‌دهد، در حالی که دومی جزئی از بخش کسب‌وکار است.

طبق تعریف ایمر، احتکار را می‌توان در سطح بخش‌ها و نه صرفاً در سطح فردی تعریف کرد. به عنوان مثال، در حالی که سپرده‌ی بانکی توسط یک فرد ممکن است به عنوان "سرمایه‌گذاری" توصیف شود، به این معنی نیست که بانک‌ها از احتکار معاف‌اند. در واقع اگر در بانک‌ها سپرده‌ها بیش از وام‌ها وجود داشته باشند، منجر به احتکار وجوه نقد می‌شود. پس از این توضیح اصطلاحی (terminological)، لازم است مواضع کینزی و اتریشی در مورد احتکار را به اختصار معرفی کنیم.

در چارچوب نظری کینزی، احتکار باعث کاهش تقاضای مؤثر و بیکاری می‌شود. به گفته‌ی کینز، در یک بحران اقتصادی، بازیگران اقتصادی درگیر سرمایه‌گذاری یا مخارج مصرفی نمی‌شوند، بلکه دارایی‌های نقدی خود را احتکار می‌کنند. بنابراین، تمایل به ترجیح نقدینگی افزایش می‌یابد. در این زمینه، سیاست‌های پولی در تحریک سطح فعالیت اقتصادی ناکارآمد خواهند بود، زیرا پول جدید در یک حرکت تورم‌زدا (deflationary) احتکار خواهد شد. در چنین مواقعی حتی اگر نرخ سود به صفر برسد، نمی‌تواند مازاد سپرده‌ها بر وام‌ها را حذف کند، در این صورت در تله‌ی نقدینگی گرفتار هستیم. تله‌ی نقدینگی موضوعی بحث‌برانگیز در میان اقتصاددانان بوده است. تصویری توسط کروگمن (Krugman, 2013) در دهه‌ی اخیر در ایالات متحده آمریکا، اروپا و ژاپن ترسیم شده است. به نظر او، مازاد سپرده‌ها بر وام‌ها در بخش‌های بانکی در این مناطق را نمی‌توان با کاهش نرخ بهره حذف کرد، زیرا آنها تله‌ی نقدینگی را تجربه می‌کردند.

تحقیقات جدید در اقتصاد کینزی، ادغام احتکار پول توسط کینز با احتکار دارایی را به‌طور کلی زیر سوال برده است. رو (Rowe, 2016) مطرح می‌کند که خط مرزی بین پس‌انداز به شکل پول و پس‌انداز در تمام اشکال دیگر ترسیم شود. اصطلاح "احتکار" برای پس‌انداز پولی اختصاص دارد در حالی که پس‌انداز سایر دارایی‌های نقدینه "صرفه‌جویی" (Thrift) نامیده می‌شود. برای مثال، موجودی ثابت طلا که می‌تواند به عنوان جواهرات استفاده شود، دارایی نقدی است، اما پول نیست. به نظر رو، احتکار این نوع دارایی‌های نقدی باعث کاهش تقاضای مؤثر نمی‌شود، تنها احتکار پولی منجر به چنین کاهش و تعادلی با بیکاری می‌شود. در حالی که کینز (۱۹۳۶) بر احتکار پولی و غیرپولی دارایی‌های نقدی به عنوان منابع بحران بالقوه تاکید کرد، رو (۲۰۱۶) تنها احتکار پولی را شناسایی کرد.

در اقتصاد فرار با انواع مختلف احتکار مواجه‌ایم، هرچند احتکار نقدی (ارز) محرک اصلی است. آیا رویکرد کینزی، بر اقتصاد فرار روشنی می‌بخشد؟ پاسخ من منفی است زیرا سرمایه‌گذاری‌زدایی، آن‌طور که در رویکرد کینزی پیشنهاد شده، ناشی از بی‌ رغبتی بخش خصوصی نیست. در واقع، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، بخش خصوصی فاقد امنیت سرمایه‌گذاری و مالکیت است. هزینه‌های دولتی نیز جایگزینی برای فقدان

سرمایه‌گذاری خصوصی نیست. مشکل اصلی این است که پس‌انداز مجدداً سرمایه‌گذاری نمی‌شود، زیرا فرار سرمایه‌ی عظیمی به‌ویژه در قالب احتکار ارز (اما نه محدود به آن) وجود دارد. به عبارت دیگر، مسأله‌ی اصلی افزایش مخارج دولتی یا افزایش تقاضای مؤثر نیست، بلکه غارت دولتی نهادینه شده است.

می‌توان استدلال کرد که کینز (۱۹۳۶) احتکار را در اقتصادی بسته مطالعه می‌کرد، در حالی که پیش‌فرض فرار سرمایه، اقتصادی باز است. رشته‌ای از ادبیات اقتصادی موضوع احتکار را در چارچوب اقتصاد باز در دوره‌ی اخیر بحران‌های مالی جهانی بررسی می‌کند. این ادبیات رابطه‌ای بین احتکار ذخایر بین‌المللی و تحولات در اقتصاد جهانی ایجاد می‌کند. در دوران پیش از بحران مالی جهانی که طی سال‌های ۲۰۰۶-۱۹۹۹ گسترش یافت، پس‌انداز ناخالص با ذخایر بین‌المللی بالاتر در بازارهای در حال توسعه و نوظهور همراه بود (Aizenman & Lee, 2006). طی سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۹ روند تغییر کرد و گرایش به واردات و پس‌انداز ناخالص اثرات مثبت و بزرگ‌تری بر ذخایر بین‌المللی داشت. در نهایت، در طول دوره ۲۰۱۲-۲۰۱۰، عوامل جدیدی در جریان بودند: سیاست احتیاطی کلان تمایل داشت تا انباشت ذخایر بین‌المللی را تکمیل کند (Aizenman, et al., 2015).

با وجود اهمیت این یافته‌ها در ذخایر بین‌المللی، موضوع فرار سرمایه به علت غارت دولتی را نمی‌توان توسط احتکار ذخایر بین‌المللی دریافت. در این صورت، گرچه فرار سرمایه باید در چارچوب بازار جهانی مورد توجه قرار گیرد، اما ارتباطی با توسعه‌ی آن ندارد؛ در واقع، فرار سرمایه از محدودیت‌های داخلی در سرمایه‌گذاری سرمایه‌ناشی می‌شود. به عبارت دیگر، فرار سرمایه به عنوان وسیله‌ای برای احتکار پول، نه صرفاً داخلی است و نه بین‌المللی. این روشی است برای تنظیم یک مدار بین‌المللی محدود که اساساً از نیازهای داخلی ناشی می‌شود. ادبیات کینزی به مشکل احتکار دارایی‌های نقدی در چارچوب غارت دولت و فرار سرمایه نپرداخته است.

در مقابل، غارت دولتی به صراحت در دیدگاه هائیک مطرح می‌شود. علاوه بر این، برای تحلیل من تأکید اقتصاددانان مکتب لندن بر پس‌انداز به جای مصرف، کاملاً مشخص است. اما اقتصاد اتریشی چگونه با موضوع احتکار برخورد می‌کند؟ اقتصاد اتریشی موضع منحصر به فردی در مورد این مشکل ندارد.

بررسی پاتروتی (Patruti, 2006) از ادبیات اتریشی، تمایز بین دو موضع متضاد را نشان می‌دهد. در حالی که هائیک به تأثیر مخرب احتکار بر رشد اذعان داشت، روتبارد (Rothbard) معتقد بود که اثر احتکار بر ساختار تولید و رشد اقتصادی خنثی است: «[احتکار] صرفاً افزایش تقاضا برای پول است و نتیجه‌ی این تغییر در ارزش‌گذاری این است که مردم به آن چه می‌خواهند، یعنی افزایش ارزش واقعی موجودی نقدی و واحد پولی خود می‌رسند. [...] هیچ رابطه‌ی اقتصادی قابل توجه دیگری - درآمد واقعی، ساختار سرمایه و غیره - اصلاً نیازی به تغییر ندارد.» (1962/2009. P. 776 cited by) (Patruti, 2016, p. 252).

پاتروتی رویکرد سوم مصالحه‌آمیزی پیشنهاد می‌کند که بر اساس آن پس‌انداز از طریق سرمایه‌گذاری و احتکار هر دو منجر به رشد اقتصادی در بلندمدت می‌شود. با این

حال، احتکار در کوتاه‌مدت خنثی نیست، زیرا نگهداری پول در خانه به جای سپرده‌گذاری در بانک باعث تعدیل تاخیری نرخ سود بازار می‌شود. از این رو، احتکار یا "افزایش در انباشت سرمایه پولی" (در اصطلاح پاتروتی) (2016, p. 251)، *ابزار ارتقاء رشد نسبتاً غیربیهوده‌ای* است. اما چرا باید احتکار را در درازمدت سرمایه‌گذاری تلقی کرد؟ به عبارت دیگر، چرا احتکار در درازمدت خنثی فرض می‌شود؟

گفته می‌شود زمانی که مردم پول احتکار می‌کنند، "قدرت خرید واحد پولی" به طور پیوسته افزایش می‌یابد و ساختار قیمت‌ها به تدریج تغییر می‌کند (Patruti, 2016, p. 262). این استدلال قابل بحث است زیرا هرگونه گرایش به عدم تعادل انباشتی بین به اصطلاح نرخ بهره‌ی طبیعی و نرخ بهره‌ی پولی را از بین می‌برد. افزایش قدرت خرید پول لزوماً منجر به تغییر تدریجی مرتبط در *ساختار قیمت* می‌شود. باید فرض کرد که قبل از این که تمام اثرات تغییرات تدریجی در ساختار قیمت واقعیت یابد، همه گرایش‌های جاری اقتصادی یکسان می‌مانند. این تفسیر خاص از اقتصاد اتریشی شبیه به دلیل مرسوم مکتب نئوکلاسیک در مورد گرایش متعادل‌کننده‌ی بازار است. بر خلاف پاتروتی، هایک هرگز تصور نمی‌کرد که احتکار در درازمدت خنثی است و فقط در کوتاه مدت موثر است. این توضیح می‌دهد که چرا همه اقتصاددانان مکتب لندن از جمله هایک به تأثیری که احتکار در کاهش تورم دارد، اذعان کردند.

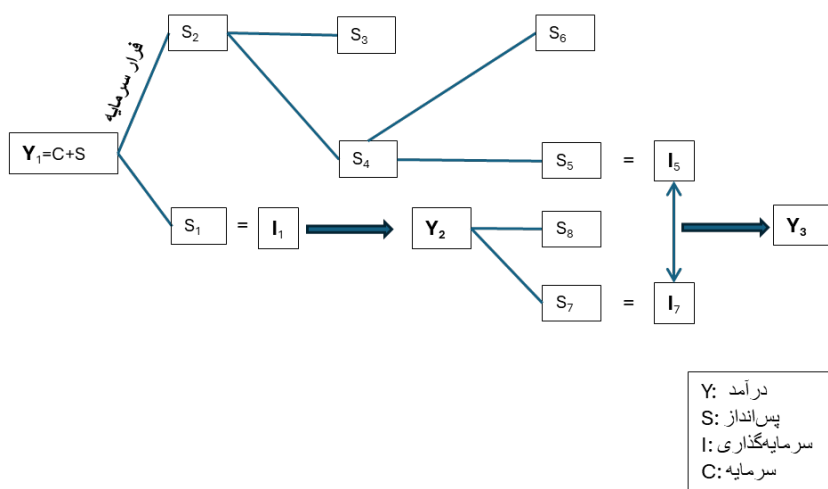
علاوه بر این، پاتروتی در یک پاورقی (2016, p. 254) ادعا می‌کند که اگرچه از نظر *تئوری* قابل تصور است که احتکار می‌تواند از *سرمایه‌گذاری‌زدایی* منتج شود، اما این نتیجه‌ی نسبتاً غیرمحمتملی است. به نظر او، تنها سناریوی محتمل این است که سرمایه‌گذار بالقوه نیاز به پرداخت قریب‌الوقوع برای کالای مصرفی یا سرمایه‌گذاری دیگری داشته باشد. این نوع احتکار موقتی است و می‌تواند از تجزیه و تحلیل حذف شود. مشکل بحث پاتروتی این است که او کاملاً از احتکار ناشی از غارت دولتی که سرمایه‌گذاری‌زدا و غیرگذرا است، چشم‌پوشی می‌کند. تزی‌طرفی روتبارد و تمایز پاتروتی بین کوتاه‌مدت و بلندمدت، احتمال احتکار را به عنوان سرمایه‌گذاری‌زدایی در نظر نمی‌گیرد.

اصالت سهم ما در ادبیات احتکار این است که آن را به عنوان *سرمایه‌گذاری‌زدایی* مرتبط با فرار سرمایه ناشی از غارت دولتی در نظر بگیریم. تصویر ۸-۱ مدار احتکار را در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی توصیف می‌کند. احتکار هم در دارایی‌های پولی و هم در دارایی‌های غیرپولی است. قبل از توضیح مدار اقتصادی احتکار تحت جمهوری اسلامی ایران، لازم است اهمیت احتکار پولی در ارزش خارجی به‌ویژه دلار آمریکا را روشن کنم.

ادبیات قابل توجهی درباره‌ی دلاریزه شدن مالی (financial dollarization) وجود دارد. این به یک واقعیت متعارف در اقتصادهای در حال توسعه اشارت دارد: ساکنان آنها در ارزش‌های خارجی وام می‌گیرند و پس‌انداز می‌کنند. این پدیده ابتدا در آمریکای لاتین مشاهده شد، اما در پایان سال ۲۰۰۰ برای همه‌ی اقتصادهای در حال توسعه قابل اجرا بود، زیرا در تمامی این اقتصادها، سهم سپرده‌های بانکی داخلی در کشورهای خارجی به طور متوسط ۳۵ درصد بود. سهم آنهایی که سپرده‌های دلاری‌شان غیرقانونی نبودند ۴۴ درصد بود (Levy Yeyati & Rey, 2016, p. 63). دو توضیح برای این پدیده عرضه شده است. مورد اول نشان می‌دهد دلاریزه شدن نتیجه‌ی جایگزینی ارزش (استفاده از ارزش

خارجی به عنوان ابزار مبادله) است و دومی آن را در چارچوب جایگزینی دارایی (استفاده از آن به عنوان خزانه‌ی ارزش) تعریف می‌کند. در ایران پس از انقلاب، دلاریزه شدن مالی قابل مشاهده است و به وضوح با جایگزینی دارایی مرتبط است. دلیل این امر نسبتاً نهادی^{۶۶} است، به این معنا که دلاریزه شدن را می‌توان هزینه‌ی جانبی اعتبار نازل نهادینه شده‌ی ریال و نظام بانکی در ایران دانست. اگرچه اهمیت دلاریزه شدن در ایران غیرقابل انکار است، اما باید تأکید کرد که این پدیده به‌ویژه در کشورهایی که سطح بدهی خارجی رسمی به دلار دارند، شدید است، زیرا منبع اصلی دلاریزه شدن بدهی‌ها، بدهی رسمی است. این در مورد ایران صدق نمی‌کند، اگرچه احتکار پول عمدتاً به دلار است.

تصویر ۸-۱: مدار اقتصاد احتکار



اکنون می‌توانیم مدار احتکار را شرح دهیم. مدار با درآمد اولیه (Y_1) شروع می‌شود که با مصرف و یا ذخیره می‌شود. بخش پس‌انداز شده یا در اقتصاد داخلی سرمایه‌گذاری می‌شود ($S_1 = I_1$) یا از طریق فرار سرمایه (S_2) احتکار می‌شود. منبع درآمد ممکن است درآمد نفتی یا کالاهای صادراتی غیرنفتی باشد. کسری از S_2 را می‌توان در خارج (S_3) سرمایه‌گذاری کرد (برای مثال، خرید سهام و املاک و مستغلات) یا به عنوان پول نقد (S_4) احتکار کرد. پول احتکار شده در خارج از کشور ممکن است برای سرمایه‌گذاری (S_5) یا برای احتکار محتاطانه (S_6) برای بازپرداخت بدهی‌های اعتباری داخلی به ریال استفاده‌ی مجدد شود. بخش سرمایه‌گذاری شده ($S_5 = I_5$) بازار داخلی ایران را هدف قرار می‌دهد. این سرمایه‌گذاری ممکن است اشکال مختلفی به خود گیرد: (۱) واردات محصولات،

^{۶۶} سه نظریه برای دلاریزه‌سازی به عنوان جایگزینی دارایی پیشنهاد شده است: (۱) دیدگاه پورت‌فولیو (portfolio)، (۲) دیدگاه شکست بازار، و (۳) دیدگاه نهادی (نگاه کنید به Yeyati & Rey, 2006, p. 83-76). هر سه نظریه در مورد ایران دارای قدرت توضیحی هستند، اما دیدگاه نهادی با سهولت بیشتری شکست‌های نهادی در سیستم بانکی و سیاست‌های پولی ایران را پوشش می‌دهد.

(۲) ایجاد شرکت در خارج از کشور برای پولشویی داخلی، (۳) ایجاد شرکت‌هایی برای دور زدن تحریم‌های اقتصادی، و (۴) ایجاد بنگاه‌های صرافی در خارج از کشور به ویژه در کانادا یا دبی برای مبادله‌ی ارزهای خارجی به ریال و بالعکس.

ان بخش از درآمد پس‌انداز شده و سرمایه‌گذاری شده در داخل کشور ($S_1 = I_1$) درآمد جدیدی (Y_2) ایجاد می‌کند که به‌نوبه خود یا مصرف یا پس‌انداز می‌شود. قسمت پس‌انداز شده یا احتکار می‌شود (S_8) یا دوباره سرمایه‌گذاری می‌شود ($S_7 = I_7$). این سرمایه‌گذاری جدید که در داخل کشور ایجاد می‌شود (I_7) و سرمایه‌گذاری خارج از کشور که از فرار سرمایه (I_5) به‌دست آمده، یعنی بخش احتکارزدایی شده از فرار سرمایه، کل سرمایه‌گذاری ($I_5 + I_7$) را تشکیل می‌دهد که سطح جدیدی از درآمد (Y_3) را القا می‌کند. این روند به‌طور پیوسته ادامه دارد. به عبارت دیگر، سرمایه‌گذاری مجدد (احتکارزدایی) متوقف نمی‌شود، بلکه مبلغ کل آن کم‌تر از کل مبلغ فرار سرمایه‌ی سرمایه‌گذاری نشده‌ی داخلی (احتکار) است ($S_2 - S_5 > S_1$). قابل ذکر است که احتکار در قالب فرار سرمایه را می‌توان به عنوان سرمایه‌گذاری‌زدایی در داخل و بازسرمایه‌گذاری در خارج از کشور تعریف کرد. این مربوط به S_3 است که در سطح بین‌المللی سرمایه‌گذاری مجدد می‌شود، اما در داخل کشور "از دست می‌رود". قابل ذکر است در حالی که احتکار اثری تورم‌زا دارد، اما احتکارزدایی تورم‌زا است. S_7 احتکارزداشده، پس از مبادله به ریال، تورم‌زا است. هرچه استهلاک ریال بیشتر باشد، تاثیر سرمایه‌ی احتکارزداشده به دلار بیشتر خواهد بود. در حالی که نرخ تورم به طور مزمین دو رقیمی است، در صورت نبود فرار سرمایه، این نرخ بسیار بالاتر می‌بود. با توجه به تاثیر تورم‌زدای احتکار به‌ویژه از طریق فرار سرمایه، مشخص می‌شود که منبع فشار تورمی در ایران بدهی‌های کلان دولت و سطح محدود عرضه نسبت به تقاضا به دلیل عدم سرمایه‌گذاری در ظرفیت تولید است.

چندین گره در این مدار وجود دارد که ممکن است منبع احتکار سوداگرانه‌ی کالاها باشد. فرار سرمایه از درآمد نفتی و هم‌چنین بخش‌های غیرنفتی به‌ویژه بخش‌های صادرات غیرنفتی مانند فرش، خشکبار، زعفران و غیره ناشی می‌شود. با این حال، یکی دیگر از منابع عمده احتکار در داخل، بازارهای موازی تقریباً در همه‌ی انواع بازارهای فاکتور و محصولات است. بازارهای منتظم و سیاه همه جا در کنار هم قرار دارند. نهادهای موازی اسلامی مرتبط با *انفال* و سپاه بر همه‌ی بازارهای تنظیم شده تسلط دارند. آنها در اخذ اعتبارات بانکی، مجوز واردات "کالاهای ضروری" با نرخ ارز ترجیحی و صادرات منابع طبیعی و معدنی دارای موقعیت ممتازی هستند. در حالی که در بازارهای تنظیم شده، قیمت توسط دولت تعیین می‌شود و "کمبود" غالب است؛ در بازار سیاه، وفور هست، یا "مازاد" همان کالاها به قیمت بازار وجود دارد. احتکار سوداگرانه در همه‌ی بازارهای موازی تعمیم می‌یابد. وضعیت متداول اقتصادی احتکار را می‌توان با "کمبود" (در بازارهای تنظیم شده) و "مازاد" (در بازارهای سیاه) مشخص کرد. شکاف قیمتی بین این دو بازار با تفاوت بین نرخ ارز دولتی یا ترجیحی و نرخ دلار در بازار تعیین می‌شود. احتکار سوداگرانه‌ی کالاها‌ی غریب‌یولی به دنبال این شکاف است. به بیان دیگر، احتکار پولی نقشی کلیدی در تنظیم سایر اشکال احتکار دارد. فعالان اقتصادی نسبت به نرخ دلار و مهم‌تر از آن، نسبت به شکاف بین نرخ رسمی و بازار ارز، حساسیت بالایی دارند.

۸-۸ انفال و فاجعه اکولوژیک

تجزیه و تحلیل مسائل مختلف اکولوژیکی ایران کتابی کامل می‌طلبد. اگرچه ابعاد مختلف مساله را نمی‌توان در این بخش کوتاه به تصویر کشید، اما سعی می‌کنم دیدگاه جدیدی معرفی کنم که توسط سایر محققان بررسی نشده است. در رویکرد من، ساختار حقوق مالکیت و حکومت بر منابع عمومی "بلاصاحب" (*res nullius*) نقشی تعیین‌کننده در توضیح شدت فجایع زیست‌محیطی تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با دوره‌ی شاه بازی می‌کند. در ایران پس از انقلاب، **انفال** یا مالکیت ویژه‌ی ولی فقیه بر **اموال بلاصاحب** عامل اصلی افزایش بلایای اکولوژیک بوده است. پیش از این در فصل‌های ۶ و ۷ نمونه‌ی وقوع آن را در **کوه دماوند** مطالعه کرده‌ایم. ما این مسیر تحقیقی را در بخش حاضر بیشتر بررسی خواهیم کرد.

قابل ذکر است که مشکلات هنگفت زیست‌محیطی تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران بسیار زیاد است: کمبود آب یا خشک شدن منابع آب (Abbaspour & Sabet Rafter, 2005, Bijani & Hayati, 2011, Kowsar & Nader, 2019, Soroush & Nature, 2021; Khazani & Bolus, 2021)، افزایش آلودگی هوا (Madani, 2014/2021; Schwartzstein 2019, Moghtaderi et al., 2020)، تلفات تنوع‌زیستی (biodiversity) (Scwhartzstein, 2020)، بیابان‌زایی (UNDP, 2017)، و جنگل‌زدایی (Koch et al. 2020). در این فهرست بلند، کمبود آب و تلفات تنوع‌زیستی از سال ۲۰۱۱ سرچشمه اعتراضات گسترده کشاورزان محروم، مردم شهری و فعالان محیط زیست بوده است. حافظان و فعالان محیط زیست در سال ۱۸ ژندانی و متهم به جاسوسی شدند و اعتراضات مردمی توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیجیان در استان‌های مختلف ایران با خشونت سرکوب شدند، به‌ویژه در سال ۱۵۰۲۰۱۵ و تابستان ۲۰۲۱^{۶۹}. این بخش بر کمبود آب و تلفات تنوع‌زیستی متمرکز خواهد بود.

کمبود آب به دلیل برداشت بیش از حد از آب‌های زیرزمینی به شکلی گسترده ثبت شده است (Bijani & Hayati, 2011; Bradbury, 2020; Kowsar & Nader, 2019; Soroush & Madani, 2021/2014; Nature, 2021)، به‌ویژه به این دلیل که

^{۶۷} دستگیری فعالان محیط‌زیست ایرانی از جمله ۹ تن از زیست‌شناسان برجسته‌ی گربه‌سانان بزرگ کشور از بنیاد میراث حیات وحش پارسایان (PWHF) و حبس آنها در زندان بدنام اوین موجی از اعتراض‌ها را برانگیخت. این زیست‌شناسان تا حدی به دلیل استفاده از تجهیزات تخصصی مانند دوربین تله برای ثبت گونه‌های کمیاب به ویژه یوزبلنگ آسیایی، به جاسوسی متهم شدند. در میان این حافظان برجسته‌ی محیط‌زیست، کاووس سیدامی، مدیر بنیاد و جامعه‌شناس برجسته، اندکی بعد در شرایطی که خانواده‌اش مشکوک می‌دانند، درگذشت. عبدالرضا کوهپایه، حافظ طبیعت و عکاس حیات وحش، در مارس ۲۰۱۸ آزاد شد (Schwartzstein, 12 November, *National Geographic*).

^{۶۸} *دیده بان حقوقی بشر* گزارشی از تظاهرات مسالمت‌آمیز در مورد تخریب دریاچه ارومیه در ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۱ و دستگیری صدها نفر در آذربایجان تهیه کرد.

^{۶۹} <https://www.hrw.org/news/2011/09/10/iran-allow-peaceful-protests-over-lakes-destruction/> برگرفته در ۱۰ مارس ۲۰۲۲.

^{۶۹} در ادامه‌ی این بخش به این اعتراضات اخیر اشاره خواهم کرد.

منجر به ۵۳ فاجعه طبیعی شده است.^{۷۰} برای مثال، دریاچه ارومیه، واقع در شمال غربی ایران، مورد احترام آذری‌ها، "نگین فیروزه‌ای آذربایجان"، عمدتاً از میان رفته است. پیش از این، تنها پس از دریای خزر، به‌عنوان بزرگترین دریاچه‌ی آب شور در خاورمیانه، بهشت پرندگان و آب‌تنی‌کنان بود (Weiss, 3 April 2018; Schmidt et al., 2021). از اوایل دهه ۱۹۷۰، اندازه‌ی آن به دلیل بلایای طبیعی و زیست محیطی (با عاملیت انسانی) آغاز به کاهش کرد که در ۳۰ سال گذشته آن را به حدود ۸۰ درصد کاهش داد. فلامینگوها، پلیکان‌ها، مرغ‌های مینا و اردک‌ها عمدتاً نقل مکان کرده‌اند. دانشمندان سهم تغییرات اقلیمی به‌ویژه تشدید خشکسالی و افزایش دمای گرم تابستان را در تسریع تیخیر آب شناسایی کرده‌اند. اما این تمام ماجرا نیست. مهندسان و کارشناسان آب خاطرنشان کرده‌اند که دریاچه در این منطقه‌ی نیمه‌بایر از گسترش سدهاسازی، پروژه‌های آبیاری، انتقال آب و هزاران چاه غیرمجاز، رنج می‌برد.

همین سرنوشت برای دریاچه **بختگان**، دریاچه نمکی در استان فارس در جنوب ایران که زمانی دومین دریاچه‌ی بزرگ کشور بود، رقم خورد. از رودخانه کر تغذیه می‌شد. ساخت چندین سد بر روی رودخانه کر به شکل قابل توجهی جریان آب به دریاچه را کاهش داده، شوری آن را افزود و جمعیت فلامینگوها و دیگر پرندگان مهاجر دریاچه را از میان برد. دریاچه اکنون کاملاً خشک است و گونه‌های جاندار یا منقرض شده‌اند یا به مناطق دیگر مهاجرت کرده‌اند.

در اصفهان، رودخانه زاینده‌رود،^{۷۱} که از رشته کوه‌های زاگرس در غرب سرچشمه می‌گیرد و به تالاب گاوخونی در مرکز ایران می‌ریزد، دیگر به‌ندرت جاری است، پل قوسی معروف سی‌وسه پل^{۷۲} را تغییر شکل داده و اکنون کاملاً خشک شده است (Schwartzstein, 25 January, *National Geographic*, 2019). داستان‌های مشابهی برای رودخانه‌های کرخه و کارون در خوزستان، استان نفت‌خیز با جمعیت زیادی از قومیت‌های عرب در جنوب ایران رخ داد (گزارش وزارت امور خارجه، ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۸).

در واقع، تجزیه و تحلیل داده‌های ملی از سیستم پایش آب‌های زیرزمینی ایران طی سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۱۵ توسط روح‌الله نوری و همکارانش در دانشگاه اولو در فنلاند نشان می‌دهد که ایران از آب زیرزمینی بیش از آن چه می‌توان به طور طبیعی در آن دوره باز یافت، استفاده کرده و در این دوره تعداد چاه‌ها و مکان‌های دیگری که به آب زیرزمینی نفوذ می‌کنند تقریباً دو برابر شده است. با این حال، مقدار آب زیرزمینی مستخرج ۱۸ درصد کاهش یافته است. در سراسر کشور، سطح آب زیرزمینی به طور

^{۷۰} برداشت بیش از حد از آب‌های زیرزمینی به فرونشست و فرو رفتن زمین منجر می‌شود که معمولاً به دلیل کاهش آب صورت می‌پذیرد. شکاف زمین در سال ۲۰۱۹ ناشی از خشکسالی و پمپاژ بیش از حد آب در ملارد، غرب تهران، نشانه‌ی عینی فرونشستن این منطقه‌ی اطراف پایتخت ایران است.

^{۷۱} زاینده‌رود در فارسی به معنای حیات‌بخشی است. این رودخانه برای قرن‌ها دلیل رونق شهر باشکوه اصفهان، پایتخت ایران در زمان سلسله صفویه در قرن شانزدهم بود.

^{۷۲} سی‌وسه پل یا پل الله‌وردی خان پل دوطبقه بر روی رودخانه زاینده‌رود است که با نظارت و هزینه الله‌وردی خان از سرداران معروف شاه عباس صفوی اول ساخته شد و ساخت آن در سال ۱۵۹۹ شروع شد و تا ۱۶۰۲ به پایان رسید؛ طول پل تقریباً ۲۹۸ متر و پهنای آن تقریباً ۱۴ متر است.

متوسط تقریباً نیم متر در سال کاهش می‌یابد (Nature, 16 June 2021). دو منبع عمده‌ی استخراج بیش از حد، ساخت سدها و افزایش تعداد چاه‌ها بوده است.

در ۴۰ سال پس از انقلاب، تعداد چاه‌ها در ایران از ۶۰ هزار به تقریباً ۸۰۰ هزار رسیده است (Kowsar & Nader, *Foreign Affairs*, 25 February 2019). بر اساس گزارش وزارت امور خارجه (۲۰۱۸)، ایران از سال ۱۹۷۹ حدود ۶۰۰ سد ساخته که به‌طور میانگین به ۲۰ سد در سال می‌رسد. در مقام مقایسه، ایران پیش از انقلاب ۷ سد باستانی و ۱۴ سد مدرن داشت. به نقل از رسانه رسمی ایران، *ایرنا*، قبادی (۲۰۲۱) گزارش می‌دهد که هم اکنون ۱۳۳۰ سد در مراحل مختلف بهره‌برداری، اجرا و مطالعه وجود دارد. اما چرا این همه سد و چاه؟

از نظر تاریخی، ایرانیان سیستم آبیاری خاصی از طریق قنات ایجاد کردند که منابع آبی خود را در یک کشور خشک حفظ می‌کرد. قنات سیستمی است برای انتقال آب از یک سفره‌ی زیرزمینی آب (آبخوان) به سطح زمین، از راه یک کانال قنات زیرزمینی. این سیستم توسط مردم در سطح محلی به صورت غیرمتمرکز اداره می‌شد. بسیاری از نویسندگان (Goldsmith, 1968, Wilson, 2008) اختراع فناوری قنات را به ایران باستان در اوایل هزاره‌ی اول پیش از میلاد نسبت داده‌اند که از آنجا به تدریج به شرق و غرب گسترش یافت.

پیش از ملی شدن در ژوئیه ۱۹۶۸، آب در ایران منبعی پایدار بود، و ۳۴ میلیون ایرانی برای آب آشامیدنی خود به قنات‌های زیرزمینی با قدمت هزاران ساله متکی بودند. بیش از ۵۰ هزار قنات زیرزمینی دست‌ساز به طول ۷۰ کیلومتر و تا عمق ۳۰۰ متر وجود داشته است (Tavakoli, 1987, p. 522). قوانین تکه‌تکه و پراکنده‌ی آب که طی نسل‌های متمادی توسعه یافت تا حدی عامل ناکارآمدی کشاورزی آبیاری در کشور دانسته شد (Mohandes, 1965). محمدرضا شاه پهلوی در راستای تمرکز تمام قدرت در دستان خود، تصمیم به ملی کردن تمام منابع آبی گرفت و مجموعه‌ی قوانین جامع آب را وضع کرد که به **قانون ملی کردن منابع آب** معروف است.

هدف اصلی این قانون در راستای سیستمی کاملاً متمرکز برای تخصیص و استفاده از منابع آب معطوف بود. به عنوان مثال، در مواد ۶، ۷، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۶ و ۱۷ اختیارات نامحدود به دو سازمان دولتی یعنی وزارت آب و برق و وزارت کشاورزی برای بهره‌برداری و مدیریت منابع آب داده شده است. قانون ملی شدن آب تمامی مسئولیت‌های مدیریتی، از سرمایه‌گذاری گرفته تا تخصیص آب را به یک نهاد مرکزی اعطا کرد و کشاورزان را از تمام قدرت تصمیم‌گیری در اداره‌ی منابع آب محروم کرد. بر این اساس، ملی شدن آب به سیستم‌های قنات پایان داد و پویایی جدیدی را به وجود آورد. کوثر و نادر بر این نکته تأکید کردند: «شاه ایران با ملی کردن منابع آبی کشور، بحران آب کنونی را در پیش از انقلاب رقم زد» (Foreign Affairs, 25 February, 2019).

اگرچه نویسندگان به درستی مشکل استخراج بیش از حد آب را در **قانون ملی کردن آب** جستجو می‌کنند، اما بر دو تفاوت عمده میان ملی شدن منابع آب توسط شاه و حکومت جمهوری اسلامی ایران دست رد می‌زنند.

اولی این که آب در زمان شاه ملی شد و مدیریت آن در دو وزارتخانه متمرکز گردید: (۱) وزارت آب و برق و (۲) وزارت کشاورزی. در مقابل، آب در جمهوری اسلامی ایران بخشی از *انفال* است. همان‌طور که در فصل ۵ توضیح داده شد، فقه شیعه متفق‌القول است که *انفال* شامل "زمین بایر، تمام زمین‌های بلاصاحب، جنگل‌ها، نزارها، دریاها، تالاب‌ها و دریاچه‌ها، رودخانه‌ها، دهانه‌ی رودها به دریا، و قله کوه" است. این اموال عمومی به همه مسلمانان یا مردم تعلق ندارد؛ اموال مختص امام یا ولی فقیه است. امام می‌تواند هر یک از آنها را به هر فرد یا سازمانی بدهد. این امر راه را برای حکومت الیگارشیک بر تمام منابع فوق‌بازی می‌کند. مقام معظم رهبری استفاده از رودخانه و جنگل و دریا و تالاب و دریاچه را به بنیاد و ستاد و سپاه اعطا کرده است. اولین تفاوت عمده‌ی میان رژیم شاه و جمهوری اسلامی ایران در اداره منابع آب در این است که اولی تمام مدیریت را در دو وزارتخانه دولتی متمرکز کرد و مقتدرانه مرکزیت داد، در حالی که دومی به دلیل *انفال*، مدیریت الیگارشیک منابع را معرفی کرد.

تفاوت عمده‌ی دومی نیز وجود دارد. شاه فقید از دخالت ارتش در مدیریت منابع طبیعی پرهیز کرد. حتی در مورد زمین‌های حفاظت‌شده، او در دهه ۱۹۶۰ از اسکندر فیروز، یک اشراف‌زاده‌ی کاریزماتیک و شکاری جانوران بزرگ مبنی بر اجتناب ارتش از مناطق حفاظت‌شده حمایت کرد (Schwartzstein, 12 November, 2020, *National Geographic*). از دهه ۱۹۶۰، فیروز گسترده‌ترین شبکه‌ی پارک ملی را که در جهان بی‌نظیر بود ایجاد کرد و چندین گونه از جانوران نادر از جمله یوزپلنگ آسیایی را حفظ کرد. وی در دستاوردی با اهمیتی بین‌المللی، در انعقاد *کنوانسیون رامسر* در سال ۱۹۷۱^{۷۳} در خصوص حفاظت از تالاب‌ها مشارکت داشت. فیروز با ایجاد نهاد جدیدی به نام اداره محیط زیست توانست به حافظان محیط زیست کمک کند تا برخی از بدترین اثرات توسعه‌ی بی‌رویه را که به لطف رونق ناشی از اولین شوک بزرگ نفتی در سال ۱۹۷۳ شتاب گرفته بود، کاهش دهد.

فیروز که پس از انقلاب به دلیل رابطه‌ی نزدیکش با شاه فقید به زندان افتاد، به مدت شش سال در زندان بود، اما پارک‌های ملی هم‌چنان می‌توانستند در برابر بازگشت دام و گله مقاومت کنند. این جنگ هشت ساله با عراق بود که تنوع‌زیستی غنی در مرز را ویران کرد و به سربازگیری پارک‌بانان انجامید. این جنگ به طور قطع محافظت از محیط زیست را از دستور کار سیاسی رهبران جدید حذف کرد و به سازمان محیط زیست خاتمه داد.

بر خلاف رژیم شاه، جمهوری اسلامی ایران عصر جدیدی را آغاز کرد که مشخصه‌ی آن امنیتی‌سازی مسائل زیست‌محیطی است. کاوه مدنی، دانشمند محیط زیست در دانشگاه ییل (Yale)، که پیش از این به‌عنوان معاون سازمان محیط‌زیست ایران فعالیت می‌کرد، می‌گوید: «محیط زیست به دلیل این که یک متحدکننده بالقوه است، امنیتی می‌شود». او در سال ۲۰۱۸ به دلیل مسائل امنیتی از ایران گریخت. «اگر شما در مورد

^{۷۳} کنوانسیون رامسر کنوانسیون تالاب‌هاست که در سال ۱۹۷۱ در شهر رامسر ایران به امضا رسید. مذاکرات برای این کنوانسیون در دهه ۱۹۶۰ توسط کشورهای مختلف و سازمان‌های غیردولتی برای حفاظت از تالاب‌ها و منابع‌شان آغاز شد. سرانجام در سال ۱۹۷۵ لازم‌الاجرا شد. ۴۲ سایت رامسر در هند تحت کنوانسیون رامسر فهرست شده‌اند.

مذهب، در مورد حجاب صحبت می‌کنید، در هر دو طرف مردمی دارید، اما محیط زیست، مردم را متحد می‌کند. به همین دلیل است که برای بخشی از سیستم مشکل ایجاد می‌کند» (Schwartzstein, 12 November 2020, *National Geographic*). همه چیز، از کیفیت آب تهران گرفته تا سطح رودخانه‌های اصلی به طور موثر از اسرار "نظام" است. عدم شفافیت کامل در مورد مسائل زیست محیطی مربوط به **انفال** و سیستم حکومت‌داری الیگارشیک آن است که سپاه پاسداران را دربرمی‌گیرد.

منافع اقتصادی قدرتمندی پشت حراست از این سر وجود دارد، زیرا ذی‌نفعان اصلی در ساخت سدها و تکیه بر چاه‌ها، **بنیاد، ستاد و خاتم الانبیاء** هستند. همان‌طور که در فصل‌های ۶، ۷ توضیح داده شد، مداخله‌ی سپاه در فعالیت‌های اقتصادی از سال ۱۹۹۰ به بهانه‌ی مبارزه با کم آبی و رفع مشکل آب شرب در مرکز ایران با احداث سدها آغاز شد. ساخت سدها نه تنها قراردادهای پرسودی برای سپاه بود، بلکه به‌عنوان فرصتی تبلیغاتی برای سپاه و بنگاه‌های اقتصادی‌اش نیز عمل می‌کرد. سپاه به‌تدریج ساخت تمام سدها و انتقال آب در ایران را در انحصار خود درآورد. گزارش وزارت امور خارجه آمریکا به نقل از عبدالله عبداللہی، فرمانده **قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء**، بازوی مهندسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، می‌گوید که در دسامبر ۲۰۱۷، ۶۲ سد که نیمی از ظرفیت سدسازی ایران را تشکیل می‌دهد توسط هلدینگ وی ساخته شده است (گزارش وزارت امور خارجه آمریکا، ۲ سپتامبر ۲۰۱۸).

بر اساس همین گزارش، ساخت سدهای متعدد در اطراف دریاچه ارومیه در دهه ۹۰ به‌تدریج آب آن را قطع کرد. ذی‌نفعان این پروژه‌ها پیمان‌کاران سپاه، افراد نزدیک به وزارت نیرو و شرکت‌های بزرگ کشاورزی بودند که همگی با خشک شدن دریاچه ثروتمند شدند. *نشانال جئوگرافیک* خاطرنشان کرد که دریاچه ارومیه اکنون بیشتر شبیه صحنه‌ی جنایت است، آب‌های زیبای آن که زمانی در شعر فارسی جاودانه شده بود به نمک تبدیل شده که طوفان‌های غبار خفه‌کننده‌ی ایران را آکنده می‌کند.

ساخت سدها اغلب با انتقال آب برای راه‌اندازی کارخانه‌های صنعتی همراه بوده است. **بنیاد، ستاد و سپاه** ذی‌نفعان اصلی در انتقال آب بوده‌اند. برای مثال، سپاه به بهانه‌ی کمک به کشاورزی و حل مشکل آب شرب، آب کارون را به اصفهان در مرکز ایران منتقل کرده است. اما اعتراضات اخیر کشاورزان اصفهان در آذر ماه ۲۰۲۱ نشان داد که آنها به کلی از حق آبیاری محروم شده‌اند^{۷۴}. در واقع، انگیزه‌ی انتقال آب به اصفهان توسط سپاه، مصرف هنگفت آب کارخانه فولاد مبارکه است که یکی از بزرگ‌ترین مجتمع‌های صنعتی سپاه است. مجرای مشابهی درباری انتقال آب در جنوب غربی استان خوزستان به‌وقوع پیوست.

دو رودخانه‌ی بزرگ کارون و کرخه در استان نفت‌خیز خوزستان قرار دارند. با این حال، ساخت سدهای متعدد بر روی این ذخایر و پروژه‌های انتقال آب، آب را کاهش داد و کشاورزان و سایر مردم از کمبود آب رنج بردند. روزنامه دولتی **آفتاب** *یزد* در ۲۶

^{۷۴} "اعتراضات کم آبی ایران و اصفهان"، ۴ آذر ۲۰۲۱، رجوع کنید به:

<https://apa-ice.org/2021/12/25/iran-isfahan-water-shortage-protests/> برگرفته در ۱۹ اسفند ۱۳۹۱.

تیر ۲۰۲۱ گزارش داد: «سدها باعث خشک شدن رودخانه‌های استان خوزستان شده‌اند، سدها را در جاهایی ساختیم که نیازی نبود و اکنون نتیجه‌ی آن کم‌آبی است. زمانی که سد ساخته می‌شود در یک طرف دریاچه ایجاد می‌شود که تبخیر آب را افزایش می‌دهد. میزان تبخیر به دلیل ساخت سدها افزایش یافته است که حدود یک چهارم آب مصرفی ما را از بین می‌برد». کم‌آبی مکرر اعتراضات مردم تشنه خوزستان را علیه رژیم برانگیخت که بیش از یک هفته ادامه یافت و نیروهای نظامی با خشونت آن را سرکوب کردند. *الجزیره* از تعداد کشته‌ها و نقش پروژه‌های غیرقانونی انتقال آب از انشعابات رودخانه‌ها و سرقت آب از سرچشمه رودخانه‌ها توسط «مافیای آب» خبر داد. قطع برق وضعیت را وخیم‌تر کرد زیرا بسیاری از مردم از پمپ‌های برق برای آب‌رسانی به خانه‌های خود استفاده می‌کنند (Motamedi, 21 January, 2021, *Aljazeera*).

افزایش اعتراضات مردمی در تابستان ۲۰۲۱ توجه عمومی را نه تنها به تعداد سدها بلکه به انتقال آب توسط مقامات به‌ویژه سپاه جلب کرد. شواهد زیادی وجود دارد که این انتقال مربوط به استفاده از آب برای تولید برق است. در ۱۹ ژوئیه ۲۰۲۱، *خبرگزاری رسمی فارس* به این واقعیت اذعان کرد: «اولین دلیل هدر رفت منابع آبی در دو سال اخیر استفاده از سدها به‌عنوان ژنراتور تولید برق به جای تأسیسات مدیریت منابع آب است. به‌گفته‌ی مدیرعامل وقت شرکت مدیریت منابع آب ایران، نیروگاه‌های برق آبی مستقر در سدهای کشور ۹ درصد بیشتر از هدف خود برق تولید کردند». *خبرگزاری فارس* افزود: «این بدان معناست که منابع آبی ناشی از سیل‌های ۲۰۲۰، برای تولید برق به مناطق پایین‌دست هدایت شدند و در نهایت به هدر رفتند».

بدین‌گونه است که ایران در حال حاضر سومین سدساز بزرگ جهان است (Soroush & Madani, 21 November 2021/2014, *Guardian*)، که به استفاده‌ی بیش از حد از منابع آب زیرزمینی فسیلی، خشک شدن رودخانه‌های اصلی و تخریب تالاب‌ها منجر شده است. این امر ناشی از *انفال* و اداره‌ی الیگارشیک بر منابع آب توسط سپاه به بهانه‌ی امنیتی‌سازی مسائل زیست محیطی بود. تأثیرات فاجعه‌بار *انفال* بر منابع آبی و کوهستان‌های ایران تا پیش از انقلاب ۱۹۷۹ هرگز تجربه نشده بود. در واقع، اگرچه *انفال* یک دکتترین قدیمی فقه شیعه در مورد مالیه عمومی‌ست، اما عمل آن نوآوری نهاده‌ی کاملاً جدیدی در جمهوری اسلامی ایران است.

هنگامی که کاپونرا (Caponera, 1954) مطالعه‌ی مفصل خود را در مورد قوانین عرفی مربوط به تخصیص آب در کشورهای مسلمان ارائه کرد، بر طبیعت بداهه‌پردازانه‌ی این قوانین اصرار ورزید. یافته‌های او نشان داد که قوانینی که در فرآیند طولانی تاریخی پدید آمدند و توسعه یافتند، به شدت تحت تأثیر شرایط جغرافیایی و اقلیمی بخش‌های مختلف جهان اسلام بودند. وی هم‌چنین مشکل اساسی شریعت اسلامی را در مجموع عدم وجود سیاست‌های اداری برای اجرای اصول خود دانست. با این حال، مطالعه‌ی کاپونرا با توجه به تجربه‌ی اخیر ایران پس از انقلاب، مستلزم بررسی دقیق‌تری است. فقه اسلامی ممکن است به شدت بر رویه‌های عرفی تأثیر بگذارد و حتی با ملی شدن آب در زمان رژیم شاه فقید منافات داشته باشد. *انفال*، نه خصوصی‌سازی است و نه ملی شدن منابع طبیعی «بلاصاحب». *انفال*، خلع ید از اموال عمومی مردم توسط امام است.

۸-۹ نتیجه‌گیری

در این فصل، با مرور بر سه نهاد اساسی (سه بلوک اول نظام اقتصادی) سرمایه‌داری سیاسی اسلامی شروع کردیم.^{۷۵} این سه شامل *ولایت فقیه*، *انفال* و هماهنگی ویرانگر بود. تمرکز این فصل بر روشی بود که این نهادهای بنیادین، قاعده‌ی اقتصادی بازیگران (بلاک ۴) و وضعیت اقتصادی متداول (بلوک ۵) در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را تعیین می‌کنند.^{۷۶}

پیش از بررسی بلوک‌های ۴ و ۵، به رابطه‌ی میان "شیوه هماهنگی" و "شیوه تولید" همان طور که در فصل ۲ بحث شد بازگشتیم. ما استدلال کردیم که این رابطه را نمی‌توان بر اساس تقدم تولید بر تصاحب تعریف کرد. رابطه‌ی بین آنها را می‌توان به عنوان علیّت متقابل (cumulative causation) مشخص کرد.

یک رژیم اقتصادی غارتگر می‌تواند توان‌بخش یا مانع تولید و رشد اقتصادی باشد. چارچوب نظری من در مورد غارتگری، پشتوانه‌ی تمایز بین یک دولت غارتگر فراگیر (inclusive) و انحصاری (exclusionary) است. دولت غارتگر فراگیر شاه مبنی بر ترکیبی از اصلاحات ارضی و سرمایه‌داری متکی بر درآمد نفتی در دوره‌ی ۱۹۶۲-۱۹۷۱، موجب تقویت تولید شد، در حالی که جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان دولت غارتگر انحصاری، هم‌چون بازدارنده‌ای برای تولید عمل می‌کرده است. سه عامل عمده برای توضیح این رابطه‌ی متناقض بین غارت و تولید در مورد دوم شناسایی شده است: (۱) تصرف درآمد نفت توسط یک الیگارشی به جای یک سیستم استبدادی بسیار متمرکز، (۲) رژیم مصادره‌گر، و (۳) توسعه‌ی پدرسالارانه.

سپس ما فرار سرمایه و نیروی کار را به عنوان قاعده‌ی رفتاری عوامل اقتصادی تحت سرمایه‌داری سیاسی اسلامی روشن کردیم (بلوک ۴). این رفتار معمول منجر به اقتصاد احتکار (بلوک ۵) می‌شود.

ظهور اقتصاد احتکار در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی نمونه‌ی بارز تضاد بین واقعیت و آرمان اصولی را نشان می‌دهد. در حالی که مالیه عمومی تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران بر اساس *انفال* در فقه شیعه الهام گرفته و طراحی شده است، نتیجه‌ی آن در یک اقتصاد سرمایه‌داری دقیقاً برعکس آن چیزی بوده است که اقتصاد اسلامی همیشه توصیه می‌کرد، یعنی احتکار. همه‌ی شاخه‌های اسلام سنی و شیعه بدون استثنا "احتکار" را به شدت محکوم کرده‌اند، اما اجرای *انفال* در چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری منجر به اقتصاد احتکار شد. به عبارت دیگر، اصول اقتصاد اسلامی لزوماً نمی‌تواند در واقعیت ضامن یک نظام اقتصادی ایده‌آل اسلامی باشد.

^{۷۵} رجوع کنید به جدول ۸-۱ مطالعه تطبیقی نظام کلاسیک سوسیالیستی با سرمایه‌داری سیاسی اسلامی در بخش نخست همین فصل.

سرآخر، من تأثیر مخرب سرمایه داری سیاسی اسلامی به‌عنوان یک نظام اقتصادی را بر محیط طبیعی روشن کردم. اگرچه موضوع پیچیده‌ی مشکلات زیست‌محیطی به یک کتاب کامل نیاز دارد، من به طور خلاصه ساختار مالکیت و حکومتی منابع طبیعی تحت نظارت جمهوری اسلامی ایران را به عنوان دلایل زمینه‌ای بلاواسطه‌ی آسیب‌های اکولوژیکی در ایران امروز پیش نهادم. آغاز بحران کنونی آب ممکن است به ملی شدن منابع آب در تیرماه ۱۳۴۷ در رژیم شاه برگردد، اما اشکال کنونی مخرب آن مستقیماً از *انفال* و امنیتی‌سازی مسائل زیست‌محیطی سرچشمه می‌گیرد.

مآخذ و منابع

- Abbaspour, M., & Sabetraftar, A. (2005). Review of Cycles and Indices of Drought and Their Effect on Water Resources, Ecological, Biological, Agricultural, Social and Economical Issues in Iran. *International Journal of Environmental Studies*, 62(6), 709-724.
- Aglietta, M. (1998). *Le capitalisme de demain*, note de fondation Saint-Simon.
- Aizenman, J., Cheung, Y.-W., & Ito, H. (2015). International Reserves Before and after the Global Crisis: Is There no end to Hoarding *Journal of International Money and Finance*, 52, 102-126.
- Aizenman, J., & Lee, J. (2006, December). Financial Versus Monetary Mercantilism: Long-run View of Large International Reserves Hoarding. IMF Working Paper.
- Alikhani, A. (2001). *Siaست va siasat gozari eqtesadi dar Iran, 1340-1350, mosahbeh ba Alinaghi Alikhani, virastar Gholamreza Afkhami* (Economic Politics and Policy-Making in Iran during 1961-1971, Interview with Alinaghi Alikhani Edited by Gholamreza Afkhami) (Vol. 7). Foundation of Iranian Studies. (in Persian).
- Amini, I. (2009). *Bar bal bohran: zendegi siasi Ali Amini* (On the Wing of Crisis: The Political Biography of Ali Amini). *nashre Mahi* (in Persian).
- Andresen, T. (2006). A Critique of a Post Keynesian Model of Hoarding, and an Alternative Model. *Journal of Economic Behavior and Organizations*, 60, 230-251.
- Atabaki, T., Bini, E., & Ehsani, K. (Eds.). (2018). *Working for Oil: Comparative Social Histories of Labor in the Global Oil Industry*. Palgrave Macmillan.
- Azadi, P., Mirramezani, M., & Mesgaran, M. (2020, April). Migration and Brain Drain from Iran. Stanford Iran 2040 Project, Stanford University, Working Paper No. 9.
- Barzel, Y. (1977). An Economic Analysis of Slavery. *Journal of Law and Economics*, 20(1), 87-110.
- Barzel, Y. (1997). *Economic Analysis of Property Rights* (2nd ed.). Cambridge University Press.

- Barzel, Y. (2015). What Are 'Property Rights', and Why Do They Matter? A Comment on Hodgson's Article. *Journal of Institutional Economics*, 11(4), 719-723.
- Bijani, M., & Hayati, D. (2011). Water Conflict in Agricultural System in Iran: A Human Ecological Analysis. *Journal of Ecology and Environmental Sciences*, 2(2), 27-40.
- Bjorvan, K., & Selvik, K. (2007, February 14). Destructive Competition: Factionalism and Rent-Seeking in Iran. SAM 8, Discussion Paper, Norwegian School of Economics and Business Administration.
- Caponera, D. A. (1954). Water laws in Moslem countries. Food and Agricultural Organization, U.N.
- Chaichian, M. (2012). The New Phase of Globalization and Brain Drain: Migration of Educated and Skilled Iranians to the U.S. *International Journal of Social Economics*, 39(1/2), 18-38.
- Cole, D., & Grossman, P. (2002). The Meaning of Property Rights: Law Versus Economics? *Land Economics*, 78(3), 317-330.
- Cooter, R., & Ulen, T. (2012). *Law and Economics* (6th ed.). Addison-Wesley.
- Coville, T. (2017). "The Economic Activities of Pasdaran" In Vahabi, Mehrdad and Coville, Thierry (Dir.), *L'économie politique de la République islamique d'Iran*, *Revue internationale des études du développement*, No. 229, mai, pp. 87-107.
- Cuddington, J. T. (1986). *Capital Flight: Estimates, Issues and Explanations*. Princeton Studies in International Finance, No. 58.
- Dean, M. (2008). *Robbing the Jews, the Confiscation of Jewish Property in the Holocaust, 1933-1945*. Cambridge University Press.
- Demsetz, H. (1964). The Exchange and Enforcement of Property Rights. *Journal of Law and Economics*, 7, 11-26.
- Dornbusch, R., & Mussa, M. (1975). Consumption, Real Balances and the Hoarding Function. *International Economic Review*, 16(2), 415-421.
- Ehteshamzadeh, F. (2018). Iranjib, The news code: 48180, see <https://www.iranjib.ir/shownews/48180/>
- retrieved on 14 February 2022. The persian section of the Deutsche Welle also diffused the news, see <https://www.dw.com/fa-ir/a-43436169>, retrieved on 14 February 2022.

- Ellickson, R. (1991). *Order Without Law, How Neighbors Settle Disputes*. Harvard University Press.
- Ellickson, R. (1993). Property in Land. *Tale Law Journal*, 102, 1317-1400.
- Emmer, R. (1959, May). A Concept of Hoarding. *The Review of Economics and Statistics*, 41(2, Part 1), 162-169.
- Ghaninejad, M. (2022, January 29). Charxesh be chap (A turn to the left). *Tejarat Farda*, Number 442.
- Goldsmith, E. (1968). The Qanats of Iran. *Scientific American*, 218(4), 94-105.
- Hardin, G. (1968). The Tragedy of the Commons. *Science, New Series*, 162(3859), 1243-1248.
- Hirschman, A. (1977). "A generalized linkage approach to development, with special reference to staples," *Economic Development and Cultural Change*, 25, 67-98.
- Hodgson, G. (2015). Much of the 'Economics of Property Rights' Devalues Property and Legal Rights. *Journal of Institutional Economics*, 11(4), 683-709.
- Hohfeld, W. (1913). Some Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning. *Yale Law Journal*, 23, 16-59.
- Hooglund, E. J. (1982). *Land and Revolution in Iran 1960-1980*. University of Texas Press.
- Jahangiri, I. (2016/2021). Nagofteh-hay Jahangiri az door zadan tahreemha va arz 4200 tomani (Jahangiri's unsaid report on detouring economic boycotts and the 4200 tomans currency). *Ensafnews*, 14 March 2021, <http://www.ensafnews.com/286750/>, Retrieved February 13, 2022 (in Persian).
- Kasravi, A. (2006). *History of the Iranian Constitutional Revolution: Tārikh-e Mashrute-ye Iran*, Volume I, translated into English by Evan Siegel. Mazda Publications.
- Katouzian, M. A. (1974). Land Reform in Iran, A Case Study in the Political Economy of Social Engineering. *The Journal of Peasant Studies*, 1(2), 220-239.
- Kaviani, Z. (2021). Dar ahmyaat roshd nerkh sarmyeh gozari, avamel moasser bar roshed eqtesadi saal 1400 kodamand (On the Importance of the Rate of Investment: What Are the Factors Influencing the

- Growth Rate in 2021-2022)", *Tejarat Farda*, No. 404. 1 May (in Persian).
- Kazemi, F., & Abrahamian, E. (1978). The Nonrevolutionary Peasantry of Modern Iran. *Iranian Studies*, 11(1/4), 259-304.
- N. R., & Gasiorowski, M. J. (Eds.). (1990), *Neither East nor West: Iran, the United States, and the Soviet Union*. Yale University Press.
- Keynes, J. M. (1936). *The General Theory of employment, Interest and Money*. Macmillan.
- Khazani, O., & Bulos, N. (2021, August 2). As Water Table Lowers, Tehran and Much of Iran are Slowly Sinking. *Los Angeles Times*, Retrieved March 8, 2022, from <https://www.latimes.com/world-nation/story/2021-08-02/lower-water-table-climate-change-tehran-iran-sinking>.
- Klein, B., Crawford, R., & Alchian, A. (1978). Vertical Integration, Appropriable Rents, and the Competitive Contracting Process. *Journal of Law and Economics*, 21(2), 297-326.
- Kooch, Y., Azizi Mehr, M., & Hosseini, S. M. (2020). The Effect of Forest Degradation Intensity on Soil Function Indicators in Northern Iran. *Ecological Indicators*, 114, 106324. <https://doi.org/10.1016/j.ecolind.2020.106324>
- Kornai, J. (1980). *Economics of Shortage*. North-Holland.
- Kornai, J. (1992). *The Socialist System. The political economy of Communism*. Princeton University Press and Oxford University Press.
- Kornai, J. (2000). What the Change of System from Socialism to Capitalism does and does not Mean? *The Journal of Economic Perspectives*, 14(1), 27-42.
- Kornai, J. (2013). *Dynamism, Rivalry, and the Surplus Economy: Two Essays on the Nature of Capitalism*. Oxford University Press.
- Kowsar, N., & Nader, A. (2019, 25 February). Iran Is Committing Suicide by Dehydration. *Foreign Policy*. Retrieved March 8, 2022, from <https://foreign-policy.com/2019/02/25/iran-is-committing-suicide-by-dehydration/>.
- Krugman, P. (2013, April 11). *The Conscience of a Liberal, Monetary Policy in a Liquidity Trap*. Retrieved February 22, 2022, from

- <https://krugman.blogs.nytimes.com/2013/04/11/monetary-policy-in-a-liquidity-trap/>.
- Lambton, A. K. S. (1969). *The Persian Land Reform*. Clarendon Press.
- Lane, P., & Tornell, A. (1996). Power, Growth, and the Voracity Effect. *Journal of Economic Growth*, 1, 213-241.
- Lane, P., & Tornell, A. (1999). The Voracity Effect. *American Economic Review*, 89, 22-46.
- Ledeneva, A. V. (2006). *How Russia really works: The informal practices that shaped post-Soviet politics and business*. New York: Cornell University Press.
- Leilaz, S. (2013). Mooj dovam, tajodod ameranch dar Iran, Tarikh barnameh-bay omani sevoom ta panjom (The Second Wave, the Authoritarian Modernity in Iran, the History of the Development Planning from the Third to the Fifth). Niloofar publication. (in Persian).
- Levy Yeyati, E., & Rey, H. (2006). Financial Dollarization: Evaluating the Consequences. *Economic Policy*, 21(45), 63-118.
- Madlovics, B., & Magyar, B. (2021). Post-Communist Predation: Modeling Reiderstvo Practices in Contemporary States. *Public Choice*, 187(3-4), 247-273.
- Maljoo, M. (2017). "The Vicious Circle Trapping Iranian Workers since the 1990s", in Vahabi, Mehrdad and Coville, Thierry (Dir.), *L'économie politique la République islamique d'Iran*, *Revue internationale des études du développement*, No. 229, mai, pp. 135-160.
- Maloney S. (2015). *Tran's Political Economy since the Revolution*. Cambridge University Press.
- Markus, S. (2017). "The Atlas that has not shrugged: Why Russia's oligarchs are an unlikely force for change." *Daedalus-Journal of the American Academy of Arts E Sciences*, 146, 101-112.
- Marx, K. (1859/1977). *A Contribution to the Critique of Political Economy*. Progress Publishers. Retrieved from <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1859/critique-pol-economy/preface.htm>. Accessed July 15, 2019.
- Mazaheri, R. (2018, June 20). How Iran got Economically Socialist, and then Islamic Socialist. *The Saker*. Retrieved February 2, 2022, from <https://thesa-ker.is/how-iran-got-economically-socialist-and-then-islamic-socialist/>.

- Merianos, G., & Gotsis, G. (2017). *Managing Financial Resources in Late Antiquity, Greck Fathers' Views on Hoarding and Saving*. Palgrave Macmillan.
- Milani, A. (2011). *The Shah*. Palgrave Macmillan.
- Mitchell, T. (2011). *Carbon Democracy: Political Power in the Age of Oil*. Verso.
- Moghtaderi, T., Alamdar, R., Rodríguez-Seijo, A., Naghibi, S. J., & Kumar, V. (2020). Ecological Risk Assessment and Source Apportionment of Heavy Metal Contamination in Urban Soils in Shiraz, Southwest Iran. *Arabian Journal of Geosciences*, 13,797
<https://doi.org/10.1007/s12517-020-05787-9>
- Mohandes, A. (1965). *Water Resources of Iran*. Tehran University, Faculty of Law, Political Science and Economics.
- Motamedi, M. (2021, 21 July). Violence Escalates in Water-Shortage Protests in Iran's Khuzestan. *Aljazeera*. Retrieved March 10, 2022, from [https://www.aljazeera.com/news/2021/7/21/violence-intensifies-after-six-nights-of-water-crisis-protests-in-](https://www.aljazeera.com/news/2021/7/21/violence-intensifies-after-six-nights-of-water-crisis-protests-in-iran)
- Nature. (2021, 24 June). *Water Shortage: Iran Is Draining Its Aquifers Dry*. *Proceedings of the National Academy of Sciences of the United States of America*, 594, 476. <https://www.nature.com/articles/d41586-021-01604-9>
- Nili, M. (2004). *Egtesad Iran va moamayee toseh nayaftegi (Iranian Economy and the Puzzle of Non Development)*. danshegah Sanaati Shareif.
- Nili, M., & Associates. (2015). *Iqtasad Iran be koja miravad? Kholaseh tarh mota-leati tahleel avamel taseergozar bar amalkard myan moddat iqtasad Iran (Where the Iranian Economy Is Going? A Summary of Study Project Regarding the Analysis of Factors Impacting the Performance of the Iranian Economy in Medium Term)*. Intesharat Donyai Iqtasad (in Persian).
- Paganelli, M. (2014). David Hume on Banking and Hoarding. *Southern Economic Journal*, 80(4), 968-980.
- Pahlavi, M. R. (1961/1974). *Mission for My Country*. Hutchinson & CO LTD
- Pareto, V. (1927/1971). *Manual of Political Economy*. A.M. Kelley.

- Patruti, A. (2016). An Analysis on the Relationship Between Hoarding, Investment and Economic Growth. *The Quarterly Journal of Austrian Economics*, 19(3), 248-266.
- Plato. (2013). *Sophist* (Benjamin, J., Hazelton, P.A. Trans.). An Electronic Classics Series Publication.
<http://www2.hn.psu.edu/faculty/jmanis/plato/sophist.pdf>
- Rahman Zadeh Heravi, M. (2018). *Negahi be Iqtasad Siasi Iran az Daheh 1340 ta 1395 (A Glimpse over the Political Economy of Iran from 1961 until 2016)* (1st ed.). Nashr Akhtaran. (in Persian).
- Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (1996, July). *Fasli darbarez farar maghzha (A Chapter on Brain Drain)*. Report code: 4001510.
- Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2000). *Adam amnyat eqtesadi va farar sarmayeh (The lack of economic security and capital flight in Iran)*, May, Report code: 2405543.
- Rowe, N. (2016). Keynesian Parables of Thrift and Hoarding. *Review of Keynesian Economics*, 4(1), 50-55.
- Sayyah, S. A. (2016). *Amoozeshay 16 doreh arzyabi fasli moheet kasb oo kar dar Iran tei pacez 1389 ta tabestan 1394 (Lessons of 16 Cycles of Assessing Business Environment in Iran over the Period Starting in Fall 2010 to Summer 2015)*. *Majles va Rahboord*, 23(85), Spring (in Persian).
- Schlumberger, O. (2008). Structural Reform, Economic Order, and Development: Patrimonial Capitalism. *Review of International Political Economy*, 15(4), 622-649.
- Schmidt, M., Gonda, R., & Transiskus, S. (2021). Environmental Degradation at Lake Urmia (Iran): Exploring the Causes and Their Impacts on Rural Livelihoods. *GeoJournal*, 86, 2149-2163.
- Schwartzstein, P. (2019, January 25). Drought Turns Part of Iran into a New Dust Bowl. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.nationalgeographic.com/environment/article/drought-climate-change-turn-iran-sistan-and-baluchestan-into-dust-bowl>.
- Schwartzstein, P. (2020, November 12). Environment Movement. *National Geographic*. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.nationalgeo-graphic.com/environment/article/how-iran-destroying-once-thriving-environmental-movement>.

- Scott, J. (1998). *Seeing Like a State, How Certain Schemes to Improve the Human Condition Have Failed*. Yale University Press.
- Scott, J. C. (2009). *The Art of Not Being Governed, An Anarchist History of Upland Southeast Asia*. Yale University Press.
- Soós, K. A. (2017). "Tributes paid through special taxes: Populism and the displacement of "aliens". In B. Magyar & J. Vársárhelyi (Eds.), *Twenty-five sides of a post-communist mafia state* (pp. 259-278). Budapest: CEU Press.
- Soroush, N., & Madani, K. (2014/2021, November 21). *Every Breath You Take: The Environmental Consequences of Iran Sanctions*. The Guardian. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.theguardian.com/world/iran-blog/2014/nov/21/iran-environmental-consequences-of-sanctions>.
- State Department Report. (2018, September 28). *Iran's environmental issues*, Chapter 7. Retrieved March 8, 2022, from <https://iranprimer.usip.org/blog/2018/oct/04/state-department-report-7-irans-environmental-issues>.
- Stringham, E. (2015). *Private Governance, Creating Order in Economic and Social Life*. Oxford University Press.
- Tabibian, M. (2022, January 29). *Noskhe Irani polit bureau* (The Iranian version of polit bureau). Tejarat Farda.
- Tavakoli, A. (1987). *Nationalization and Efficient Management of Water Resources in Iran*. *Journal of Water Resources Planning and Management*, 113(4), 522-532.
- Tiebout, C. (1956). *A Pure Theory of Local Expenditures*. *Journal of Political Economy*, 64(5), 416-424.
- Tilly, C. (1985). *War Making and State Making as Organized Crime*. In P. B. Evans, D. Rueschemeyer, & T. Skocpol (Eds.), *Bringing the State Back in*, Cambridge (pp. 169-191). Cambridge University Press.
- Torbat, A. (2002). *The Brain Drain from Iran to the U.S. Middle East Journal*, 56(2), 272-295.
- UNDP. (2017, June 17). *Iran and UNDP Strengthen Efforts to Combat Desertification*. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.undp.org/content/iran/en/home/presscenter/articles/2017/06/17/iran-and-undp-strengthen-efforts-to-combat-desertification.html>.

- Vahabi, M. (2011). Appropriation, Violent Enforcement and Transaction Costs: A Critical Survey. *Public Choice*, 147(1), 227-253.
- Vahabi, M. (2015). *The Political Economy of Predation: Manhunting and the Economics of Escape*. Cambridge University Press.
- Vahabi, M. (2016, September). A Positive Theory of the Predatory State. *Public Choice*, 168(3-4), 153-175.
- Vahabi, M. (2018). The Resource Curse Literature as Seen Through the Appropriability Lens: A Critical Survey. *Public Choice*, 175(3-4), 393-428.
- Vahabi M. (2020). "Introduction: a symposium on the predatory state", *Public Choice*, 182(3-4), 233-242.
- von Hayek, F. (1931/2008). *Prices and Production and Other Works*. Ludwig von Mises Institute.
- Weiss, K. (2018, April 3). Iran's Tarnished Gem. *National Geographic*. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.nationalgeographic.com/photography/article/lake-urmia-iran-drought>.
- Wilson, A. (2008). Hydraulic Engineering and Water Supply. In J. P. Oleson (Ed.), *Handbook of Engineering and Technology in the Classical World* (pp. 290-293). Oxford University Press.
- World Bank. (1985). *World Bank Report 1985*. World Bank.
- Young, C. (1962). Iran in Continuing Crisis. *Foreign Affairs*, 40, 275-292.
- Zobeiri, H., Akbarpour Roshan, N., & Shahrazi, M. (2017). Capital Flight and Economic Growth in Iran. In 19th International Scientific Conference on Economic and Social Development, Melbourne, Australia, 9-10 February.
- Zwijenburg, W. (2017, August 11). No Country for Oil Men: Tracking Islamic State's oil Assets in Iraq. *bellingcat*. Retrieved February 3, 2022, from <https://www.bellingcat.com/news/mena/2017/08/11/no-country-oil-men-tracking-islamic-states-oil-assets-iraq/>.

فصل هشتم از کتاب "هماهنگی ویرانگر، انفال و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی" ابتدا به بررسی سه نهاد اساسی سرمایه‌داری سیاسی اسلامی، مشتمل بر ولایت فقیه، انفال و هماهنگی ویرانگر (نهادهای موازی) می‌پردازد، تا نشان دهد وضعیت متداول اقتصادی در ایران پس از انقلاب نه از نوع "اقتصاد مازاد" در سرمایه‌داری رقابتی است و نه از نوع "اقتصاد کمبود" در سوسیالیسم کلاسیک سبک شوروی. این "اقتصاد احتکار" (Hoarding economy) و مبتنی بر انباشت‌سازی دارایی‌های ارزی و کالایی است. در پایان این فصل، تأثیر تملک اموال عمومی توسط انفال و نحوه مدیریت نظامی منابع طبیعی توسط سپاه پاسداران بر محیط زیست، و آسیب‌های متعدد اکولوژیک بررسی می‌گردد.

